

سیدنا محمد
صلی اللہ علیہ وسلم

موت کو دقاہم

آسانہ غیبیت صغریٰ

ای نام تو بهترین سر آغاز...

ای نام روان نخست سرد فتر دیوانها

بی نام تو لب بستند از کفیه سخن دانها

ای اول ای آخر ای ظاهر ای باطن

اوصاف تو بیرونست از دانش و عنوانها

فکر تو به هر مجلس آسایش خاطر با

دگر تو به هر مجلس آرام دل و جانها

در بنگده و مجلس هر کس به زبان خود

گویند ترا تسبیح، کفار و مسلمانها

مشتاق ترا بر سر، گریه بر بلا باشد

رو باز نگر و انداز ناوک پیکانها

در هر جم کسویت، صد سلسله دل پنهان

در حلقه هر کسویت مجموع پریشانها

موجود قائم (عج)



(آستانہ غیت صغریٰ)

محمّد رسول دریایی

شناسنامه کتاب

نام : موعود قائم (عج) - جلد دوم - آستانه غیبت صغری

نظارت : آیت الله حاج سید نورالدین طاهر شیرازی

مؤلف : محمدرسول دریایی

حروف چینی : گنجینه

لیتوگرافی و چاپ و صحافی : آوازه

تیراژ : ۳۰۰۰

چاپ اول : ۱۳۷۶

ناشر: کانون فرهنگی مسجد حجت بن الحسن (عج) - سهروردی شمالی - تهران

کلیه حقوق محفوظ است. نقل مطالب با ذکر مأخذ مجاز است.

فهرست مطالب

۱- دیباچه ۹

فصل اول:

۱- نقد و بررسی چکیده آراء پیرامون مادر بزرگوار

موعود قائم (عج) ۱۵

۲- نقد و بررسی نظرات پیرامون میلاد «امام موعود قائم» ۱۸

فصل دوم:

۱- آغاز حیات بارور «حجت خدا» ۲۳

۲- خلاصه نحوه ولادت حضرت مهدی (عج) ۲۴

۳- تاکتیک اختفای امام بعد از ولادت ۲۷

۴- بقية الله فی ارضه ۳۲

فصل سوم:

۱- شهادت جانکاه امام عسکری (ع) و آغاز غیبت صغری ۳۴۶۳

۲- حوادث سیاسی پس از شهادت امام ۳۷

- ۳- مبادرت به اقامه نماز به منظور غصب منصب امامت ۳۹
- ۴- تلاش جعفر در گرفتن سهم امام (ع) ۴۳
- ۵- جبهه گیری «جعفر» در برابر تحركات سياسى امام (عج) ۵۰

فصل چهارم:

- ۱- تصرف غير مسئولانه ماترک «امام حسن عسکرى» توسط
«جعفر» ۵۱

فصل پنجم:

- ۱- نگرشى کوتاه به زندگى و مبارزات امام حسن عسکرى (ع) ۵۶
- ۲- اوضاع و شرايط سياسى در زمان امام ۵۷
- ۳- نقش امام حسن عسکرى در گسترش معارف اسلام ۵۹

فصل ششم:

- ۱- انشعاب در میان پیروان امام حسن عسکرى پس از شهادت آن
حضرت ۶۳
- ۲- انشعاب اول: واقفه در مورد امام عسکرى ۶۷
- ۳- انشعاب دوم: جعفریه ۶۹
- ۴- انشعاب سوم: محمدیه ۷۵
- ۵- انشعاب چهارم: قطعیه ۷۶
- ۶- انشعاب پنجم: انقطاع امامت ۸۰
- ۷- نتیجه گیری ۸۱

فصل هفتم:

۱- بازتاب تصویر «جعفر کذاب» در تحلیل روائی - تاریخی..... ۸۳

فصل هشتم:

- ۱- تلاش‌های مذبحخانه و ضداسلامی «جعفر» ۹۰
- ۲- ادعای امامت ۹۰
- ۳- انکار وراثت، تحریک رژیم ۹۱
- ۴- تشریح ابعاد ضدیت با ولایت و رهبری ۹۲
- ۵- شکست و ناکامی جعفر در توطئه براندازی امامت ۹۳
- ۶- بطلان ادعاهای پوچ جعفر کذاب ۹۵
- ۷- طرد «جعفر» توسط رژیم و انزوای سیاسی او ۹۷
- ۸- انصراف از باطل و بازگشت به حق و حقیقت ۱۰۰

فصل نهم:

- ۱- درگیری‌های رژیم خلافت با حوادث غیرمترقبه ۱۰۲
- ۲- سرآغاز نظام مستوری یا غیبت ۱۰۳
- ۳- عدم آگاهی و جهل رژیم خلافت ۱۰۷
- ۴- مؤسسين و پرچمداران حوزه علمیه نجف در استمرار تفکر مهدویت
اصیل اسلامی ۱۰۷
- ۵- شیخ مفید (ره) را بهتر بشناسیم ۱۱۰
- ۶- مقام علمی شیخ مفید (ره) ۱۱۱
- ۷- افکار علمی شیخ مفید (ره) ۱۱۵

فصل دهم:

- ۱- طرح انتقادات و شبهات و پاسخ آنها ۱۱۸
- ۲- ولادت مهدی (عج) قطعی است ۱۲۳
- ۳- پرسش دوم و پاسخ آن ۱۲۴
- ۴- مکاتب یادشده در متن سوالات - معتزله ۱۳۰
- ۵- حشویه ۱۳۴
- ۶- زیدیه ۱۳۵
- ۷- خوارج ۱۳۹
- ۸- مرجئه ۱۴۲
- ۹- پرسش سوم و پاسخ آن ۱۴۳
- ۱۰- منصور، وصی امام ششم می شود ۱۴۴
- ۱۱- پرسش چهارم و پاسخ آن ۱۴۵

دیباچه

در راستای انگیزهٔ مقدس نشر و احیاء فرهنگ گرانبار اسلام ناب محمدی ﷺ و گذر از تنگناهای «زمانهٔ درخشان ظهور» در صدد پویش راهی شدیم که پاسخ به عطش آگاهی روزافزون شیفتگان حضرت قائم آل محمد ﷺ را در قالب کتابچه‌هایی نوین و نفیس تحت عنوان شماره‌های مسلسل «موعودقائم»، در اولویت قرار دهیم تا تشنگان چشمهٔ زلال معرفتش را جذبه‌ای دیگر بخشند.

در این رهگذر اساس کار خود را بر مبنای پژوهشی ژرف و تحقیقی تاریخی و اندیشمندانه و دور از گرد و غبار تعصب‌های افراطی و پیش‌داوری‌های ناروا، و دور از جنجال‌های دسته‌گرایی و باندبازی و گروه و انجمن و حزب و سازمان و پرهیز از انگ و اتهام وابستگی به این گروه و یا آن انجمن، قرار داده‌ایم لذا بنیاد اساسی کار خود را تحقیق، تدوین و تألیف و چاپ و نشر کتابهائی در قطع تقریباً رقعی با شیوه‌ای نوین و نفاست در شکل و محتوی، در خصوص سیرهٔ عملی و علمی و بالاخره تمامی ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی و فرهنگی حضرت حجت (عج) و تشریح مفاهیم، واژه‌ها و سایر ویژگیهای منوط به شخصیت جهانی - الهی

حضرت، در قالب کتابی ماهانه یا حداکثر دو ماه یک جلد در سطح درک اندیشمندان و به گونه‌ای مطلوب برای عموم علاقمندان، متمرکز نموده‌ایم. ناگفته پیداست این تلاش تحت نظارت حضرت آیت‌ا... جناب آقای حاج سیدنورالدین طاهر شیرازی که به حق از پیشگامان نهضت اسلام فقاہت بوده و در تشکل امور فرهنگی و مسائل فقاہتی و امامت مسجد حضرت حجت‌بن‌الحسن (عج) از سازمان‌دهی و زعامتی ویژه برخوردارند، و با الهام از شمه سیاسی - فرهنگی خاص روحانیت به تحقق اهداف آرمان‌گرایانه تشیع، کانون فرهنگی مسجد را رونق بخشیده‌اند، انجام می‌گیرد.

به‌همین لحاظ پیشنهاد شد تا این‌گونه فعالیت در قالب یک نظام منسجم فرهنگی تحت عنوان: کانون فرهنگی مسجد، که با مدیریت محترم مسجد جناب آقای حاج‌ابراهیم صانعی و همت هیأت مکتب قرآن و جوانان حسینی مسجد حضرت حجت‌بن‌الحسن (عج) اداره می‌شود، شکل پذیرد. لذا مقرر گردید؛ فعالیت مرقوم در اهداف فوق از جهات فرهنگی و تدارکاتی فراهم و شرایط لازم جهت چاپ و نشر آثار یاد شده، ایجاد گردد.

متذکر می‌گردد، کلیه منشورات و تحقیقات براساس منابع دست اول شیعی و منابع غیرقابل خدشه اسلامی استوار خواهد بود که ذکر منابع در پاورقی کتب چاپی، مفهرس و مرقوم خواهد شد.

«کانون فرهنگی مزبور با بهره‌گیری از سخنان و پیام‌های حضرت امام خمینی (قدس سره‌الشریف) و استرشاد از رهنمودهای مقام معظم رهبری در مقاطع گوناگون پیرامون حضرت ولی‌عصر (عج) و در جهت تحکیم نظام مقدس جمهوری اسلامی و تشیید ارکان انقلاب اسلامی

گام می‌زند.

«کانون فرهنگی» اقدامات تحقیقاتی و انتشاراتی خود را بر بنیاد نشر حقایق و رفع مشکلات و تقویت مبانی ایدئولوژیک و ابهام‌زدائی پیرامون قیام حضرت مهدی (عج) و پاسخگوئی به مشکلات فکری و پرسشهایی که احیاناً در اندیشه جستجوگر و دل‌معنایاب نسل جوان شکوفه می‌زند، می‌باشد، و در این راه استوار، سرزنش خار مغیلان مانع از وصول به اهداف یاد شده که مسلماً تقویت نهاد امر به معروف در اصلاح افکار جامعه است، نمی‌باشد.

مسئله قیام و ظهور یک انسان کامل و الهی در همه ادیان بطور اعم و در اسلام بطور اخص از چنان تأکید و اهمیتی برخوردار است که حتی مفتیان درباری حجار درباره منکر «مهدویت» حکم ارتداد را جاری می‌کنند. لذا تنها اختلاف بر سر معرفی یک شخص خاص می‌باشد که شیعه با اتکاء به دلایل و اسناد بسیار، این مهم را سهل کرده است.

انقلاب اسلامی ایران یعنی یک حرکت مذهبی در عصر موشک و اتم و لیزر باعث گردید که تصویر واضح‌تری از چگونگی و عوامل مؤثر در انقلاب «حضرت مهدی» بدست آید، تصویری که قبل از انقلاب اسلامی ایران قابل تصور نبود. شاهدان حضوری و غیرحضوری انقلاب اسلامی ایران، به رهبری امام خمینی (ره) اکنون قادرند دورنمایی بیش از حالت امام علی^{علیه السلام} که شمشیری در دست و تکیه بر دیوار کعبه دارد، در ذهن ایجاد نمایند.

ما در مکتوبات از بشاراتی که در خصوص «قوم سلمان» (ایرانیان) است با نگرشی به تاریخ گذشته و سوابق آنان در اسلام و گرایش به آل علی

عَلَيْهِ السَّلَامُ و در پایان با خیزش الهی - مردمی که در ایجاد انقلاب کبیر اسلامی نشان داده‌اند، اشاراتی خواهیم داشت. بشارت به‌اینکه ایرانیان (پیروان تشیع راستین علوی) رسالت مهمی در ایجاد شرایط برای ظهور و ارائه آن دارند و دلاورانی متعهد و سلحشور از ایران اسلامی در زمرة ۳۱۳ تن اصحاب خاص آن حضرت بوده و جایگاهی ویژه در سازمان تشکیلات حکومتی حضرت مهدی (عج) خواهند داشت. در خصوص زمان ظهور نیز اگرچه زمان خاصی اعلام نشده و روایات بسیاری در طرد و نفی کسانی که «تعیین وقت» نمایند بدست ما رسیده اما حوادثی پیشگویی گردیده که کوشش برای درک و انطباق آن حوادث بر واقعیات را نمی‌توان از جمله تعیین زمان دانست. بهر تقدیر آنچه مسلم و مشترک بین فرقه‌ها و ادیان است وجود و ظهور آن حضرت و آنچه بیش از همه اهمیت دارد علاقه به وجود و راه و هدف آن حضرت است. در حدی که «انتظار حضرتش» در زمرة عبادات و معیت با آن وجود شریف می‌باشد. نکته شایان توجه اینکه در جریان تهاجمات گسترده استکبار جهانی شرق و غرب بوسیله مزدور استعمار (صدام تبه‌کار) به نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران و کشتار وحشیانه امت قهرمان ایران که در راستای توطئه اسلام‌زدائی از منطقه بود، به‌عیان می‌بینیم که تمامی قدرتهای پوشالی یاری‌کننده نظام بعثی، یکایک در معرض تلاش و بحران و تنازعات داخلی و فروپاشی و جنگهای فرساینده قرار گرفته و رژیم عراق نیز به‌خاک ذلت و تمکین از دوستان دیروز و دشمنان قسم‌خورده امروز غلطیده به‌گونه‌ای که برای خوردن لقمه‌نانی باید از ارباب اجازه صدور نفت دریافت کند. تمدن ننگین و استکباری غرب و در رأس آن آمریکای جنایتکار نیز در داخل و خارج

گرفتار انفجار مراکز و تأسیسات نظامی و اقتصادی و بحران اجتماعی و طوفانهای ویرانگر و زلزله‌های مخرب قرار گرفته‌اند. بیماری «ایدز»، اعتیاد، تجاوز به‌عنف، آدمکشی و آدم‌ربائی، سیاست‌بازان لابی‌بالی و سرمست از قدرت و شراب را به‌سردرگمی کشانده است، هم‌اکنون امپریالیسم پوشالی آمریکا در کشورهایی که دارای پایگاه نظامی و مراکز اقتصادی است در تقابل با نفرت و خشم جهانشمول ملت‌ها قرار دارد، این است دست انتقام الهی و تقاص خون ملت‌هایی که در اسارت چنگال خون‌آشام خود دارد.

سران کشورهای سرسپردهٔ عرب به‌جرم اسلام‌زدایی یکی پس از دیگری دچار بحران و انحطاط و سقوط شده‌اند؛ آری همان‌ها که در پی بمباران و موشک‌باران شهرها و مردم بی‌گناه امت قهرمان ایران اسلامی، به‌رقص و پایکوبی و دست‌افشانی و میخوارگی و سرمستی و شادی می‌پرداختند، امروزه در چتری از وحشت حملات نظامی غرب متجاوز و آمریکای سلطه‌طلب، نفس به‌دشواری می‌کشند و شب و روز خود را در اضطراب و دهشت و ناامنی به‌سر می‌برند، و در روایات نقل است؛ **وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدْ اِقْتَرَبَ؛**

«بدا بحال (وای به‌حال) ملت‌های دور از اسلام و مسلمان‌نما از شرّ و بدی که بزودی آنها را فرا خواهد گرفت.»

بهر تقدیر امید مستضعفان آنکه: با چشم خود ذلت و نابودی علف‌های هرز ناسیونالیست‌های نژادپرست و لیبرال‌های غربی و بی‌بند و بار و ضد اسلام را نظاره‌گر باشند و چنین روزی دور مباد! تحقق اینگونه امور از حتمیات آستانه ورود به عصر ظهور «موعود قائم» است، زیرا روایات نیز

تأکید می‌کنند که در نزدیکی زمان ظهور $\frac{2}{3}$ نفوس جهانی به انواع جنگها، بیماری‌ها، زلزله‌ها و طوفانهای خشم‌آگین، آتشفشانها، سیل‌ها از میان خواهند رفت.

امید است نشر اینگونه حقایق گامی در جهت تقویت ایمان افراد شایسته و صالح خدا و منتظران ظهور مقدس حضرت مهدی (عج) و موجد انگیزه در جهت پایداری و مقاومت و صبر امت تا قطع کامل ایادی ستم‌پیشگان شرق و غرب، از کشورهای اسلامی باشد.

روزی که صهیونیسم سلطه‌طلب و متجاوز و خونخوار، این غده سرطانی ریشه کن شده و انسانیت به تمدن اسلامی مرفه گردد، روزی که تلاشگران زمینه‌ساز ظهور فرخنده قائم آل محمد علیهم‌السلام و طلوعه‌دار این موج بنیادین اسلامی و مبارزان و همه رهروان آن شاهد پیروزی را در آغوش کشند...

آنان که در گستره جامعه به گسترش صالحات پرداخته و ظهور مبارک حضرتش را ادامه موج جدید جهانی به رهبری امام استکبارستیز و ستم‌سوز عصر حاضر خمینی بت‌شکن (قدس سره) می‌دانند...

در پایان متذکر می‌شویم نحوه تدوین و تألیف و نشر و چاپ منشورات در خصوص «موعود قائم» در شکل مجلدات با شماره‌های مرقوم از یک... تا... خواهد بود. ضمناً در صدیدیم بخواست خدای متعال تا در هر شماره فرازی از ادعیه مربوط به حضرت مهدی موعود (عج) در انتهای مجلدات چاپ و نشر گردد تا در پایان مجموعه‌ای بجا ماندنی از دعاها و نیایش‌های ماثور و منقول از سید و سالار خویش بهارمغان داشته باشیم.

مؤلف

فصل ۱

نقد و بررسی چکیده آراء پیرامون مادر بزرگوار

موعود قائم (عج)

در جلد اول «موعود قائم» در بحث پیش از ولادت حضرت حجت (عج) نحوه ازدواج امام عسکری علیه السلام و کیفیت رهیابی جناب نرجس (س) به آستانه مقام معظم امامت و چگونگی تزویج آن بزرگوار را تشریح نمودیم در گذر از چم و خم‌های تاریخی به نظرات و آرای بر خورده می‌کنیم که از نظر روایی قابل تعمق و تأمل است. و گهگاه نظراتی در زمینه‌های گوناگونی تاریخی و حوادث و رویدادها، مطرح می‌شود که اغماض و چشم‌پوشی از آنها، دور از حیطة تعهدات اندیشه تحقیق محققان و اندیشمندان و صاحب‌نظران است. و ما به‌عنوان شیعه از طرح و بحث و نقد آن نظرات نه تنها هراسی به‌دل راه نمی‌دهیم بلکه با سعه و انشراح صدر، پژوهشگر مطروحات می‌شویم هرچند با اعتقادمان تباین داشته باشد، چرا که براین باوریم که دامنه تضارب آراء و نظرات روایی و تاریخی هیچگونه خدش‌هایی به اصول اندیشه اعتقادی مان وارد نمی‌سازد و نه هیچگونه سبب سستی در چهارچوب بنیادین باورمان.

یکی از اینگونه مسائل تنوع روایات البته سه یا حداکثر چهار نظریه روایی در زمینه والدۀ ماجدۀ حضرت حجت بن الحسن علیه السلام در خصوص منشاء و مسقط الرأس ایشان است، که از کجا و چگونه به «بیت مکرم» ولایت آمده و اینکه کدام نظریه قطعی است. همانگونه که در نخستین جلد مطرح شد داستان همان است که گفته‌اند اما بد نیست پیچ و خم‌های متون دیگر کتب و دیگر محققان و مفسران و فقهاء را نیز نظاره‌گر باشیم، و بطور مثال نظرات دیگر علماء و مفسران و فقهای والامقام مکتب تشیع، مانند مسعودی (مورخ)، شیخ مفید (ره)، شیخ کلینی (ره) و شیخ طوسی را مورد مذاقه و آگاهی قرار دهیم. تا همواره در مظان اتهام یکسونگری قرار نگیریم:

مورخ شهیر مسعودی قدیمی‌ترین عالم امامی است که درباره مادر امام دوازدهم خبر می‌دهد. بنا به گزارش او، مادر حضرتش کنیزی بنام نرجس بوده است.^۱ شهید (متوفی ۷۸۶) نام او را مریم بن زید علویه ذکر می‌کند.^۲ و دیگر اخبار او را ریحانه، صقیل و سوسن می‌نامند.^۳ امکان دارد نام اصلی او همان نرجس باشد و دیگر اسامی، بجز صقیل را بانوی او حکیمه دختر امام جواد علیه السلام به وی داده باشد. مردم آن زمان کنیزان را برای خوشامدگویی به اسامی گوناگون می‌خواندند و نرجس، ریحانه و سوسن همه اسامی گلها هستند.

قدیمی‌ترین خبر درباره ملیت مادر امام دوازدهم به سال ۲۸۶ بر

۱. اثبات، ص ۲۴۸. برای مطالعه بیشتر، نظر نویسندگان بعدی که او را نرجس نامیده‌اند مراجعه کنید به الارشاد، ص ۳۹۰، الغیبه، ص ۱۵۳ و ۱۵۸، عیون، ص ۳-۳۲.
 ۲. بحار، ج ۵۱، ص ۲۸، به نقل از الدروس.
 ۳. کمال، ص ۲-۴۳۱.

می‌گردد. صدوق نخستین بار به نقل از محمد بن بحر شیبانی که روایت خود را به بشر بن سلیمان انصاری منسوب می‌داند این موضوع را ذکر کرده است. طبق این خبر، او شخصی مسیحی مذهب از روم بود که توسط نیروهای اسلامی به اسارت درآمد و بصورت کنیز در معرض فروش قرار گرفت و بشر وی را از بازار برده‌فروشان بغداد خرید و به محضر امام دهم حضرت علی هادی علیه السلام در سامرا فرستاد.

شیخ کلینی (ره) می‌گوید که مادر موعود قائم کنیزی از «نویه»، استان شمالی سودان بوده است^۱. بعلاوه نعمانی و صدوق احادیث دیگری را روایت می‌کنند که حاکی از آن است که مادر قائم کنیزی سیاه بوده است^۲. احتمالاً شیخ مفید خبر صحیحی از منشأ مادر امام قائم ارائه داده باشد. وی می‌گوید: آن بانو، کنیزی بود که در خانه حکیمه، خواهر امام دهم، بزرگ شد. بنا به گفته او چون امام سیمای او را دید پیش‌بینی کرد که از وی فرزندی با عنایت خاص الهی به دنیا خواهد آمد^۳. طبق نظر صدوق وی قبل از رحلت شوهرش امام عسکری علیه السلام به سال ۲۶۰ درگذشته است^۴. ولی بنا به روایت نجاشی پس از این سال نیز در قید حیات بوده است^۵.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۳.

۲. نعمانی الغیبه، ص ۸۴ و ۸۵ و ۱۲۰، کمال، ص ۳۲۹.

۳. الارشاد، ص ۱ - ۳۹۰.

۴. کمال، ص ۴۳۱.

۵. النجاشی، ص ۲۶۸.

نقد و بررسی نظرات پیرامون میلاد «امام موعود قائم»

چون امام یازدهم بی آنکه آشکارا پسرش را به دلایل جو سیاسی حاکم معرفی کند از دنیا رفت، اکثر پیروانش که معتقد بودند آن حضرت در حقیقت جانشین دارد، اعتقاد خود را از حدیث منسوب به ائمه پیشین در رابطه با قائم مهدی و غیبت آن حضرت اخذ کردند^۱. عبارات زیر، که برخی از آنها را پیش از این روایت کرده ایم، نمونه هایی از این قبیل احادیث اند:

«عالم از حجت خالی نمی ماند، اعم از اینکه آشکار یا پنهان باشد»^۲.
 «امامت پس از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به دو برادر منتقل نمی شود»^۳. امام صادق علیه السلام می فرماید: «صاحب الامر دو غیبت دارد؛ یکی از آن دو بقدری طولانی خواهد شد که برخی می گویند آن حضرت از دنیا رفته و عده ای دیگر می گویند او کشته شده است، و بالاخره عده قلیلی از پیروانش معتقد به امامت او خواهند ماند». «هیچکس از جایگاه و امورات وی اطلاعی نخواهد یافت جز اصحاب سر آن حضرت که متوجه اموراتش خواهند بود». قابل ذکر است که حدیث اخیر را پیش از رحلت امام عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰، شیعیان هفت امامی نقل کرده اند. واقفه کاربرد اینگونه احادیث را امام هفتم موسی کاظم علیه السلام

۱. ابن قبه، نقض الارشاد، به نقل از کمال، ص ۱۱۳.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۸، ن. فرق، ص ۹۱.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۶-۲۸۵، ابوسهل نوبختی در اثر خود، التنبیه نقل می کند که استدلال عمده امامیه در اثبات وجود امام دوازدهم احادیث امامان قبل بود، که قبل از رحلت امام یازدهم در سال ۲۶۰ روایت شده بود. به نقل از کمال، ص ۳-۹۲ و نیز به نوبختی. فرق، ص ۹۱-۹۰ و قمی. مقالات، ص ۱۰۲، مراجعه کنید.

می دانستند.

ابوسهیل نوبختی روایت می کند که امام عسکری علیه السلام اصحاب سزی داشتند که احادیث مربوط به حقوق و فقه اسلامی را از آن حضرت روایت می کردند و نایبان آن امام بودند. چون امام عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ درگذشت همه آنها متفق القول بودند که آن حضرت از خود پسری به جای گذاشته که امام است. نوبختی می افزاید: آنان پیروانشان را از پرسش درباره نام او یا نشان دادن آن به دشمنان منع می کردند، دشمنانی که در آن زمان برای دستگیری حضرتش تلاش می کردند^۱. فشار سیاسی عباسیان، که امام عسکری علیه السلام را ناچار ساخت تا ولادت آن حضرت را از عامه مردم پنهان دارد، نیز ممکن است امام دوازدهم را به نقل گزارشات متفاوت در رابطه با ولادت حضرتش که برخی از آنها به سبک شرح نویسی تاریخ اولیاء حق است وادار کرده باشد.

اکثر مآخذ شیعه متفق القولند که فرزند امام عسکری علیه السلام در تاریخ جمعه پانزدهم شعبان چشم به جهان گشود^۲، لکن در سال ولادت آن حضرت اختلاف نظر دارند. لکن سال تولد آن حضرت را مشخص نمی کنند. اعتقاد این گروه در وجود فرزند امام عسکری علیه السلام شاید عمدتاً براساس این حدیث باشد که می گوید زمین از حجت خالی نخواهد ماند. متأسفانه قمی هیچ شاهی را بر ولادت امام از این گروه در جهت تأیید عقیده شان نقل نمی کند.

شیخ کلینی، مفید و طوسی به ذکر چهار دیدگاه مختلف در رابطه با تاریخ ولادت امام دوازدهم می پردازند. نخستین حدیث از علان الرضی و کلینی

۱. ابوسهیل نوبختی، التنبیه، به نقل از کمال، ص ۳ - ۹۲.

۲. بعنوان نمونه به الکافی، ج ۱، ص ۵۱۴، و کمال، ص ۴۲۴ و الارشاد، ص ۳۹۰، مراجعه کنید. در عین حال ابن رستم طبری متذکر می شود که پسر امام عسکری علیه السلام در هشتم شعبان ۲۵۷ متولد شد (دلایل، ص ۲۷۲).

به نقل از علی بن محمد روایت می شود که می گوید: امام دوازدهم در سال ۲۵۵ متولد شده اند.^۱ طوسی دوروایت را از حکیمه بنت جواد نقل می کند که این تاریخ را مورد تأیید قرار می دهند.^۲

روایت دیگری نیز از محمد بن علی بن بلال روایت می شود، بدین مضمون که امام عسکری علیه السلام درباره جانشین خود دوبار آگاهی داد؛ یکبار در سال ۲۵۸، و سپس سه روز قبل از وفات خود در سال ۲۶۰.^۳ در رابطه با روایت ابن بلال، گرچه امام عسکری علیه السلام او را از وجود جانشین خود در سال ۲۵۸ مطلع می کند، لکن دلیلی وجود ندارد که تولد پسرش در همان سال رخ داده باشد. در حقیقت این موضوع ما را رهنمون می سازد تا به ولادت آن حضرت، قبل از سال ۲۵۸ بیندیشیم.

دیدگاه سوم به گروهی از امامیه مربوط می شود که تصور می کنند فرزند امام عسکری علیه السلام پس از رحلت پدرش در سال ۲۶۱ بدنیا آمده است. اینان مدعی هستند که کنیزی از حضرت امام عسکری علیه السلام باردار شد و فرزندی بدنیا آورد و از بارداری او خلیفه و دیگر مردم مطلع بودند. از اینرو، مقامات حکومتی تقسیم سهم او را از ارث تا زمانی که برای خلیفه مشخص شد که او آبستن نیست به تعویق انداختند. اینان چنین وانمود می کنند که امام دوازدهم هشت ماه پس از رحلت پدر بدنیا آمده، و سپس پنهان شده است. امام عسکری علیه السلام دستور داده بود نام او را محمد بگذارند.^۴ از لحاظ تاریخی، خبر این گروه به هیچ روی قانع کننده نبوده و بخودی خود هیچ کس را بدین اعتقاد که امام عسکری علیه السلام از خود

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹، الارشاد، ص ۱ - ۳۹۰.

۲. ت. الغیبه، ص ۱ - ۱۵۰ و ۱۵۳.

۳. همانجا، ج ۱، ص ۳۲۸، الارشاد، ص ۳۲۹.

۴. ق. مقالات، ص ۱۱۴، ن. فرق، ص ۸۵.

جانشینی به جای گذاشته رهنمون نمی‌سازد. اولاً، صقیل، کنیز امام عسکری علیه السلام که مدعی بود از مولای خود باردار است برای مدت دو سال از سوی مقامات دولت عباسی توقیف و بازداشت بود، تا آنکه ثابت شد که آبستن نیست^۱. ثانیاً، بنا به روایت کلینی زمانی ابوهاشم جعفری از امام یازدهم پرسید^۲:

«ای مولای من، آیا شما پسرى دارید؟» آن حضرت پاسخ داد «بلى» ابوهاشم گفت: «اگر برای شما اتفاقی به وقوع بپیوندد در کجا به سراغ او برویم؟» امام فرمودند: «در مدینه».

معروف است که امام عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ وفات یافت و ابوهاشم در سال بعد درگذشت. بنابراین، روایت حاکی از آن است که ولادت امام دوازدهم قبل از ۲۶۰ رخ داده است^۳. ثالثاً، بنا به روایت مسعودی، امام دوازدهم دو سال پس از رحلت پدر بزرگش، امام هادی علیه السلام متولد شده است^۴. امام هادی علیه السلام در سال ۲۵۴ وفات کرده‌اند. بنابراین تولد امام دوازدهم باید در سال ۲۵۶ رخ داده باشد.

روایت مسعودی، به دیدگاه چهارم، که تولد امام دوازدهم را در سال ۲۵۶ می‌داند ارزش بیشتری می‌بخشد^۵. مآخذ امامیه روایات بسیاری را در تأیید این تاریخ ذکر کرده‌اند^۶. در عین حال، مهمترین آنها به اسناد از معلى بن محمد و احمد بن محمد بن عبدالله روایت شده که می‌گویند امام

۱. کمال، ص ۳۳.

۲. بنا به روایت طبری، ابوهاشم جعفری در سال ۲۶۱ درگذشت (طبری، ج ۳ ص ۱۸۸۷).
۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸.

۴. اثبات، ص ۲۵۱.

۵. بنا به روایت کلینی امام دهم، حضرت هادی علیه السلام در ۲۶ جمادى الثانی ۲۵۴/دوم ژوئن ۸۶۹، وفات کرد (الکافی، ج ۱، ص ۴۹۷).

۶. کمال، ص ۴۳۲.

عسکری علیه السلام پس از سوء قصد، به خلیفه مهتدی نامه‌ای نوشت که در آن می‌فرماید:

«این سزای اوست که در برابر خدای متعال در رابطه با اوصیاء الهی عصیان کرد. او فکر می‌کرد مرا کشته و بدون فرزند می‌گذارد. حال قدرت خدای متعال را دیده است.»

روایت ادامه می‌یابد تا اینجا که امام عسکری علیه السلام در حقیقت فرزندی موسوم به محمد داشته که در سال ۲۵۶ چشم به جهان گشوده است.^۱ مهتدی خلع شد و در رجب ۲۵۶ درگذشت.^۲ بعلاوه همه راویان امامیه متفق القولند که تولد امام دوازدهم در پانزدهم شعبان رخ داده است. بنابراین اگر مرگ مهتدی را در ماه رجب با نامه امام عسکری علیه السلام که در ماه شعبان صادر شده مرتبط سازیم قابل توجیه بنظر می‌رسد که ولادت امام دوازدهم در پانزدهم شعبان ۲۵۶ رخ داده باشد. بعلاوه، مسعودی حکایتی را از خدیجه بنت محمد جواد روایت می‌کند که مؤید چنین نظری است. شخصی بنام احمد بن ابراهیم در سال ۲۶۲ از خدیجه درباره جانشین امام عسکری علیه السلام پرسش کرد و او وجودش را تأیید کرد و اضافه نمود که وی امامت را در یازدهم ربیع الاول ۲۶۰ در سن چهار سال و هفت ماهگی عهده‌دار شده است.^۳ بدین معنی که آن حضرت در پانزدهم شعبان ۲۵۶ متولد شده است.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹ و ۵۱۴، کمال، ص ۴۳۰، ت. الغیبه، ص ۱۴۴.
 ۲. طبری، ج ۳، ص ۱۸۱۳، الکامل، ج ۷، ص ۱۵۷.
 ۳. اثبات، ص ۲ - ۲۶۱.

فصل ۲

آغاز حیات بارور «حجت خدا»

در نخستین کتاب از سلسله کتب «موعود قائم»، در خصوص وجوه سرشناس و مورد وثوق شیعه، در بیان رؤیت عینی کعبه موعود و مهر تابان امامت و آخرین وصی رسول خدا (ص) حضرت حجت بن الحسن عسکری (عج) سخن گفتیم. حال دنباله ماجرا...

با نگاهی گذرا به تاریخ اسلام در می‌یابیم که فشار هیئت‌های حاکمه عباسی در رویارویی با مسأله امامت و به‌ویژه حضرت مهدی (عج) در دوران نزدیک به ولادت حضرت به حد بحرانی و فزاینده‌ای رسیده بود، از طرفی خداوند اراده فرموده که با قدرت بی‌نهایت خود بهر شکلی حجت خود را برای بشر ذخیره نماید. چرا که طبق آیات و اخبار واصله، وجود امام مهدی (عج) در اجرای هدف خداوندی، نقش مهمی دارد و از طرفی، وجود مقدس امام علیه السلام را باید به‌گونه خرق عادت و غیرطبیعی حفظ نمود، تا اهداف عالی الهی که در رأس آن هدایت و سعادت انسان‌ها در آینده باشد،

تحقق پذیرد. دو شاهد زنده در این موضوع در دست است:

جریان «موسی بن عمران علیه السلام» است که غرض مهم هدایت بشر موعود به ولادت آن حضرت بود، و چون مسأله ولادتش در اثر فشارهای دستگاه فرعون بصورت طبیعی غیرممکن بود، از این رو، ولادت و نگهداری وی بصورت اعجاز انجام گرفت.

۲- جریان ولادت امام مهدی (عج) است که هدایت بشر و تحقق پیدا کردن وعده خداوندی (برقراری دولت حق) بدست آن حضرت خواهد بود، از این رو اراده بی نهایت خداوندی بر این قرار گرفت که آن حضرت را بصورت معجزه آسایی از نظر ولادت از یکسو و از سوی دیگر برای مدت طولانی حفظ و نگهداری نماید. چون جریان ولادت موسی علیه السلام مورد اتفاق است، جریان ولادت امام مهدی (عج) هم، همانند آن، مورد اتفاق امامیه است و مستند آن روایات منقوله است.

و اما اینکه تولد در هنگام طلوع فجر واقع شده است، اینهم خود دارای اهمیت فراوانی است، زیرا باید تولد وقتی انجام گیرد که تمام چشم‌ها و بویژه چشم جاسوسان دستگاه در خواب عمیقی فرو رفته باشند.

خلاصه نحوه ولادت حضرت مهدی (عج)

متذکر می‌شویم که حکیمه عمه بزرگوار امام عسکری علیه السلام، روزی به دیدن امام می‌رود، وقتی که می‌خواهد برگردد حضرت از وی تقاضا می‌کند که عمه جان امشب بمان، زیرا مولودی شریف و حجت خدا در روی زمین امشب متولد می‌شود....

(حکیمه) وقتی که پافشاری امام علیه السلام را می‌بیند آن شب در آنجا

می ماند، نیمه شب بلند شده و مشغول نماز شب می شود و سپس به تعقیب و دعا می پردازد، در تمام این حالات متوجه نرجس است، ولی می بیند نرجس چنان خوابی رفته که حتی پهلوی به پهلوی هم نمی شود، (روایاتی هم حاکی است از اینکه نرجس هم بلند شد و نماز شب را خواند و سپس خوابید). درحالی که هیچ احساس حمل و یا وضع حمل نمی کرد. همین که طلوع فجر فرا رسید، نرجس از خواب می پرد و ناراحت است، (حکیمه) او را به سینه چسبانیده و می گوید: آیا احساس چیزی می کنی؟ می گوید: آری عمه جان. (از اینجا معلوم می شود که در ظرف چند لحظه جنین کامل شده و پهلویهای نرجس را ناراحت کرده که از خواب می پرد).

در اینجا امام علیه السلام به (حکیمه خاتون) دستور می دهد که سوره حم دُخان را بخوان، که چنین آغاز می شود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. حم. وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ، انا انزلناه فی لیلة مبارکه انا کنا منذرین. فیها یفرق کل امر حکیم. امرأ من عندنا انا کنا مرسلین.

در تلاوت این آیات لطیفه هائی است که براهل خرد مخفی نیست همین که وقت ولادت نزدیک شد پرده ای بین این دو بانو کشیده شده که حکیمه، نرجس را نمی دید، البته ممکن است که این پرده ظاهری نبوده بلکه مقصود از حجاب معنوی است، یعنی حالتی به حکیمه رخ داد که نرجس را اصلاً نمی دید تا وقتی که بیدار شد و به حالت عادی برگشت: دید؛ امام مهدی (عج) به حالت سجده روی زمین افتاده و سخن می گوید که هدف از خلقت خودش و منظوری که به وی محول شده و وعده بزرگ الهی

را که بدست او انجام خواهد پذیرفت، می‌رساند ولی روایات در باب جملاتی که حضرت فرموده مختلف بیان کرده‌اند، در بعضی از روایات این است که حضرت چنین می‌فرمود:

اشهد ان لا اله الا الله و ان جدی محمد رسول الله و ان علی امیر المؤمنین...

و همچنین تمام ائمه را شمرد تا رسید به خود آنگاه فرمود:
اللهم انجزنی ما وعدتني - و اتمم لی امری و ثبت و طأتی،
واملاً الارض بی عدلاً.

و در روایتی دیگر چنین است که حضرت می‌فرمود:

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین
زعمت الظلمه ان حجة الله داحضه. ولو اذن لنا فی الکلام لزال الشک.

: یعنی ستایش ویژه خدائی است که پروردگار جهانیان است - و درود خدا بر سید ما محمد و آل پاکش ﷺ ستمگران پندارند که حجت خدا تمام شد، ولی اگر بما اذن سخن داده شود، شک و تردید برطرف خواهد شد.

روایت دیگر چنین است که آن حضرت آیه شریفه شهد الله انه لا اله الا هو والملئكة و اولوالعلم را تا آخر تلاوت فرمود.

در روایت دیگر است که آیه شریفه و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین... تا آخر آیه را تلاوت فرمود.

بهر صورت ما نباید از سخن گفتن حجت خدا در بدو تولد تعجب کنیم، زیرا تازگی ندارد و در کارهای خدا و قدرت‌نمایی او این نمونه اول نیست، بلکه طبق صریح قرآن حضرت عیسی در گهواره سخن گفته و فرموده

است:

انی عبدالله أتانی الكتاب و جعلنی نبیا...

: من بنده خدایم و به من کتاب داده و مرا پیغمبر خود ساخته است.

(حضرت مهدی علیه السلام از دو جهت به حضرت عیسی شباهت دارد:

۱- از نظر سخن گفتن ۲- از نظر اینکه عیسی علیه السلام در کودکی پیغمبر بوده و

حضرت حجت علیه السلام هم در سن پنج سالگی در کودکی به مقام امامت رسیده

است.)

سپس پدر گرامیش او را می خواهد، (حکیمه خاتون) حضرت را

به خدمت پدر می برد، آن حضرت زبان خود را در دهان او گذاشته و دست

مبارک به چشمان و گوشها و مفاصلش می مالد و می فرماید:

فرزندم سخن بگوی! آنگاه نوزاد می گوید اشهد ان لا اله الا الله وحده

لا شریک له، و اشهد ان محمداً عبده و رسوله صلی الله علیه و آله . و سپس درود

می فرستد بر امیرالمومنین علی علیه السلام و ائمه دیگر تا می رسد به پدر

گرامیش.

روایات همه حاکی است از این که آن حضرت پس از تولد سخن گفته

است، ولی اختلاف روایات در این است که آیا پس از تولد بوده یا وقتی که او

را به خدمت پدرش برده اند؟ اکثر روایات حین ولادت می دانند و تنها یک

روایت اخیر می گوید وقتی است که آن حضرت را به خدمت پدر گرامش

بردند.

تاکتیک اختفای امام بعد از ولادت

بعد از ولادت دو وظیفه مهم و الهی برای امام عسکری علیه السلام پیش می آید

که برای هر یک احتیاج به یک خطمشی خاصی دارد و جمع بین این دو جهت، نیاز مبرمی به دوراندیشی و پرهیز احتیاطی از ستمگران دارد:

وظیفه اول: اثبات وجود امام زمان علیه السلام در برابر تاریخ و در برابر امت اسلامی و شیعیان و دوستانی است که باید امام دوازدهم خود را، بشناسند و منطقی نیست که از اینها پوشیده داشته شود، زیرا منجر به محوشدن نام و انکار وجود آن حضرت خواهد شد؛ اخبار از وجود و دیدن آن حضرت توسط افراد مورد وثوق و دوستان نزدیک به خاندان آن حضرت را قبلاً ذکر نمودیم.

وظیفه دوم: حفظ و حمایت امام دوازدهم از شمشیر عباسیان و دستگاههای حکومتی است که تمام نیروهای خود را علیه امام دوازدهم و حجت خدا بسیج کرده بودند با اینکه می دانستند حق با امام است ولی روی قانون کلی ریاست طلبی و روی اغراض و مصالح شخصی و تعصبات موروثی، حاضر نبودند که از حق پیروی کنند بلکه تصمیم داشتند که چراغ فروزان حقیقت را با اندیشه موهوم و خام خود خاموش سازند.

از این رو هیئت حاکمه در این هنگام مانند کسی که عقده گلویش را فشار دهد و یا مانند غریقی که در حال غرق است، تلاشهای مذبحخانه‌ای از خود نشان می‌داد که حاکی از عصبانیت شدید آن بود، ولی در عین حال کاملاً احساس می‌کرد که علی رغم تمام قدرت و ثروت و جیره‌خوارانی که در اطراف خود جمع کرده، و با اینکه نقطه مقابل او جز یک دسته مردم فقیر و از کار افتاده و بیچاره بیش نیست، به مقصود نخواهد رسید و سخت ناتوان و عاجز است، و لذا فعالیت‌های خود را تشدید کرده و به انواع حيله‌ها و خدعه‌ها تمسک جسته تا شاید بتواند امام مهدی علیه السلام را به چنگ آورده و از پای درآورد.

از این جهات، دو وظیفه ممزوج و در عین حال سنگینی که برای امام عسکری علیه السلام بود، و بویژه که حضرت مجبور بود که هر دو وظیفه را انجام دهد موقعیتی برای حضرت پیش آورده بود که خیلی باریک و دشوار می نمود. مخصوصاً که حضرت در آن اجتماع متلاشی و بلبشو بخاطر خصوصیات ذیل که داراست باید تحت سایه شوم حکومتها زندگی کند.

۱- مرد نمونه بارز اسلام از نظر عبادت و اخلاق و علم و نسب است.

۲- قائد و موجه تمام توده ها و قشرهای وسیع اسلامی است.

۳- شکل مخالف و معارض با هیئتهای حاکمه دارد.

۴- دستگاه حکومت مدام می کوشد که حضرت را به دربار چسبانده و نگذارد که از حاشیه نشینی دستگاه خارج شود.

پیداست که هرکس بعضی از این خصائص را دارا باشد تا چه رسد به جمیع این خصائص، فرزندش اهمیت زیادی داشته و زود خبر تولد نوزادش همه جا منتشر می شود، مخصوصاً که اگر نوزاد هم دارای اهمیت بوده و ویژگی خاصی داشته باشد. پس طبعاً اجتماع و بالاخص حکومتی که امام زیر سر آن زندگی می کند و مجبور است، چشمها را تیز کرده تا میلاد امام مهدی علیه السلام را دریابند.

از این رو بهترین راه برای نجات از این تنگنا این است که ولادت مولود جدید به کلی اعلان عمومی نشود، و در اذهان عمومی طوری وانمود گردد که اصلاً خبری نیست و اتفاقی نیفتاده است، وقتی اینگونه مطلب وانمود شود هیچکس شکی نبرده و احساساتی را تحریک نمی کند. وقتی که شک ایجاد نشد، فحص و کنجکاوی هم به دنبال آن نخواهد بود، و بهترین نقشه ای که در اینجا به امام عسکری علیه السلام کمک کرد تا بتواند

وجود مولود تازه را این چنین دور از اذهان و حوادث نگه دارد، این است که خود امام از اول، روش اختفاء از مردم و برگزاری کارها بوسیله وکلا و نامه‌ها را اتخاذ کرده تا دو نتیجه مهم را امروز بدست آورد.

۱- عادت کردن اصحاب و شیعیان به امام مخفی ۲- دست یافتن به مقاصد مهم و حوادث زندگی به تنهایی دور از دید اجتماع، بطوریکه جز عده‌ای ذی صلاح از کارهای مهم آگاهی پیدا نکنند، بعد از پیاده کردن این نقشه حالا دیگر حفظ نوزاد گرامی و مخفی داشتن آن برای حضرت اشکالی ندارد و سهل و آسان است.

بهر تقدیر تا آنجا که از تاریخ بر می آید این است که امام عسکری علیه السلام در مورد وظیفه دوم خود (حمایت از فرزند گرامیش) خوب از عهده برآمده و با بهترین وضعی ایفای نقش فرموده است.

در چکیده‌ایی می توان گفت که در حقیقت تکلیف امام عسکری علیه السلام، اثبات وجود مهدی علیه السلام و اقامه حجت و دلیل بر اصل وجود او بود، ولی وظیفه اصحاب و یاران، ایمان و اعتقاد به امام دوازدهمین می بود، و در اعتقاد لزومی نیست که نام آن حضرت را بدانند و اگر نام آن حضرت هم مجهول باشد، اشکالی ندارد و همین اندازه کافی بود که بین خود و خدا به امام علیه السلام معتقد گشته و در احکام و مشکلات به وی رجوع نمایند.

وقتی که امام عسکری علیه السلام می خواهد وجود فرزند گرامیش و مهدی امت را به مردم معرفی کند، از دوستان و شیعیان و صحابه با ایمان و شجاع، مخصوصاً از آنها که در نقل و انتقال نامه‌ها و توقیعات رابطه بین آن حضرت و بزرگان قوم بودند استفاده می نماید، زیرا آنها کسانی هستند که توده مردم آنها را بعنوان اشخاصی با ایمان و با اخلاص و مورد اعتماد امام علیه السلام در رابطه بین خودشان و امام، می شناسند و به خوبی معروف و

مشهورند، به طوری که برای یکنفر از بزرگان قوم و دوستان امام، فرق نمی‌کند که خود، شخصاً امام مهدی علیه السلام را ببیند و یا از پدرش بشنود و یا از یکی از این اصحاب موثق و مورد اطمینان ببیند و بشنود.

طوری سخن ایشان را تحویل می‌گیرد و می‌پذیرد که گویا از شخص امام فتوا و نظریه‌ای را گرفته است.

علاوه بر این که معرفی کردن امام مهدی علیه السلام از طریق صحابه، این خاصیت را هم دارد که یکنفر از شیعیان بیشتر می‌تواند یکی از صحابه را ببیند تا شخص امام، و از این رو می‌تواند موضوعی را از چند نفر از صحابه مورد اطمینان و کسانی که مورد اطمینان امام عسکری علیه السلام هستند و فرزندش را دیده‌اند، بپرسد تا در اثر تواتر، علم به وجود مهدی امت و امامت آن حضرت پیدا کند. در صورتی که امروزه علم به وجود مهدی (عج) با آن بُعد زمانی دست بدست و تواتر از خاصه و عامه به دست ما رسیده است، پیدا است کسانی که آن زمان که نزدیک به عصر امام بلکه در زمان خود امام بوده‌اند، بهتر به مسئله حضور مهدی (عج) دست‌رسی داشتند.

بقية الله في ارضه

یکی دیگر از کسانی که حضرت عسکری علیه السلام فرزند خود را به او نشان داده است. «احمد بن اسحاق بن سعد اشعری» است که از صحابه خاص و از موثقین است، که حضرت اندیشه صحیح غیبت را با دلائلی روشن برای او بیان می فرمایند که جای بحث آن نیست، بهر حال این بزرگوار به قصد زیارت امام عسکری علیه السلام و برای این که بپرسد که وصی و جانشین، چه کسی خواهد بود، حرکت می کند تا خدمت امام می رسد. امام علیه السلام بدو شروع فرموده و می گوید: ای «احمد بن اسحاق» خداوند زمین را از اول خلقت آدم تا کنون خالی از حجت نگذاشته و بعد از این هم نخواهد گذاشت تا روز قیامت، و به وسیله همین حجت است که بلا را از زمین دور کرده و باران رحمت خود بر آن باریده و برکات خود را از زمین خارج می سازد، احمد بن اسحاق می گوید: گفتم: یا بن رسول الله فمن الامام والخليفة بعدك: پس امام و خلیفه بعد از شما که خواهد بود؟ امام فوراً برخاست و داخل یکی از اطاقها شد و طولی نکشید که بیرون آمد در حالی که فرزندش بدوش داشت که صورتش مثل ماه شب چهارده می درخشید، و حدود سه ساله به نظر می رسید و فرمود: ای احمد بن اسحاق اگر نه این بود که تو در نزد خدا و حجج الهی محترم و مکرمی، هر آینه این فرزندم را که همنام و هم کنیه پیغمبر است بتو نشان نمی دادم. این کسی است که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد بعد از آنکه آکنده از ظلم و ستم شده باشد.

ای احمد بن اسحاق مثل او در این امت مانند حضرت «خضر» و مانند «ذوالقرنین» است، بحق خدا غیبتی خواهد کرد که در آن غیبت جز افرادی که خدا

آنها را در موضوع امامت پابرجا داشته و توفیق دعا برای تعجیل ظهور به آنها کرامت کرده است، همه هلاک خواهند شد. (یعنی در گمراهی فرو خواهند رفت)

احمدبن اسحاق می‌گوید عرض کردم: مولای من آیا علامتی هست که قلب من مطمئن و آرام گردد؟ یک مرتبه دیدم خود بچه با زبان عربی فصیح فرمود:

(انا بقية الله في ارضه والمنتقم من اعدائه، و لا تطلب اثرا

بعدا عني يا احمد بن اسحاق)

: منم بقية الله در روی زمین و منم انتقام‌گیرنده از دشمنان خدا، و

بعد از این ای احمد بن اسحاق اثری از من مجوی.

احمدبن اسحاق می‌گوید: خوشحال بیرون آمدم، فردا که شد دوباره رفتم و عرض کردم یابن رسول الله از منتی که بر من گذاشتید خیلی خوشوقتم ولی رمز تشبیه شما حضرت قائم عليه السلام را به خضر و ذوالقرنین از چه جهت بود فرمود: طول غیبت. عرض کردم: غیبت آن حضرت خیلی طول خواهد کشید؟ فرمود: بلی، بحق خدا آنقدر طول می‌کشد تا جایی که اکثر معتقدین به امام قائم عليه السلام از وی برمی‌گردند، پس باقی نماند جز کسی که خداوند در باب ولایت ما از وی عهد و پیمان گرفته و نور امامت را در دلش ثبت کرده و با مددهای غیبی و روح بزرگ خود او را مدد نموده و بنماید. ای احمد بن اسحاق این امری است که از امور خدائی و سرّی است از اسرار الهی و پنهانی و غیبی است از غیبت آفریدگار، پس آنچه بتو دادم بگیر و مخفی کن و از سپاسگزاران باش، تا با ما در بهشت برین باشی...»

فصل ۳

شهادت جانکاه امام عسکری علیه السلام و آغاز غیبت صغری

امام عسکری علیه السلام در حیات اندک خود که درگیر معارضات سیاسی ارتش جاسوس عباسی بود بالاخره در هشتمین روز ماه ربیع الاول سال و یا بقولی در روز اول همین ماه در ۲۶۰ (ه. ق) درحالیکه بیست و هشت سال تمام (۲۸ سال) از عمر پربرکتش می‌گذشت، دار فانی را وداع فرمود.

رنجوری و بیماری حضرت ناشی از اقدامات تبه‌کارانه «عبیدالله بن خاقان» وزیر «معتمد» خلیفه عباسی یا بوسیله جاسوسان معتمد که در میان دوستان حضرت پراکنده بودند، صورت گرفته است. و به مجرد اینکه رنجومی شود «عبیدالله بن خاقان» (وزیر) همان کسی که در جریان مفصل برخورد او با حضرت و تعجب فرزندش از تکریم و احترام فوق‌العاده او نسبت به امام و این که او به فرزندش می‌گوید: فرزندم اگر روزی خلافت از خانواده ما (بنی‌العباس) بیرون رود احدی غیر از این حضرت

لیاقت آن را ندارد. از کسالت حضرت خبردار می‌شود. آیا علت توجه فوری این وزیر از رنجوری حضرت چه بوده است؟ آیا بخاطر انتشار در اجتماع بوده که مردم از کسالت حضرت سخت متأسف بودند و برق آسا این خبر در اجتماع منتشر شده و بگوش (وزیر) رسیده است؟ یا از راه جاسوسانی که در بین دوستان حضرت پراکنده بودند خبر شده است؟ و یا چون «عبیدالله بن خاقان» خود در رأس هیئت حاکمهای است که یکی از عمال همان دولت حضرت را مسموم کرده است، از این جهت او زودتر از همه متوجه می‌شود؟ دو احتمال اول و دوم بنظر بعید می‌رسد، زیرا حضرت کاملاً عزلت اختیار کرده و دور از نظر مردم، حتی دوستان خود تا چه رسد به جاسوسان، زندگی می‌کرد، از این رو احتمال سوم تقویت گشته و بلکه می‌توان بطور قطع گفت که اطلاع (وزیر) از کسالت حضرت از طریق سوم بوده است، و لذا می‌بینیم که بطور قطع و جزم می‌داند که امام مشرف به شهادت و مرگ است و حتی احتمال شفایافتن آن حضرت را هم نمی‌دهند. بهر صورت، فوری سوار شده و به‌دربار می‌رود تا خبر مرض امام را داده و از خلیفه می‌خواهد که عده‌ای از افراد مورد اطمینان را بفرستد تا مراقب امام بوده و کارهای امام را انجام داده و او امرش را اجرا کنند.

البته این را خوب می‌دانیم که سیاست عباسیان در برابر عسکرین همین بوده که به‌بهانه احترام و تجلیل هدف سنگین خود را تعقیب می‌نمودند.

(وزیر) در حالیکه پنج نفر از نورچشمی‌ها (معتمد) خلیفه که همه مورد وثوق و اطمینان دربارند، به‌همراه خود برداشته و با شتاب بر می‌گردد، یکی از نورچشمی‌ها (نحریر) است همان کسی که روزگاری متصدی زندان و

مأمور شکنجه و اذیت به امام بود. آنها را آورد، و دستور داد که ملازم خانه حضرت بوده و مواظب حال حضرت باشند، زیرا مریض در چنین حالی احتیاج به پرستارانی مداوم دارد و دولت هم باید دائماً از حال حضرت و ساعت شهادت حضرت خبردار باشد زیرا نیازمند به این جریان است.

البته به چیزی نیاز دارد که سخت از اسرار پوشیده است و امام علیه السلام پنج سال متوالی محافظ کتمان و پوشش آن بوده است، و آن وجود عزیز مهدی علیه السلام است، این پنج نفر رامی گمارند تا شاید در خلال این مدت گریه تصادفاً باشد به روزنه ای دست یابند که بتوان از آن روزنه به امام مهدی علیه السلام دست یافت.

قبلاً گفتیم که تا امروز دولت از ولادت امام مهدی علیه السلام آگاه نبود. ولی می دانست که مهدی علیه السلام از امام عسکری علیه السلام بوجود خواهد آمد و الان می بیند که امام در شرف رحلت است ولی از فرزندش خبری نشد، لذا باید بهر وسیله است خبری از این جریان استشمام کرد.

(وزیر) فرستاد عده ای از پزشکان را حاضر کردند، به آنها دستور داد که هر صبح و شام به بالین حضرت بروند، ولی نباید واقعا حضرت را مداوا کنند، بلکه باید طوری رفتار کنند که معالجه آنها مؤثر واقع نشود، و لذا پس از دو سه روز خبر دادند که حال امام سخت است و او دستور می دهد که باید پزشکان، خانه امام علیه السلام را رها نکنند و شبانه روز آنجا باشند، با اینکه از صحت امام علیه السلام در ظاهر هم مایوس است، «حسین بن ابی الشوارب» قاضی القضاة، را که از سال ۲۵۲ به بعد منصب قضاوت و وزارت دادگستری را به عهده دارد، احضار می کند و به وی دستور می دهد که ۱۰ نفر از افرادی که به دین و ورع و امانت آنها اطمینان دارد، برگزیده و معرفی کند، وقتی که آنها معرفی می شوند، آنها را به خانه حضرت فرستاده و دستور می دهد که

شب و روز در آنجا باشند. غیر از پزشکان تعداد پرستاران اعزامی دولت به ۱۵ نفر می‌رسید و همه اینها ساکت و آرام مشغول بررسی و انجام وظیفه هستند تا امام علیه السلام از دنیا می‌رود.

ولی با وجود این جمعیت و سانسور شدید، حضرت شب شهادت خود در یکی از اطاقها خلوت کرده و نامه‌های زیادی به مدینه و قاصدها و نامه‌های فراوانی به شهرستانهای دیگر، گسیل می‌دارد، که تمام این نامه‌ها مربوط به اوضاع اجتماعی و خط‌مشی آینده دوستان و موالی بوده و تنظیم فرموده بود. طلوع فجر روز هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری در آن لحظه که جز نرجس مادر مهدی علیه السلام و حضرت مهدی علیه السلام «وعقید» خدمتگزار صمیمی حضرت، دیگری در اطاق حضرت نبود، امام علیه السلام دستور می‌فرماید که مقداری جوشانده مسطکی، برایش بیاورند، وقتی آوردند دستور داد که مرا کمک کنید تا اول نماز صبح را بخوانم، لذا حوله‌ای حاضر کرده و در دامن آقا گسترده تا بتواند وضو بگیرد، امام علیه السلام آب را از نرجس گرفت و وضو ساخت و نماز خواند، آنگاه قدح جوشانده را برداشت تا بنوشد، ولی ضعف بر حضرت مستولی شده و دست مبارکش می‌لرزید و قدح به دندانهای شریف آن جناب می‌خورد. نرجس قدح را از دست حضرت گرفت و بلافاصله همان لحظه روح شریفش به ملکوت اعلیٰ پرواز کرد. (درود خدا بر آن روح بزرگ باد).

حوادث سیاسی پس از شهادت امام

وقتی که تا این اندازه کارهای داخلی از نظر جاسوسان اعزامی، مخفی بماند، پیداست که در مسئله مهمی که مورد نظر آنها بود، بطریق اولی از نظر آنها مخفی خواهد ماند، و نخواهند توانست که اثر و یا نام و نشانی از

حضرت مهدی علیه السلام بدست آورند.

خبر شهادت امام علیه السلام در شهر سامرا (آن شهری که تمام سکنه آن معتقدند که شخصی از نظر علم و زهد و عبادت و نژاد خانوادگی، از امام علیه السلام برتر و بهتر در این شهر وجود ندارد) منتشر شد، شهر یکبارچه صدای ضجه و شیون گردید و بازارها تعطیل و جمعیت برای تشییع جنازه موج می زد، بنی هاشم و منشیان و قضات همه سوار شده و برای تشییع جنازه آماده گشتند.

مقدمات کار تشییع و تجهیز تمام شد، «معمد» (خلیفه) کسی را پیش «ابوعلی بن متوکل» فرستاد و دستور داد که برآن حضرت نماز بخوان، «ابوعیسی» جلو آمد و کفن را از روی چهره امام عقب زد و به حضار نشان داد و گفت:

هذا الحسن بن علی بن محمد بن الرضا علیه السلام . مات حتف

انفه علی فراشه

: این امام عسکری علیه السلام است که بمرگ طبیعی در رختخواب

خود از دنیا رفته است.

و امیرالمؤمنین! خلیفه برای خدمتگزاری به آن حضرت چند نفر از افراد مورد اطمینان خود فلانی و فلانی و و چند نفر از قضات را و... فرستاده بود که به حضرت خدمت کنند! آنگاه که این مطالب را گفت روی صورت حضرت را پوشانید، و بر جنازه نماز خواند و دستور داد جنازه را بردارید.

هیئت حاکمه خوب از چهره مردم می خواند که همه همصدا معتقدند که دولت امام را شهید کرده است. گرچه در اثر خفقان شدید کسی جرأت بروز آن را ندارد، چون این مطلب را خوب می داند. ملاحظه فرمودید که به خاطر اینکه دامن خود را از لکه دار شدن به خون امام پاک نگه دارد و تاریخ به روح

کثیف آنها نفرین فرستد و ملت اسلامی از وی انتقام نگیرند، چه تزویر و حقه‌بازیهای بکار می‌برد. اولاً عده‌ای از جاسوسان ویژه خود را تحت عنوان خدمتگزاری حضرت به‌خانه امام می‌فرستد و بعد هم مرجع تقلید و شخصیت فتوایی ساختگی خود را می‌فرستد تا در جلو جمع، کفن از چهره امام عقب زده و فتوا بمرگ طبیعی امام صادر کند ولی غافل از اینکه جنایتکار، خود با دست خود پرده از روی جنایات خود عقب می‌زند و مردم با چشمهائی آکنده از خشم و غضب به‌فتوادهنده و صحنه‌سازان می‌نگرند، گرچه در ظاهر جرأت ندارند که لب از روی لب بردارند و... تا اینجا صورت ظاهر قضیه بود، ولی یک نماز دیگر قبلاً درخانه امام علیه السلام دور از تشریفات رسمی در حضور عده‌ای از صحابه خاص برآن امام معصوم خوانده شده که در آنجا هم یک چهره تاریخی دیگر می‌بینیم، که تا آنروز به چشم نخورده بود و آن آتش زیر خاکستر و چهره پشت پرده «جعفر بن علی» برادر امام عسکری و فرزند امام هادی علیه السلام مشهور به جعفر کذاب است، کسی که در جرأت و جسارت هیئت حاکمه بر عائله و خانواده امام عسکری نقش مهم و بسیار زننده‌ایی را ایفا می‌کند که بعداً بیان خواهیم کرد.

مبادرت به اقامه نماز به منظور نصب منصب امامت

«جعفر بن علی» فرزند امام هادی برادر امام حسن عسکری علیه السلام معروف به «کذاب» همچون قابیل و نمرود پسر نوح است. در یک روایت مختصر موقعیت او را بیان و سپس به‌ادامه داستان که مبادرت

به غصب منصب امامت بود، می پردازیم:

«ابو حمزه ثمالی» چهره سرشناس و متقی و از شاگردان عالیمقام امام سجاد علیه السلام از «ابو خالد کابلی» نقل می کند و می گوید: ابو خالد گفت: از علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام پرسیدم: حجت خدا و امام بعد از شما کیست؟ می گوید: حضرت فرمود: فرزندانم محمد که نامش در تورات باقر است زیرا که علم و دانش را می شکافد و معضلات علمی را شکافته و حل می کند، اوست حجت و امام بعد از من، پس از او فرزندش «جعفر» است که اسمش نزد اهل آسمان «صادق» می باشد.

ابو خالد می گوید: گفتم: سید و آقای من! چگونه اسم او «صادق» شده است در حالیکه همه شما «صادق» هستید؟ حضرت در پاسخ فرمود: پدرم از پدرش و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی فرزندم «جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب» متولد شود، او را «صادق» نام گذارید زیرا که پنجمین فرزند از فرزندان او شخصی است بنام «جعفر» که در آینده ادعای امامت خواهد کرد و با گستاخی و جسارت و دروغی که برخدا می بندد خود را «امام» می خواند، در حالیکه او نزد خدا معروف به «جعفر کذاب» و افتراء زننده برخداست، ادعاکننده ای که شایسته و صالح نیست و مخالف پدرش و حاسد بر برادرش می باشد او همان کسی است که سِر الهی را به هنگام غیبت ولی خدا فاش می سازد. [احتجاج ص ۱۷۳]

سپس «علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام» بشدت به گریه افتادند و جملاتی را فرمودند که در بخش های بعدی معروض خواهد شد.

آری یک چنین شخصیتی که در لسان روایات به «کذات» و مفتری

مشهور است ناگهان در جریان رحلت حضرت امام علیه السلام وقتی می بیند که در ظاهر وارث شرعی و جانشینی برای امام عسکری نیست، فرصت را غنیمت شمرده و می خواهد از آب گل آلود صیدی کند، تنها فرصتی که برای اشغال خلافت و جانشینی و تصرف اموال برادر می بیند حالا است و لذا ادعای امامت می کند و برای اینکه نقشه اش نقش بر آب نشود، بهترین راه این است که بر جنازه امام علیه السلام نماز بخواند.

به این جهت پس از شهادت امام علیه السلام پیش از آنکه مردم جنازه را از خانه بیرون ببرند، «جعفر» دم در ایستاده و تسلیت نسبت به شهادت برادر و تهنیت و تبریک را نسبت به امامت خود از مردم تحویل می گیرد. البته مخفی نماند که مجمل بودن مسئله مهدی علیه السلام هم به سود «جعفر» کمک می کرد. ولی بعداً خواهیم دید که نقشه «جعفر» نقش بر آب شده و نطفه آن در رحم خفه گردیده است، و امام مهدی علیه السلام توانست توجه دوستان و شیعیان را بطور مستقیم و یا غیرمستقیم بخود جلب نماید.

بهر صورت طولی نمی کشد که «عقید» خادم بیرون آمده و به جعفر می گوید: آقای من برادرت کفن شده و آماده نماز است، برخیز و برآن نماز بخوان، جعفر و عده ای از شیعیان که در رأس آنها «عثمان بن سعید عَمَری» (که اولین نائب خاص حضرت مهدی علیه السلام است) وارد خانه می شوند، جعفر جلو می رود که به جنازه برادر نماز بخواند.

اگر جعفر نماز می خواند در نظر اجتماع کسب شهرت می کرد و خشت و پایه اساسی خلافت جعفر بنا می شد، و ممکن بود که بتواند عواطف تمام یاران و شیعیان را بخود جلب سازد، ولی این امری است محال، که با بودن حضرت مهدی علیه السلام شبهه، دفع، و جلو بدعت گرفته و شیعیان از افتادن

در گرداب هلاکت نجات می‌یابند، چگونه ممکن است حضرت بگذارد که جعفر نماز بخواند، و این امتیاز قانونی را بدست آورد؟

لذا حضار یک مرتبه دیدند بچه گندمگون، با موهائی مُجَعَّد و دندانهای گشاده، بیرون آمد و فرمود: عمو عقب بایست من سزاوارترم که بر پدرم نماز بخوانم، «جعفر» هم بی‌چون و چرا عقب می‌رود درحالی‌که رنگ صورتش پریده، بچه جلو می‌ایستد و بر پدر گرامی خود نماز می‌خواند.

آری مهدی علیه السلام از همان کودکی حظی وافر از حکمت و خداجوئی و، ذهن او گیرا و هماغوش کهکشانیها بود، آفتاب درخشان در اندیشه جهانشمول او همچون دانه‌های اسفند، گدازان می‌نمود. از همان اوان کودکی که خداوند، دانش و حکمت و علم و امامت و رهبری به او ارزانی داشت شگفت‌انگیز بود.

بهره‌ی وافر ز حکمت داشتی با خداجویان ارادت داشتی
 ذهن او گیرا و ندرت کوش بود با ثریا عقل او همدوش بود
 آشیانش صورت عنقا بلند مهر و مه بر شعله‌ی فکرش سپند

گوئی امام مهدی علیه السلام با این حرکت تند و انقلابی می‌خواهد به عموی دورافتاده از کاروان توحید بگوید تو امانت‌دار پاکی نبوت و امامت کهن آباء و اجدادی خود نیستی تو از نیستان وجود دور افتاده‌ای، حیات جمعیت و امت از ایمان است گرچه کفر هم سرمایه جذب جمعیتی است اما این کفر، موت جمعیت و امت و انحراف را سبب می‌شود، تو ریشه در «آزر» عموی ابراهیم داشته‌ای و عهد و امانت و پیمان خدا به کافران و ستمگران نمی‌رسد سر خویش گیر و ره خود بیوی...

ای امانت دار تهذیب کهن پشت پا بر مسلک ابا مزن
 گر جمعیت حیات ملت است کفر هم سرمایهی جمعیت است
 تو که هم در کافری کامل نهی در خور طوف حریم دل نهی
 مانده‌ای از جادهی تسلیم دور تو ز آزر هستی وز ابراهیم دور

امام مهدی علیه السلام با اینکه می‌توانست قبل از آنکه جعفر آماده نماز شود، خود بر بدن پدر گرامی، محرمانه نماز بخواند، ولی حضرت می‌خواهد عمویش را رسوا و بر عمو و دیگران اتمام حجت نماید، کسانی که چند لحظه پیش به امامت «جعفر» تبریک گفته‌اند اکنون رسوائی «جعفر» و مغالطه کاری او را می‌بینند و مضافاً اینکه حاضرین آنچه دیده‌اند برای دیگران بازگو نمایند، و این خود به منزله افتضاح و استیضاح عمومی و خط بطلان بر نقشه شوم «جعفر» کشیدن است.

«جعفر» در اثر خجالت و شرمندگی، فوری عقب می‌رود و رنگ از صورتش می‌پرد بدون اینکه کوچکترین دفاعی از خود بنماید، زیرا می‌دید اگر بخواند حرف بزند رسواتر شده و آبرویش بیشتر ریخته شود.

تلاش جعفر در گرفتن سهم امام علیه السلام

جنازه امام عسکری علیه السلام در خانه است، فرزندش مهدی علیه السلام پس از آنکه عموی خود را عقب می‌زند، بر جنازه نماز می‌خواند، جعفر با رنگ پریده عقب می‌رود، ولی تمام این صحنه‌ها در تغییر مسیر غلط «جعفر» موثر واقع نشده و خط سیر خود را در خانه امام علیه السلام بعداً تعقیب می‌کند. امام مهدی علیه السلام از نماز فارغ شده و بلافاصله از نظرها غائب می‌گردد، در حالیکه حق را برای حضار روشن ساخته است.

بعد از نماز یکی از حضار از «جعفر» می پرسد که این بچه که بود؟ که نماز را خواند؟ این سؤال را می کند تا شاید اتمام حجتی شده و جعفر بفهمد که مسیر غلط خود را دنبال نکند، ولی «جعفر» در پاسخ می گوید بخدا قسم من هرگز او را ندیده بودم و او را نمی شناسم. شاید در اینکه می گوید او را ندیده ام راست گفته باشد ولی در اینکه می گوید او را نمی شناسم، قطعاً دروغ گفته است، زیرا وقتی که حضرت به وی می فرماید: عمو عقب برو من از تو سزاوارترم در ادای نماز بر جنازه پدرم، او قطعاً حق را شناخته است، زیرا اگر حق را شناخته بود، باید، وجود مهدی علیه السلام را تکذیب کرده باشد، و یا نماز را دو مرتبه اعاده کرده باشد، و حال آنکه هیچکدام از این کارها را نکرده است. و خلاصه سکوت وی در قضیه حاکی از شناخت او از امام علیه السلام است.

بعد از مدتی، هیئتی از آنهایی که از گوشه و کنار کشورهای اسلامی به خدمت امام عسکری علیه السلام می آمدند، از قم وارد سامرا می شوند، تا اموالی که مردم داده اند تقدیم و مسائلی را که خواسته اند پرسیده و پاسخ برگردانند، وقتی وارد سامرا می شوند متوجه می شوند که امام عسکری علیه السلام از دنیا رفته است از خلیفه و جانشین وی سؤال می کنند، مردم «جعفر» را به آنها معرفی می کنند سؤال کردند فعلا کجا است؟ گفتند روی دجله در قایقی نشسته و مشغول شرب خمر است و عده ای هم نوازنده با او است. این هیئت پیش خود فکر کرده و گفتند که این صفات امام نیست، یکی از آنها می گوید بیائید تا برگردیم و اموال را به صاحبانش برگردانیم، ولی دیگری از آنها می گوید صبر کنید تا از وضع این امام نوظهور درست تحقیق کنیم.

بدین لحاظ منتظر می مانند تا اینکه «جعفر» از گردش کذائی بر

می‌گردد، پیش او رفته و سلام می‌کنند و وی را بر مرگ برادر تسلیت و بر امامتش تبریک می‌گویند. سپس می‌گویند: ما از قم آمده‌ایم و مقداری مال از شیعیان برای امام عسکری آورده‌ایم و اکنون که آقا از دنیا رفته‌اند چه دستور می‌فرمائید؟ فوراً می‌گوید: اموال را برای من بیاورید. جعفر در اینجا پیش خود چنین خیال می‌کند که آرزویش جامه‌ عمل پوشیده و به مقام امامت رسیده و اولین سودی است که امروز به جیب خواهد زد (غافل از اینکه شیعیان از وی زرنگ‌تر و تربیت‌یافته مکتب امام عسکری علیه السلام و ائمه دیگرند بلکه آن چنان جعفر را در تله و دام می‌اندازند که هرچه دست و پا بزند نتواند خود را خلاص کند)!

از این رو گفتند این مالها داستانی دارد. جعفر می‌گوید: آن داستان چیست؟ می‌گویند: این اموال از شیعیان جمع شده و هردو یا سه دیناری از آن یکنفر است، که اینها را جمع کرده و در کیسه‌ای گذاشته و سر آن کیسه را مهر و موم کرده است، و رسم چنین بوده که ما هر وقت مالی را به خدمت امام عسکری علیه السلام می‌آوردیم می‌فرمود. تمام این اموال چه قدر است و سپس هر اندازه از آن، از چه کسی است نام می‌برد و نقش سکه‌ها را هم بیان می‌فرمود.

ملاحظه می‌فرمائید چه دامی برای جعفر گسترده‌اند که هیچ‌گاه نمی‌تواند از این تله خود رانجات دهد، پیدا است که هر بار که خدمت امام می‌رسیدند احتیاجی به چنین امتحانی نداشتند، بلکه این روشی است که برای شناخت امام جدید بعد از پدر گرامیش شیعیان بکار می‌برده‌اند، تا بتوانند امام واقعی را از امام ساختگی و انتصابی و پیشوای راستین از دروغین تمیز دهند و بشناسند. زیرا امام کسی است که از اسرار درون و علوم گذشته و آینده با اطلاع باشد.

جعفر بیچاره شد و بدست و پا افتاد تا بلکه در احتجاج آنان خللی وارد ساخته و مناقشه‌ای کند، و لذا گفت: شما به برادرم دروغ می‌بندید، علم غیب به‌وی نسبت می‌دهید که در او نبوده است غافل از اینکه قرآن صریحاً علم غیب را برای امام واقعی اثبات فرموده و می‌فرماید:

(عالم الغیب فلا یظہر علی غیبہ احد الا من ارتضی من

رسول.

:عالم غیب خدا است و از علم غیبش کسی را آگاه نمی‌کند، جز

برای آنکسی که وی را برای رسالتی برگزیده است^۱».

وقتی که سخن جعفر را شنیدند به یکدیگر نگاه کردند و همه چیز را فهمیدند، اینجا «جعفر» درست از امتحان بیرون نیامد، بار دیگر حرف خود را تکرار کرد که اموال را بیاورید و تحویل دهید، گفتند: ما از خود اختیاری نداشته و اجیر صاحبان اموالیم و بدست کسی می‌دهیم که آن علامات و نشانه‌ها را بیان کند، همانطور که امام عسکری علیه السلام بیان می‌کرد، و در غیر این صورت اموال را به صاحبانش برمی‌گردانیم.

«جعفر» دید که برای دومین بار شکست خورد، یکبار در مسئله نماز بر جنازه برادر، و بار دوم، که جز رسوائی چیز دیگری عائدش نشد ولی جعفر کسی نیست که تغییر روش داده و از این راه غلط برگردد، لذا برای به‌چنگ آوردن اموال دست به دامن دولت شد و پیش «معتمد» رفت تا به کمک شخص خلیفه اموال را تصاحب کند، وقتی که با تملق و چاپلوسی (معتمد) را تحریک کرد که به‌وی کمک کند، «معتمد» به دنبال هیئت قمی‌ها فرستاد و آنها را خواست، و گفت که اموال را به جعفر تسلیم کنید. گفتند ما

از خود اختیاری نداشته و اجیر صاحبان اموالیم و به ما دستور داده‌اند که جز به کسیکه علامات و نشانه‌هایی برای صاحبان اموال و محتویات کیسه‌ها بیان نکند تحویل ندهیم، و زمان امام عسکری علیه السلام هم چنین رسم و معمول بود.

خلیفه: آن علامات چیست؟

شیعیان: امام تمام دینارها و صاحبان آنها را با نام و نشان کامل بیان می‌فرمود و می‌گفت که تمام اموال چقدر است و هر مقدار از آن از چه کسی است، ما اولین بار نیست که حامل اموالی هستیم، هر وقت مالی را می‌آوردیم جریان از این قرار بود که گفتیم، و اگر این مرد راست می‌گوید که امام است، آن نشانه‌ها را بگوید تا اموال را بدون چون و چرا تسلیم او کنیم، و گرنه مجبوریم که به صاحبانش برگردانیم. اینجا جعفر رشته سخن را به دست گرفت و همان حرفی که در جواب شیعیان قبلاً گفته بود، جلو خلیفه تکرار کرد تا شاید خلیفه آنها را ملزم به تسلیم اموال نماید، ولی «معتمد» مجبور است که جهات ظاهری را حفظ کرده و آبروی خود را فدای «جعفر» نکند، در عین حال هم می‌خواهد که امام قلایی را هم از خود نرنجانند، و لذا می‌گوید: این مطلب مسلم است که «وکیل» در محدوده اذن (موکل) خود حق تصرف دارد و بیشتر نمی‌تواند تصرف کند، اینها هم می‌گویند حدود تصرفات ما تا این حد است که گفتند، در این صورت اموال را نمی‌توانند تحویل دهند. «جعفر» از شنیدن این حرف حق که «معتمد» برای اولین بار روی مصالحی زد، مات و متحیر شد ولی چه بگوید فقط یک راه دارد آنها غصه خوردن و ناراحت شدن، چون حرف حق برخلاف روش «جعفر» است.

وقتی که مطلب به این جا خاتمه یافت، شیعیان به خلیفه گفتند: که یکنفر راهنما در اختیار آنان قرار دهد تا راه بیرون رفتن از این شهر را نشان دهد، خلیفه هم شخصی برای راهنمایی آنها فرستاد و آنها را از شهر بیرون برد.

از شهر بیرون رفتند، حادثه‌ای پیش آمد که هیچگاه تصورش را هم نمی‌کردند. جریان از این قرار بود: شیعیان متحیر و سرگردان بودند، و می‌گفتند آیا سزاوار است مایوسانه به شهر خود برگردیم؟

حقاً که سزاوار نبود، زیرا با اینکه حجت خدا مهدی علیه السلام وجود دارد و می‌تواند خود را به شیعیان رسانده و حق را به آنها بفهماند، خلاف منطق دعوت الهی است که چنین نکند. تا هم این جمعیت به حقیقت رسیده و هم در مراجعت به شهرهای خود زبان گویای حق باشند.

از این جهت امام علیه السلام برای دومین بار پس از شهادت پدر گرامی به مردم می‌پیوندند، یکبار برای نماز و این نیز دومین بار.

حضرت، غلام خود را بیرون شهر می‌فرستد و رمز آشنا کردن آنها را به حق و امام، به وی می‌آموزد که آنها را با نام و نام پدرشان صدا بزن و آنها را به اینجا بیاور.

خادم می‌آید و آنها را به همان نحو صدا می‌زند و می‌گوید:

(اجیبوا مولاکم): سید و مولای خود را اجابت کنید که شما را خواسته است.

اول آنها خیال می‌کنند که خود وی امام است و لذا می‌گویند: آقا شما خود، امام مائی؟ می‌گوید: پناه بخدا من غلام امام شمایم. و سپس آنها را برداشته و بخانه امام عسکری علیه السلام می‌برد، می‌بینند حضرت مانند ماه درخشنده روی تختی نشسته و جامه سبزی پوشیده است، براو سلام کرده

و جواب سلام می‌شنوند، آنگاه حضرت تمام مشخصات دینارها و صاحبان آنها را بیان می‌فرماید، و سپس اوصاف لباسها و چهارپایان و آنچه به همراه آنها است بیان می‌کند، آنها بی اختیار به سجده افتاده و خدا را شکر می‌کنند، و اموال را تسلیم، و سئوالات خود را پاسخ می‌گیرند، حضرت به آنها دستور می‌فرماید: بعد از این اموال را به سامرا نفرستید و نیاورید، شخصی برای شما در بغداد تعیین می‌کنم که اموال را باو بدهید و گرفتاریهای خود و نامه‌ها را به او داده و بوسیله او با من تماس گرفته و مشکلات خود را برطرف نمائید. آنگاه هیئت قمی‌ها از خدمت امام علیه السلام بیرون می‌روند^۱.

به این ترتیب حضرت در برابر این گروه و هیئت قمی، راه تاریخ غیبت صغری و تاریخ سفرای خاصه را باز می‌فرمایند، تاریخی که باید حضرت ۶۹ سال این چنین زندگی کند.

جبهه‌گیری «جعفر» در برابر تحركات سیاسی امام (عج)

کینه او زیادتر شد، زیرا می‌داند که این اموال را برای حضرت مهدی علیه السلام آورده بودند و نتوانست از چنگ آنها درآورد. و از طرفی دیگر چون شخصیت خود را به دستگاه فروخته و از آغاز معتمد و پناه او «معتمد» بوده است، لذا برآن می‌شود که یکبار دیگر از دست هیئت قمی‌ها به «معتمد» شکایت کند، ولی این بار وجهه نظرش قمی‌ها نیست بلکه رسماً بر ضد مهدی علیه السلام شکایت می‌کند و می‌گوید که این اموال را برای مهدی (عج) آورده بودند و به او خواهند رسانید این است که «معتمد» فکر

۱. کمال‌الدین صدوق، ج ۲، ص ۱۴۸، چ تهران.

کرده و پیش خود می‌گوید شاید بشود از راه «جعفر» به حضرت مهدی علیه السلام دست یافت، و از هول و وحشت و اضطرابی که از ناحیه وجود مهدی علیه السلام دامنگیر خود و تمامی هیئت حاکمه‌اش شده است نجات یابد. از این رو «معمد»، پس از این، کلمات سعایت‌آمیز و نقامی جعفر را می‌شنود، لشکریان را فرستاده تا خانه امام عسکری علیه السلام را محاصره و تمام اطاقها و دهلیزها و روزنه‌ها را تفتیش کنند، ولی آنها هرچه گشتند کسی را ندیدند و امام علیه السلام در آن زمان که آنها سرگرم غارت و چپاول اثاثیه خانه و خانه‌نشینان بودند، فرصت را غنیمت شمرده و از خانه بیرون می‌رود و کسی او را نمی‌بیند.

روایت می‌گوید: امروز حضرت شش ساله بود، ولی قبلا دانستیم که در آن وقت از سن مبارک امام علیه السلام پنج سال بیشتر نمی‌گذشت^۱.

فصل ۴

تصرف غیر مسئولانه ماترک امام حسن عسکری توسط «جعفر»

وقتی جعفر از تلاشهای مذبحخانه و سعایت‌های زننده خود مأیوس شد تصمیم گرفت مایملک و ماترک امام حسن علیه السلام را تصرف کند. روی دو جهت جعفر به فکر تصرف اموال امام عسکری علیه السلام افتاد و اتفاقاً در این موضوع پیروز شد.

۱- در ظاهر برای امام عسکری علیه السلام فرزندی نبود و لذا خود را به عنوان اینکه برادر منحصر به فرد امام است وارث تمام اموال می‌داند.

۲- خود را پس از امام عسکری علیه السلام امام می‌داند، و از این جهت هم باید تمام اموال امام قبلی را به عنوان حکومت شرعی تصرف نماید، زیرا در صورت نبودن ورثه‌ای برای میت، وارث آن امام و یا نائب امام خواهد بود).

«جعفر» در این ادعا برنده شد و دولت هم گرچه در مسئله امامت نمی‌تواند به‌وی کمی کند ولی در این جا خوب از عهده او برمی‌آید، و در نتیجه جعفر تمام ماترک امام عسکری علیه السلام را تصرف کرده و مانند

گرگ گرسنه‌ای چنگال خود را به دور آن حلقه می‌زند، و بازماندگان امام عسکری را در وضعی بسیار اسفانگیز قرار می‌دهد، به طوری که نه جا و مسکنی دارند، و نه پوشاکی و نه خوراکی، و نه کسی جرات دارد که دم از آشنائی با آنها بزند و یا به آنها کمکی کند، زیرا اگر کسی چنین می‌کرد دشمن سرسخت رژیم قلمداد می‌شد و آنچه نباید بشود اتفاق می‌افتاد.

این دیگر جنایتی، از جعفر است که «عثمان بن سعید» در مجلسی که دوستان گردش جمعند همین مطلب را گوشزد می‌کند و می‌گوید:
 خلیفه خیال می‌کند که امام عسکری علیه السلام مُرد و وارثی از خود نگذاشت و لذا مالش را به کسی داد که مستحق آن نبود، و بازماندگان امام علیه السلام هم براین امر صبر کرده و سرگردان شدند و احدی هم جرات ندارد که با آنها آشنائی و یا به آنها کمکی نماید.

تنها یک اشکال در این جا باقی می‌ماند که چرا حضرت مهدی علیه السلام ظهور نکرد که زیر بال عائله و بازماندگان پدر خود که فعلاً عائله او محسوب می‌شوند بگیرد، و جهان را تصرف کند؟

جواب این اشکال پرواضح است که اگر حضرت مهدی علیه السلام در آن موقع ظهور می‌کرد، با آن جو تیره‌ای که شنیدیم، قطعاً کشته می‌شد و به هدف خود که تسلط بر تمام جهان و گسترش عدل در آن باشد، نمی‌رسید. زیرا جز عده انگشت‌شماری به طرفداری وی برنخواسته و توده اجتماع به ندای حضرت پاسخ نمی‌داد بلکه چه بسا که به طرفداری از دولت برمی‌آمدند.

درحالی که خدا وعده داده که ظهور حضرت در وقتی خواهد بود که افرادی نیرومند و دل‌هائی سرشار از عشق و عقلهائی پُر، به طرفداری از حضرت بیاخیزند که

بتواند با نیروی آنها و نیروی خدائی بر تمام جهان مسلط شده و دادگری را در سراسر گیتی گسترش دهد.

در این صورت تنها راه منطقی و ضروری این است که حضرت از مصالح شخصی عائله پدر گرامیش صرف نظر کرده و فداکاری کند تا به آن هدف عالی الهی برسد.

ممکن است کسی بگوید که بسیار خوب، حضرت صلاح نبود که ظهور کند اما چرا در حال غیبت خود از همان راهی که توقیعات و نامه هائی برای افراد می فرستاد، به کمک عائله خود و بازماندگان پدر نشتافت که آنها را از این گرفتاری و فقر و سرگردانی نجات دهد؟

پاسخ این اعتراض هم با کمی تأمل بسیار روشن است، زیرا توقیعات در جوی بسیار محرمانه و سری انجام می گرفت بطوری که از محدوده شیعیان مخلص و پاک تجاوز نمی کرد، زیرا اگر تجاوز می کرد رد پای خوبی به دست رژیم افتاده و با تمام نیرو بر علیه امام و سفرای آن حضرت بسیج می شد، و به علاوه عائله امام علیه السلام و بازماندگان امام عسکری علیه السلام تحت نظر شدید دولت بودند و زندگی آنها کاملاً از هر جهت سانسور بود، و لذا اگر امام علیه السلام می خواست که به یک وسیله ای مالی برای آنها بفرستد، نظر دستگاه جلب می شد و همان بسیج علیه امام علیه السلام صورت می گرفت.

ممکن است گاهی امام از طریق سفرای کرام خود با مشکلات فراوانی کمک مختصری به آنها نموده باشد، البته نه کمکی که وضع زندگی آنها را رونق داده و جلب توجه بنماید.

قبل از آن که وارد بحث از نوع فعالیت سوم جعفر بر علیه امام علیه السلام شویم، بد نیست که ببینیم آیا امام مهدی علیه السلام در مسئله اموال و ماترک، با عموی خود، از خود

دفاعی کرده است یا خیر؟

آنچه در روایات آمده است این است که وقتی «جعفر» با بازماندگان در باب ارث منازعه می‌کرد، حضرت ناگهان در جلوی عموی خود حاضر گشته و بر او فریاد می‌زند:

(یا جعفر مالک تعرض فی حقوقی): جعفر حق نداری متعرض حقوق و اموال من شوی (و یا چرا متعرض حقوق من می‌شوی؟) و فوراً از نظر جعفر غائب شد، جعفر مات و مبهوت گشته و هرچه در بین مردم و جاهای دیگر به دنبال آن حضرت می‌گردد، اثری از وی بدست نمی‌آورد.

یکبار دیگر وقتی که مادر امام عسکری علیه السلام رحلت می‌فرماید، وصیت کرده است که در خانه کنار شوهر و فرزند گرامش وی را دفن کنند. «جعفر» ایجاد مزاحمت می‌کرد و نمی‌گذاشت که جسد مادر گرامی امام عسکری دفن شود، و می‌گفت این خانه از من است و من نمی‌گذارم! در این جا دیگر کار از مسئله ارث بالاتر رفته و حتی رعایت هیچ‌گونه ادب و جهات اخلاقی هم نمی‌کند، این جا است که ناگهان امام مهدی علیه السلام جلو عمویش سر درآورده و روبرویش ایستاده و به صورت استفهام انکاری می‌فرماید:

دارک هی؟ این خانه از تو است؟ و فوراً از نظر پنهان می‌شود و دیگر جعفر او را نمی‌بیند [کمال الدین شیخ صدوق].

از نظر تاریخی برای ما مجمل است که آیا سخن امام در جعفر اثر کرده و اجازه دفن داده است یا خیر؟

بهر صورت امام مهدی علیه السلام وظیفه خود را در راه دفاع از حق خود و ابطال دعوای عموی خود، و برای کاستن از کژراهه‌های وی تا حد امکان انجام داده است.

یکی دیگر از کج رویها و انحرافات و فعالیت‌های ضدیت با امامت و امام این است که هرروز با بیانی وجود مهدی علیه السلام را برای هیئت حاکمه گوشزد می‌کرد، و دولت را تحریک می‌نمود تا نسبت به بازماندگان امام عسکری علیه السلام سختگیری و کنترل و سانسور را شدیدتر نماید.

فصل ۵

نگرشی کوتاه به زندگی و مبارزات امام حسن عسکری علیه السلام

امام حسن عسکری، فرزند امام دهم در دهم ربیع الثانی سال ۲۳۲ در مدینه دیده به جهان گشود. نام آن امام «حسن» و کنیه ایشان «ابومحمد» بود و چون بخش عمده زندگی اش را بعنوان زندانی رژیم در اردوگاهی نزدیک سامراء سپری نمود که «عسکر» نامیده می شد، به لقب «عسکری» معروف گشت.

یازده سال اولیه زندگی امام در کنار پدر گرامی در مدینه گذشت. پس از آن، رژیم، امام هادی را وادار به ترک مدینه و مسافرت به عراق نمود و امام حسن عسکری نیز همراه پدر گرانقدرش، با تحمل مشقتها و شکنجه های شدید و مسافرت اجباری به سامراء رسیدند، در سامراء که در واقع تبعیدگاه و زندان امام هادی بود، امام حسن عسکری نیز در کنار وی حضور داشت. امام «حسن عسکری» از پدر گرامی اش، تمامی حقائق و معارف معنوی را فرا گرفت و در سال ۲۵۴ پس از شهادت امام علی

نقی علیه السلام، امام حسن عسکری که بیست و دو سال داشت رسالت عظیم «امامت» را بعهده گرفت. چهار ماه پیش از شهادتش؛ امام هادی، «امامت» فرزند خود حسن عسکری را در جمع اصحاب و نزدیکانش اعلام فرموده بود.

اوضاع و شرایط سیاسی در زمان امام

وقتی امام حسن عسکری راهبری معنوی امت را به دست گرفت، «معتز بالله»، خلیفه عباسی بر سریر قدرت قرار داشت. پس از خلع معتز، مهتدی بالله برای یازده ماه حکومت کرد و سپس بوسیله معتمد کنار زده شد. گرچه رژیم عباسی با اغتشاش و کشاکش داخلی شدیدی روبرو بود، ولی همه جناحها که درگیر جنگ زرگری بودند، در ضدیت با اسلام راستین و راهبران راستین دودمان رسالت توافق داشتند. پس از شهادت امام رضا علیه السلام دستگاه خلافت فشار و مراقبت و اختناق و شکنجه شدیدی را نسبت به امامان شیعه معمول می داشت. چرا که برای رژیم، خطر گسترش نهضت، همواره وجود داشت. مراقبتها و فشار بر امام حسن عسکری چندین برابر بود. چرا که حدیث معروف پیامبر به تواتر در میان مسلمانان نقل شده بود که فرزند امام یازدهم بساط حکومتهای جور را درهم خواهد پیچید و نظام حق و عدالت را در جهان مستقر می سازد. از این جهت هر زمامداری که به قدرت می رسید، امام حسن عسکری علیه السلام را در زندان نگه می داشت. زمامداران عباسی می دانستند که رهبران واقعی مسلمانان و جانشینان راستین پیامبر «امامان» شیعه اند و امام حسن عسکری علیه السلام یازدهمین حلقه این زنجیره مردان خدائی

است که پس از او نوبت به مهدی علیه السلام می‌رسد، از این رو حاضر نبودند یازدهمین امام را برای یک لحظه آزاد بگذارند و مراقبت را بکاهند و همواره وی را در اردوگاه (عسکر) نگاهداشتند. تنها هنگام تعویض زمامداران «امام» آزادی نسبی (آن هم تحت مراقبت شدید دستگاه) به دست می‌آورد. ولی همین که نفر بعدی اهرمهای قدرت را در دست می‌گرفت، مجدداً امام را به زندان می‌افکند. در زمان معتمد شکنجه و اختناق شیعه و مراقبت نسبت به امام به اوج رسید. علیرغم شرایط فشار و اختناق، امام همواره رسالت راهبری و راهنمایی امت را تحقق می‌بخشید. وقتی امام حسن عسکری علیه السلام در زندان رژیم بود، نمایندگان منصوب کردند که رابط میان «امت» و «امام» بودند. نمایندگان امام نیز همواره تحت تعقیب مأموران امنیتی رژیم قرار داشتند. و گاه مجبور می‌شدند تحت پوشش‌های گوناگون به فعالیت سیاسی، اجتماعی و دینی بپردازند. بعنوان مثال، عثمان بن سعید و فرزندش ابوجعفر محمد بن عثمان که از نمایندگان مخصوص امام بودند در بغداد مغازه‌ای باز کردند، تا در مورد مراجعین، مأموران حکومت دچار شک نگردند. این یکی از نمونه‌های جهاد شیعه در طی تاریخ و تاکتیک‌های گوناگونی است که آنان بکار می‌برده‌اند. بدینسان بود که آنان تحت راهنمایی امامان در شرایط سخت اختناق دستگاه اموی و عباسی توانستند مشعل پیام راستین را روشن نگهدارند. نمایندگان امام وظایف گوناگونی را انجام می‌داده‌اند. از جمله: راهبری مبارزات سیاسی شیعه، راهنمایی در مسائل اجتماعی، جمع‌آوری خمس و گسترش معارف اسلامی و نقش رابط میان «امام» و «امت» بوده است.

نقش امام حسن عسکری در گسترش معارف اسلام

امام حسن عسکری تنها بیست و هشت سال عمر کرد ولی نقش عظیمی در گسترش معارف اسلام ایفا نمود. از یکسو شاگردان برجسته و بنامی را تربیت کرد و از سوی دیگر دردوره‌ای که اندیشه‌های انحرافی و التقاطی یونان و هند و ایران باستان در جامعه اسلامی سرازیر بود، امام همانند سایر پیشینیان خود، در مقابل تمامی گرایش‌های انحرافی و التقاطی ایستاد و از سنگر ایدئولوژیک اسلام پاسداری نمود.

اسحاق کندی در نظر داشت کتابی درباره تناقضات قرآن بنویسد. وقتی خبر به امام رسید، ایشان درصدد فرصتی بودند. یک روز عده‌ای از شاگردان کندی به خدمت امام رسیدند و امام به آنان فرمود: آیا در میان شما کسی عرضه این را ندارد که استادش را از تلاش واهی و پوچ وی برحذر دارد. و سپس نکات روشنگرانه‌ای را در رابطه با این مسئله بیان داشت. وقتی شاگردان کندی نکات مزبور را در محضر کندی بازگو کردند، او بهت‌زده شده و پرسید چه کسی این فکر را به آنها القاء کرده، و آنها سرانجام اعتراف کردند: «ابومحمد به ما این نکات را آموخت». کندی اظهار نمود: تنها از افراد دودمان رسالت بر می‌آید جلوی گمراهی‌ها را بگیرند و تمامی یادداشتهای و دفترهایی را که پیرامون انتقاد از قرآن نوشته بود، سوزانند.

این یکی از نمونه‌های مبارزات علمی و نقش بزرگ فکری امام حسن عسکری علیه السلام می‌باشد.

در تمامی متون و مأخذهای حدیث، احادیث فراوانی از طریق امام حسن عسکری علیه السلام نقل گردیده است. یکی از معروفترین احادیث پیامبر که می‌فرماید:

«مشروب‌خوار همانند مشرک و بت‌پرست است»، از طریق امام حسن عسکری علیه السلام وارد گردیده و «ابن جوزی» آنرا در «تحریم الخمر» ضبط کرده و ابونعیم فضل بن وقین خاطر نشان ساخته است که این حدیث صحیحی است که از طریق اهل بیت عترت وارد گردیده است. سمعانی در «کتاب الانساب» می‌نویسد که: «ابو محمد احمد بن ابراهیم بن هاشم طوسی بلاذری حافظ واعظ، حدیث فوق را از امام ابو محمد حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام شنیده است».

برخی از دانشمندان برجسته جهان اسلام که از شاگردان امام حسن عسکری علیه السلام بودند عبارتند از:

- ۱) ابوهاشم داود بن قاسم جعفری که یکی از نمایندگان و «نواب» امام نیز بود و زمان چهار ائمه را درک نموده است.
- ۲) داود بن ابی زید نیشابوری.
- ۳) ابوطاهر محمد بن علی بن هلال.
- ۴) ابوعباس عبدالله بن جعفر حمیری قمی که یکی از دانشمندان بزرگ عصر خود بود. اثر وی بنام «قرب الاسناد» از مأخذهای عمده «کافی» است.
- ۵) محمد بن احمد بن جعفر قمی از «نواب» امام عسکری نیز بود.
- ۶) جعفر بن سهیل صیقل.
- ۷) محمد بن حسن صفار قمی، از علمای برجسته و صاحب آثار گوناگون بود که در میان آن، کتاب «بصائر الدرجات» معروف است.
- ۸) ابو جعفر حمانی برمکی.
- ۹) ابراهیم بن ابو حفص ابواسحاق کاتب.

- ۱۰) ابراهیم بن مهزیار صاحب «کتاب البشارات»
- ۱۱) احمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن داود همدانی الکاتب الندیم. یکی از بزرگترین استادان ادب و فقه.
- ۱۲) احمد بن اسحاق الاشعری ابوعلی القمی نیز از علمای بزرگ بود که کتابهای متعددی نوشت. از جمله «علل الصوم».
- اینان اسامی تنی چند از کسانی است که از محضر امام یازدهم توشه‌ای برداشته و به گسترش معارف اسلام و عمق بخشیدن به آگاهی ایدئولوژیک و راهنمایی فکری جامعه اسلامی همت گمارده‌اند.
- امام حسن عسکری علیه السلام درباره تفسیر قرآن درسهائی ایراد نمود که برمبنای آن ابوعلی حسن بن خالد بن محمد بن علی برقی، تفسیری نگاشت که مشتمل بر ۱۲۰ بخش بوده است. متأسفانه خود کتاب یاد شده در دست نیست ولی بسیاری از روایاتی که در باب تفسیر آیات قرآن در متون معتبر اسلامی، اقتباس شده از همین کتاب می‌باشد. در «تحف العقول» رساله نسبتاً مفصل امام به اسحاق بن اسماعیل الاشعری و گفتارهای قصار امام ضبط گردیده‌اند.
- تمامی این کارهای بزرگ علمی و فکری را امام حسن عسکری علیه السلام در عمر مختصر بیست و هشت سال که تنها در شش سال از آن مدت، مسئولیت امامت را (پس از شهادت امام هادی) به عهده داشت، انجام داده است، و آن هم در جو اختناق و خفقان شدید رژیم خودکامگان عباسی.
- علاوه بر فعالیت‌های علمی و راهنمایی‌های فکری، فعالیت‌های امام در صحنه سیاسی بود که در جهت استقرار اسلام راستین همواره ادامه داشت. و همین موجب شد که زمامداران خودکامه حتی از امامی در زندان چنان

خائف و هراسان شوند که علیه جان وی توطئه کنند، چرا که «حقیقت» ولو در «زنجیر» باشد، همواره برای موجودیت باطل تهدید بزرگی بشمار می آید. اما ستاره‌های «حقیقت» وقتی ستاره‌ای غروب کرد، ستاره دیگری طلوع می‌کند تا پرستاران شب را دوباره به مبارزه برخواند. از مشعلی، مشعل دیگری فروزان می‌شود. و بدینسان امام حسن عسکری، یازدهمین پیشوای بزرگ شیعه در سال ۲۶۰ هـ. ق به‌دسیسه «معتد» خلیفه عباسی مسموماً رحلت فرمود و حضرت مهدی علیه السلام طاغوت شکن و عدل گستر را بعنوان جانشین تعیین فرمود تا سنت دیرینه تبار حق پرستان را زنده نگهدارد و سرانجام بساط باطل را درهم پیچد.

فصل ۶

انشعاب در میان پیروان امام حسن عسکری علیه السلام پس از شهادت آن حضرت

دکتر جاسم محمد حسین متخصص تاریخ اسلام در کتاب ارزشمند و تحقیقی خود؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (که برای نخستین بار به زبان انگلیسی وجود امام زمان بطور کامل اثبات شده است و مباحث تفصیلی آن بسیار دلنشین تر از موضوعات سطحی است که دانشمندان غربی بیان داشته‌اند و این امر ناشی از مطالعه جامع و همه جانبه نویسنده کتاب می باشد) می گوید:

امامیه را در طول دوران شش امام آخر از ائمه اثنی عشر از وجود انشعاباتی که پس از رحلت هریک از ائمه علیهم السلام روی می داد می توان مشخص کرد، بدین معنی که آنان پس از رحلت هریک از ائمه دوازده گانه جانشین او را به امامت می پذیرفتند. علی رغم انشعابات مکرر، هریک از امامان با دشواری می توانستند اطاعت اکثریت پیروان امام قبلی را بدست آورند^۱.

۱. فِرَق نوبختی؛ ص ۶-۶۵ و ۷۷ و ۷۹.

امام حسن بن علی عسکری در سال ۲۳۲ هـ ق تولد یافت و به سال ۲۶۰ بشهادت رسید. بنا به مآخذ بعدی شیعه، آن حضرت با توطئه معتمد خلیفه عباسی مسموم شد.^۱

امام عسکری علیه السلام در طول شش سال امامت خود در خفا و تقیه می‌زیست زیرا معتمد عباسی محدودیتهای بسیاری بر آن حضرت تحمیل کرده و او را توسط جاسوسان خود محاصره کرده بود به همین دلیل اکثر پیروان او از تماس آزاد با آن حضرت محروم بودند. تنها برگزیدگان از هوادارانش می‌توانستند شخصاً با او ارتباط داشته باشند.^۲

همان مآخذ گزارش می‌دهند که در سال ۲۶۰ امام یازدهم بیمار شدند. بمجردی که خبر بیماری آن حضرت به معتمد رسید، وی پنج نفر از خدمتکاران خاص خود را به منزل امام عسکری علیه السلام گسیل داشت، و به آنها دستور داد تا دقیقاً او را تحت نظر داشته باشند. سپس خلیفه، پزشکان و قاضی القضاة را به همراه ده نفر از معتمدان خود به منزل امام

۱. روایات نویسندگان متقدم شیعه نظیر کلینی، سعد قمی و مفید هیچگونه علت ظاهری را برای وفات امام عسکری علیه السلام نشان نمی‌دهد (کافی، ج ۱، ص ۵۰۹، ص ۱۰۱-۲ و الارشاد، ص ۳۷۷ و ۳۸۳ و ۳۸۹ و مفید در المقنع فی الفقه، ص ۷۲-۵، ایران، ۱۲۷۴ و تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۶۳، تبریز، ۱۳۷۱، ولی نویسندگان بعدی شیعه دنباله‌رو طبری هستند که می‌گویند امام، مسموم یا مقتول شد. او نظرش را بر مبنای حدیثی قرار می‌دهد که سلسله روایات از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که می‌فرماید «هیچیک از ما به مرگ طبیعی از دنیا نمی‌رود، بلکه یا مقتول می‌گردد یا شهید می‌شود» (طبرسی، اعلام الوری، ص ۳۴۹ و محمد بن جعفر طبری در دلائل الامامه، ص ۲۲۳، نجف، ۱۳۶۹ و ابن شهر آشوب در مناقب، ج ۴، ص ۴۲۱، و بحار، ج ۵۰، ص ۲۳۶-۱ و ۳۳۵ و محمد صدر در تاریخ الغیبة الصغری، ص ۲۳۰-۴، بیروت، ۱۹۷۲).

۲. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۵۳۳ و اثبات الوصیة مسعودی، ص ۲۶۲ و صبحی، نظریات الامامه، ص ۳۹۴، قاهره، ۱۹۶۹

عسکری علیه السلام فرستاده تا در کنار او بوده و وضعیت و شرایط وی را مستمراً در خانه مشاهده کنند. بیماری امام عسکری شدیدتر شد و بالاخره آن حضرت در هشتم ربیع الاول ۲۶۰ درگذشت.

معمد، ابوعیسی بن متوکل را فرستاد تا بر جنازه امام عسکری علیه السلام نماز گزارد. پس از انجام مراسم، امام عسکری علیه السلام در محدوده منزل خود در سَرْمَن - رَای (سامرا) در جوار پدرش به خاک سپرده شد.^۱ [در فصول گذشته مفصلاً توضیح دادیم].

طبق ماخذ قدیم امامیه، امام عسکری علیه السلام آشکارا پسرش را معرفی ننمود و جانشین خود را بطور علنی منصوب نکرد.^۲ شیخ مفید می نویسد: امامیه از ستم عباسیان بستوه آمده بودند. خلیفه معتمد در جستجوی فرزند امام عسکری علیه السلام بود و به هر نحو ممکن می کوشید تا او را دستگیر کند. بعلاوه، دیدگاههای شیعه امامیه درباره او در همه جا نشر می یافت، و این مطلب شهرت یافته بود که آنان در انتظار قیام اویند. به همین دلیل، امام عسکری علیه السلام در طول زندگی خود فرزندش را نشان نداد، و حتی او را به بخش عظیمی از پیروان خویش معرفی نکرد.^۳

چون از خصوصیات شیعه امامیه، که آنان را از فرق دیگر اسلامی متمایز می سازد این است که هر امام توسط امام قبلی معرفی می شود، بنظر می رسد شیعیان پس از رحلت امام عسکری علیه السلام خود را در

۱. کلینی و مفید همان سلسله روایت را برای اطلاعات خود در مورد وفات امام عسکری علیه السلام نقل می کنند (کافی، ج ۱، ص ۵-۵۰۳ و الارشاد، ص ۲-۳۸۱ و ۳۸۹. نوبختی با سعد اشعری قمی هم عقیده است که ابوعیسی بر جنازه امام عسکری علیه السلام نماز گزارد فرق نوبختی، ص ۷۹)

۲. نوبختی. فرق، ص ۷۹.

۳. الارشاد، ص ۹۰-۳۸۹ و کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۱۰۱، تهران،

وضعیت بحرانی یافته باشند، زیرا آن حضرت جانشین خود را آشکارا منصوب نکرده بود. در میان احادیث به ذکر چند روایت می پردازیم: زمین نمی تواند از حجت خالی باشد^۱، امامت پس از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به دو برادر نمی رسد. امامت مختص فرزندان علی بن حسین است^۲، امام جانشین خود را می شناسد و تا وصایت را به او نسپارد چشم از جهان فرو نمی بندد^۳، امامت به فرزند ذکور ارشد امام قبلی تعلق دارد^۴. این احادیث را بخش عظیمی از امامیه پذیرفته اند، و تفسیر آنان از این احادیث، ایشان را به دیدگاه های مختلفی رهنمون کرده است، که به نوبه خود تقسیمات جدیدی را در میان امامیه به جای گذاشته است.

سعد اشعری قمی یازده گروه را در این رابطه می شمارد، در حالیکه نوبختی و مفید بر عدد چهارده اتفاق نظر دارند. مسعودی بیست فرقه آورده است، در صورتیکه شهرستانی فقط یازده گروه را می شمرد. با وجود این، مطالعه ای بر ادعاهای این فرقه نشان می دهد که ظاهراً فقط به پنج فرقه عمده تقسیم می شوند. در عین حال، هریک از اینها نیز متعاقباً بر مبنای مباحث کلامی و حدیثی مورد استفاده در ادعاهایشان انشعب می یابند. به هر حال بنظر می رسد ارائه دعاوی عمده این فرقه در مورد درک مفهوم روشنی از امامت از اهمیت شایانی

۱. برقی و کلینی چندین حدیث را با سلسله روایت گوناگون می آورند که بر این نکته تأکید دارد که عالم بدون حجت نمی تواند باشد (برقی، المحاسن، ص ۹۲ و ۲۳۴، تهران، ۱۳۷۰/۱۹۵۰، والکافی، ج ۱، ص ۱۷۸-۱۸۰ و ۵۱۴ و نیز مراجعه کنید به دلائل، ص ۲۲۹-۳۰ و احمد بن علی طبرسی در الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۸-۹ و ۷۸، نجف، ۱۹۶۶).

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۸۵-۶ و الغیبه، ص ۱۴۶.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۶-۷.

۴. سعد اشعری قمی، کتاب المقالات والفرق، ص ۱۰۹.

برخوردار باشد.

انشعاب اول: واقف

در مورد امام عسکری

آنچه افراد این فرقه را به هم می پیوست اعتقاد آنان به این مطلب بود که امام یازدهم حضرت عسکری علیه السلام، موعود قائم است، گرچه در کیفیت آن با هم اختلاف نظر داشتند.

۱. نخستین فرقه از این انشعاب چنین می پنداشتند که امام عسکری علیه السلام از دنیا نرفته است، بلکه در پرده غیبت بسر می برد^۱. فرض آنها بر مبنای احادیثی استوار بود که از امامان پیشین روایت شده است که می گویند هیچ امامی تا آشکارا پسر خود را به جانشینی معرفی نکند از دنیا نمی رود، زیرا زمین بدون حجت نمی تواند باشد^۲. گرچه مردم ناچار به پذیرش امامت مدعیان نبودند، لکن می بایست از امامت حضرت عسکری علیه السلام که امام قبلی با وصایت، امامت او را تأیید کرده آگاه باشند. آنان نیز بر این حدیث تکیه می کردند که قائم دو غیبت دارد. بنابراین، چون امام عسکری علیه السلام آشکارا پسری را به جای نگذاشته و زمین هم نمی تواند حتی برای ساعتی خالی از حجت باشد، این ادعا که او نمرده بلکه غائب شده و قائم حقیقی است، درست جلوه گر می شود. این نخستین غیبت اوست و پس از آن دوباره قیام خواهد کرد. از اینرو، چون قیام او شناخته شود، خود را دیگر بار در غیبت دوم پنهان می کند^۳!

۱. کمال، ص ۴۰. ۲. کافی، ج ۱، ص ۱۷۸۸ و ۵۱۴.

۳. قمی. مقالات، ص ۱۰۶، و نوبختی، فرق، ص ۷۸۸ و ملل، ص ۱۲۹.

اینان در مجادلات خود با مخالفان می‌کوشیدند تا خویش را از آن دسته از امامیه که در امام هفتم موسی کاظم علیه السلام (۱۸۳ ه. ق) متوقف شدند و مدعی شدند که او موعود قائم است متمایز سازند و آنان را بخاطر توقف در امام کاظم علیه السلام خطاکار می‌پنداشتند. این گروه خاطر نشان می‌کردند که امام هفتم از دنیا رفته و جانشین خود امام رضا علیه السلام (۲۰۲ ه. ق) و دیگر پسران را از خود به جای گذاشته، در حالیکه امام عسکری علیه السلام مسلماً بدرود حیات گفته و هیچ وارثی از او برجای نمانده است! ^۱ (این نظریه خلاف احادیث منقول از پیامبر و ائمه معصومین است، زیرا معصومین نام فرزند امام عسکری را با مشخصات کامل او در احادیث گوناگون بیان داشته‌اند).

۲. دومین فرقه از واقفه در امام عسکری علیه السلام معتقد بودند که آن حضرت رحلت کرده لکن دوباره به زندگی باز می‌گردد، و او موعود قائم، مهدی است. اساساً، اعضاء این فرقه آئین خود را برمبنای نقلی از امام جعفر صادق علیه السلام بنا نهادند که می‌گوید: موعود قائم مهدی بدین خاطر قائم نامیده می‌شود که پس از رحلتش قیام خواهد کرد. اینان می‌گویند قدر مسلم این است که امام عسکری علیه السلام بدون جانشین و نصب کسی به وصایت در گذشته است! از اینرو، تردیدی نیست که او قائم است و پس از مرگ دوباره زنده می‌شود، هرچند خود را از ترس دشمنان پنهان سازد. اینان نظریات خود را با کلام امام علی بن ابی طالب علیه السلام در اندرز به یار صدیق خود کمیل بن زیاد مورد تأیید قرار می‌دادند که فرموده است:

«ای خداوند، حقاً تو زمین را بدون قائم با حجتی آشکار یا پنهان که از سوی تو

می آید رها نخواهی ساخت، زیرا حجتها و علامات هرگز بی اعتنا نمی شود،^۱ و بر مبنای سخنان امام علی علیه السلام متأسفانه نتیجه گیری می کردند که امام عسکری علیه السلام غائب و پنهان است، ولی وی قیام خواهد کرد تا زمین را با صلح و عدالت مشحون سازد پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد.^۲

۳. واقفه لادریه نیز در امام عسکری علیه السلام توقف کردند. آنان فکر می کردند که آن حضرت رحلت کرده و امام بوده است. گرچه زمین نمی تواند از حجت خالی باشد، لکن اینان مطمئن نبودند که جانشین امام عسکری علیه السلام چه کسی است، پسریا برادرش؛ بنابراین در امامت حضرت عسکری علیه السلام توقف کرده و مصمم شدند تا موضوع برایشان روشن نشود، تصمیم نگیرند.^۳

متأسفانه، مآخذ معاصر هیچکس را بعنوان مظهر این سه فرقه از واقفه در امام عسکری علیه السلام ذکر نمی کنند. در عین حال، از آئین نخستین فرقه واقفه چنین بنظر می رسد که هوادارانش در اماکنی دور از شهر سامرا که شهر امام بوده زندگی می کردند. چون آنان در لحظه رحلت حضرت حضور نداشته اند، این گرایش در اعتقادشان پدید آمده بود که در واقع آن حضرت نمرده بلکه خود او موعود قائم مهدی است!

انشعاب دوم: جعفریه

نمایندگان این انشعاب مدعی بودند که جانشین امام عسکری علیه السلام برادر جوانترش جعفر است. ولی در چگونگی انتقال امامت به او اختلاف

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۷۸ و شریف رضی (گردآورنده) نهج البلاغه، بیروت، ۱۹۶۷

۲. قمی، مقالات، ص ۱۰۷.

و نوبختی، فرق، ص ۱ - ۸۰.

۳. نوبختی، فرق، ص ۹۰ - ۸۹.

نظر داشتند. از اینرو، به چهار فرقه منشعب شدند:

۱. نخستین فرقه معتقد بودند که امام عسکری علیه السلام رحلت کرده و امامت را با وصایت از پدرش داشته است. چون امامت تنها می‌تواند به پسر ارشد زنده امام قبلی برسد، امامت پس از امام علی هادی علیه السلام به پسر بزرگش محمد که قبل از او فوت کرده بود نمی‌رسد بلکه به امام عسکری علیه السلام که از دو پسر زنده مانده پس از پدر، بزرگتر بود منتقل می‌شود.^۱

این فرقه معتقد بودند که امام عسکری علیه السلام آشکارا پسری را به جای نگذاشت تا امامت را عهده‌دار شود و بنابراین تنها برادرش موسوم به جعفر امام خواهد بود. این گروه بمنظور تأیید عقیده خود ناچار بودند مجادلات فطحیه^۲ را درباره امامت تکرار کنند. فطحیه مدعی بودند که امام موسی کاظم علیه السلام امامت را از جانب پدرش امام جعفر صادق علیه السلام درنیافت، بلکه این موهبت الهی از ناحیه برادرش عبدالله به‌وی رسید و این برطبق حدیثی بود که می‌گوید امامت پس از رحلت اما به پسر ارشد او می‌رسد. این فرقه از جعفریه همچون فطحیه صحت حدیثی که می‌گوید امامت پس از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به دو برادر نمی‌رسد را می‌پذیرفتند،

۱. قمی. مقالات، ص ۱۱۱ و الفصول المختاره، ص ۲۵۹.

۲. فطحیه: فرقه‌ای شیعی که پس از رحلت امام ششم حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام بوجود آمد. وی وانمود کرد که امامت از امام صادق علیه السلام به امام موسی کاظم نرسید بلکه برطبق حدیثی که می‌گوید امامت فقط به پسر ارشد می‌رسد، به این شرط که وی از نقایص بدنی مصون باشد، می‌رسد، به عبدالله پسر ارشد آن حضرت رسید. (الکافی، ج ۱، ص ۲۸۵ و اختیار، ص ۳-۲۸۲). آنان را نیز فطحیه می‌نامند که اشاره به عبدالله بن جعفر است زیرا او پای پهن یا سر پهنی داشت و یا منسوب به رهبرشان، موسوم به عبدالله الافطح هستند (نوبختی، فرق، ص ۶۵ و الفصول المختاره، ص ۲۴۸-۵۱ و اختیار، ص ۲۵۴).

ولی کاربرد آن را زمانی می‌دانستند که امام عسکری علیه السلام از خود پسری به جای گذاشته باشد. چون امام عسکری بدون آنکه آشکارا جانشینی معرفی کند جهان را بدرود گفته است، لذا برادرش جعفر، امام منصوص بوده و امامت به نسل او باز می‌گردد^۱. آنان نیز عبدالله بن جعفر صادق علیه السلام را امام هفتم می‌دانستند. بالنتیجه جعفر در سلسله امامان امام سیزدهم می‌شد!

۲. دومین فرقه از جعفریه چنین وانمود می‌کردند که امام یازدهم خود، جعفر را براساس «اصل بداء» به جانشینی معرفی کرده است^۲. همین امر نیز در مورد اسماعیل، پسر ارشد امام جعفر صادق علیه السلام واقع شد. خداوند اراده نهایی خود را با قبض روح وی و جایگزینی پی در پی برادرانش عبدالله و موسی به جای او روشن ساخت. به همین نحو در مورد

۱. نوبختی، فرق، ص ۹۳ و قمی، مقالات، ص ۲-۱۱۱.

۲. بداء به معنی ظهور یا شناخت چیزی است پس از آنکه پنهان شده باشد. در واژه‌های اعتقادی، این عقیده‌ای جزمی است که درباره مسئله امکان یا عدم امکان تغییر اراده الهی درباره موضوعی بحث می‌کند. متکلمین معتقدند که این امر غیرممکن است، حتی اگر اغلب هم اتفاق افتاده باشد، چنانچه برای نمونه، وقتی امام جعفر صادق علیه السلام اسماعیل را به جانشینی خود برطبق فرمان الهی تعیین کرد. زیرا وقتی که اسماعیل درگذشت، خداوند به امام صادق علیه السلام امر کرد تا امام موسی کاظم علیه السلام را به جانشینی خود برگزیند.

از اینرو به نظر می‌رسد که خداوند تصمیم خود را درباره اینکه چه کسی جانشین امام ششم بوده، تغییر داده است. ولی در حقیقت، علم لایزال الهی هرگز تغییرپذیر نیست. بنابراین آئین بداء این نکته را بیان می‌دارد که حکم غایی خداوند درباره چیزی اغلب پس از آنکه اول پنهان و مخفی بوده برای انسان ظاهر می‌شود. این اصل، اعلام می‌دارد که خداوند هرگز اراده خود را تغییر نمی‌دهد، زیرا این تغییر مستلزم تغییر علم الهی است که در نتیجه (العیاذ بالله) به جهل خداوند و سپس کسب علم او نسبت داده می‌شود. بالاخره، امامیه معتقدند که خداوند به افراد خاصی این موهبت را عطا می‌سازد که از اراده غایی او آگاه شوند.

جعفر بن علی، خداوند امامت را به امام عسکری علیه السلام سپرده بود، ولی پس از آن این حقیقت را روشن کرد که امامت نباید به نسل امام عسکری علیه السلام برسد. بنابراین اراده پروردگار عالم بر این تعلق گرفت که پس از رحلت امام عسکری امامت به جعفر منتقل شود! این فرقه نیز همچون فرق پیش برای تأیید عقاید و دیدگاههای خود استدلال فطحیه را بکار می بردند.

احتمالاً فرقه مذکور در بین کلامیون، بویژه در کوفه از فرقه اول معروفتر بودند. رهبر آنان یکی از کلامیون کوفی معروف به علی بن طحی یا طلحی خزاز بود، که در بین بقایای فطحیه بخاطر مهارت وی در مجادلات کلامی شهرت داشت. او از امامت جعفر کذاب حمایت کرد و مردم را به جانبداری از او تحریض کرد. وی در تبلیغات خود از جانب خواهر فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی حمایت می شد، گرچه این زن امامت حضرت عسکری علیه السلام را منکر شده و مدعی بود که امامت از جانب امام هادی علیه السلام به جعفر انتقال یافته است^۱. وی این ادعا را بخاطر قتل برادرش، فارس بن حاتم، به دستور امام عسکری علیه السلام کرده است^۲. و نیز امکان دارد که خاندان علمی بنوفضال، از حامیان فعال فطحیه و بویژه احمد بن حسن بن علی بن محمد بن فضال که به سال ۲۶۰ درگذشت و

۱. نوبختی، فرق، ص ۹۹؛ اطلاعات شهرستانی در رابطه با این فرقه گیج کننده است. او مدعی است که فارس بن حاتم، نه خواهرش، از پیروان جعفر کذاب بوده اند، ولی فارس به دستور امام عسکری علیه السلام مورد سوء قصد قرار گرفت (به ملل، ص ۱۲۹، و اختیار، ص ۵۲۴، مراجعه فرمائید).

۲. برای مطالعه عقیده فارس بن حاتم، فعالیتهای سیاسی او در قزوین و سامرا، و سوء قصد به وی، به اختیار، ص ۸ - ۵۲۲ مراجعه کنید، نجاشی، ص ۲۳۸، ت. الغیبة، ص ۲۳۸.

برادرش علی، آئین این فرقه را پذیرفته باشند.

۳. **اعضاء این فرقه مدعی بودند که امامت جعفر از جانب پدرش تعیین شده بود.** آنان می‌گویند: محمد، پسر ارشد امام علی علیه السلام، در حیات پدر رخت از جهان فرو بست و چون امامت پس از پدر به پسر پیوسته که زنده می‌ماند تعلق می‌گیرد بنابراین به محمد منتقل نشده است. احتمال دارد اینان امامت حضرت عسکری علیه السلام را بخاطر آنکه پس از ارتحال پدر زنده بود، پذیرفته باشند، ولی امامت آن حضرت را پس از رحلتش رد می‌کنند، زیرا وی بدون آنکه آشکارا پسر پیوسته را به جانشینی معرفی کند درگذشته است. البته این مطلب که: «امام تا جانشین شناخته شده‌ای را آشکارا معرفی نکند و از خود به جای نگذارد و او را منصوب نکرده و امامت را به وی نسپارد از دنیا نمی‌رود»، در نظر آنان از اهمیت شایانی برخوردار است. بنابراین امامت امام عسکری علیه السلام را فاقد اعتبار دانسته و معتقدند که امامت جعفر با تعیین از جانب پدر اجتناب‌ناپذیر است (اما با توجه به انحرافات اخلاقی جعفر، زعامت و امامت در وی امکان‌پذیر نمی‌باشد).^۱

قابل ذکر است که این فرقه در حیات امام عسکری علیه السلام وجود داشته‌اند. چون امام دهم در سال ۲۵۴ درگذشت، اکثریت پیروان او امامت پسر ارشد زنده او امام عسکری علیه السلام، که با وصایت پدر تأیید می‌شد را پذیرفتند و اقلیتی نیز جانب جعفر را گرفتند.^۲ وی پس از رحلت امام

۱. برای بررسی این حدیث به الکافی، ج ۱، ص ۶-۲۸۵، ت. الغیبه، ص ۱۴۶، مراجعه فرمائید.

۲. نوبختی، فرق، ص ۷۹، محمد بن عبدالرحمن بن قبه، الانصاف فی الامامه، به نقل از کمال، ص ۵۵.

عسکری علیه السلام، اقتدار بیشتری یافت، چون عده‌ای از هواداران امام عسکری علیه السلام امامت او را ترک گفته و جعفر را به این مقام پذیرفتند. علی بن احمد بن بشار از علمای رهبری‌کننده این فرقه بود که کتابی در موضوع غیبت نوشت و با مخالفان خود به مجادله شدید پرداخت^۱. شواهدی وجود دارد که این فرقه تا حدودی در جذب عده‌ای معتقد به امامت حضرت عسکری علیه السلام به خود، موفق بودند.

۴. پیروان این فرقه به نفیسیه معروفند. آنان معتقدند که امام دهم پسر بزرگش محمد را وصی خود تعیین کرده بود. از اینرو، خداوند بر طبق بدا حیات او را قبض کرد در حالیکه پدرش هنوز زنده بود. ولی وقتی که محمد بن علی درگذشت، با دستور پدر، او برادرش جعفر را به جانشینی خود تعیین کرد. او وصایت، کتابها، علم سزای و سلاحهای مورد نیاز جامعه را به غلام جوان و مورد اعتماد خویش معروف به نفیس سپرد. و به او سفارش کرد که آنان را پس از مرگ پدر به برادرش جعفر بدهد.

در این هنگام، چون محمد درگذشت، هواداران امام عسکری علیه السلام نقش نفیس و ترتیب سزای کار را کشف کردند. چون نفیس از آنان واهمه داشت و نگران امکان قطع امامت بود، جعفر را فراخواند و ودایع و امامت محمد بن علی هادی را به او تسلیم کرد. جعفر خود مدعی شد که امامت از جانب برادرش محمد به او رسیده است^۲. اعضاء این فرقه وصایت امام حسن عسکری علیه السلام را منکر می‌شوند، زیرا مدعی هستند که پدرش نه او

۱. کمال، ص ۳ - ۵۱.

۲. قمی، مقالات، ص ۳-۱۱۲، نوبختی، فرق، ص ۹-۸۸، ابن قبه، مأخذ مذکور، به نقل از کمال، ص ۵۹. درباره ابن قبه و اثرش به نجاشی، ص ۱-۲۹۰ و الفهرست، ص ۱-۲۹۷، مراجعه فرمائید.

را تعیین کرده و نه وصایت را از محمد تغییر داده است. نفیس نیز با افتادن در چاهی کشته شد.^۱

انشعاب سوم: محمدیه

این فرقه امامت جعفر و حضرت عسکری علیه السلام را منکر می‌شوند، و محمد که در زمان حیات پدر درگذشته بود را امام می‌دانستند. آنان چنین استدلالی می‌کردند که امام دهم علی هادی علیه السلام، نه امام عسکری علیه السلام و نه جعفر هیچیک را بعنوان وصی تعیین و معرفی نکرده بود. بنابراین هیچیک حق نداشته‌اند خود را امام بدانند. و چون امام بدون جانشین از دنیا نمی‌رود و امام عسکری علیه السلام نیز درگذشته و آشکارا پسری را معرفی نکرده، امامت او از درجه اعتبار ساقط است. آنان می‌افزایند جعفر ارزش آن را نداشت که چنین ادعایی کند زیرا گناهکاری و رفتارهای خلاف اخلاق او شهره عام بود. شرارت این شخصیت نمی‌توانست جنبه تقیه داشته باشد، زیرا تقیه را نمی‌توان با ارتکاب گناه انجام داد.

اینان چنین نتیجه‌گیری می‌کردند که چون قطع امامت و بی‌اعتباری آن ممنوع شده، لذا ناچار بودند به امامت محمد بن علی رجوع کنند. زیرا وی از خود فرزندی متقی بجای گذاشته است.^۲ دیگران حتی او را موعود قائم، مهدی می‌دانند^۳ و برخی دیگر تا آنجا پیش رفتند که مرگ او را منکر شدند.^۴

۱. قمی. مقالات، ص ۱۰۳. ۲. قمی. مقالات، ص ۱۰۹.

۳. نوبختی. فرق، ص ۸۴.

۴. الغیبه، ص ۱۲۸-۹، الفصول المختاره، ص ۲۵۹.

انشعاب چهارم: قطعیه

امام فرقه بخش بزرگتری از امامیه را در بر می‌گرفت. اینان معتقد بودند که امام عسکری علیه السلام رحلت کرده و پسری به‌جانشینی خود باقی گذاشته است، ولی در زمان تولد، نام و اینکه آیا او قائم مهدی است یا نه با هم اختلاف نظر داشتند. به‌همین جهت به‌شش گروه منشعب شدند:

۱. نخستین گروه معتقد بودند که امام عسکری علیه السلام از دنیا رفته و پسری موسوم به محمد از خود به‌جای گذاشته است. بنا به نقل سعد قمی، آنان بر این عقیده بودند که پسرش پس از رحلت او به‌دنیا آمده، در حالیکه نوبختی و شهرستانی می‌گویند اعتقاد آنها این بود که وی دو سال قبل از رحلت پدر متولد شده است. او امام بود زیرا پدرش وی را اینگونه تعیین کرده بود و این هم معروف بود که امام عسکری علیه السلام جز او پسر دیگری را به‌جای نگذاشته است.

بنابراین، بی‌تردید وی امام و قائم است. ولی بخاطر ترس از عمویش جعفر، پنهان شده و این یکی از غیبت‌های اوست. این گروه آئین خود را بر حدیثی منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام بنا نهادند که می‌گوید تاریخ ولادت قائم از مردم پنهان است، اطلاعات مربوط به او در پرده ابهام قرار دارد و مردم نمی‌توانند او را شناسائی کنند^۱. متأسفانه از این فرقه اطلاعات کمی در دست است. از جمله این افراد شخصی موسوم به یعقوب بن منفوش وجود دارد که مدعی است امام عسکری علیه السلام را دیدار کرده و درباره‌ی جانشین او پرسش کرده است و امام عسکری علیه السلام پسر را به او نشان داده که بین هشت و ده سال داشته و متذکر شده که پسرش جانشین وی خواهد بود. دیگری بنام

۱. ق. مقالات، ص ۱۱۴، نوبختی، فرق، ص ۵-۸۴، ملل، ص ۱۳۰.

ضوء بن علی عجل می گوید امام عسکری علیه السلام را در خانه اش دیدار کرده و در آنجا پسرش را دیده که در آن زمان دوساله بوده است.^۱

۲. اعضاء این گروه همان عقیده فرقه قبلی را دارند. اینان با آنها درباره رحلت امام عسکری علیه السلام هم عقیده‌اند، لکن معتقدند که نام جانشین آن حضرت، علی است نه محمد. این گروه می گویند امام عسکری علیه السلام جز علی فرزندی نداشته، و او را اصحاب سر پدرش ملاقات کرده‌اند. بنا به گفته سعدقمی این فرقه پیروان کمی داشتند و در حومه‌های سواد کوفه، متمرکز بودند.^۲

۳. این فرقه معتقد بودند که امام پس از امام عسکری علیه السلام پسرش می باشد که هشت ماه پس از رحلت پدر بدنیا آمده و در پرده غیبت پنهان شده است.

۴. پیروان این فرقه معتقدند که امام عسکری علیه السلام اصلاً پسری نداشته است. و مباحث مربوط به پسر غائب که در حیات امام یازدهم دنیا آمده را مردود می شمارند، زیرا در حیات آن حضرت در جستجوی او بوده‌اند و ابزار مختلف را بکار گرفته تا او را بیابند ولی او را نیافته‌اند. ولی چون امام بدون جانشین از دنیا نمی رود، مدعی هستند که کنیزی از امام عسکری علیه السلام آبستن شده و وقتی که کودک متولد شود امام خواهد شد حتی به نقل شیخ مفید، گفته‌اند که اگر بارداری کنیز یک صد سال هم

۱. کمال، ج ۲، ص ۷۸ و ۱۰ - ۱۰۹. مراجعه کنید به گلپایگانی، مأخذ مذکور، ص ۳۵۶.

۲. ق. مقالات، ص ۱۱۴، ت. الغیبه، ص ۱۴۷، مفید نیز این فرقه را ذکر می کند ولی به نظر او آنان به همان عقیده قطعی (اثنی عشری) معتقد بودند (الفصول المختاره، ص ۶۰ - ۲۵۹).

به طول بیانجامد. آئین آنها بر مبنای حدیثی از امام صادق علیه السلام قرار دارد که می‌گوید بارداری مادر و تاریخ تولد قائم از مردم پنهان است.^۱

۵. این فرقه معتقدند که پس از امام عسکری علیه السلام پسرش محمد امام منتظر می‌باشد. اینها مدعی هستند که او دار فانی را وداع گفته ولی زنده خواهد شد و با شمشیر قیام خواهد کرد تا زمین را از صلح و عدل مشحون سازد پس از آنکه از جور و ستم پر شده باشد.^۲

سعد قمی و نوبختی از این گروه ذکری به میان نیاورده‌اند. احتمال می‌رود نوبختی از آنان بحثی کرده باشد لکن این مبحث بعدها از اثرش حذف شده است زیرا شیخ مفید که اطلاعات خود را از اثر نوبختی اخذ می‌کند، از این گروه در عیون و محاسن ذکری به میان می‌آورد.^۳

۶. این گروه، که سعد قمی و نوبختی آنها را امامیه می‌خوانند، معتقدند که امام عسکری علیه السلام از دنیا رفته و بدون تردید حجت خدا در زمین پسر اوست. او تنها جانشین و وصی آن حضرت است. مسئولیت امامت را پس از حضرتش بر اساس روشی که در احادیث گذشته بر او نهاده بعهده دارد. از اینرو، تا قیام قیامت، امام است، ولی بر طبق دستوری، غائب شده و از دیده‌ها پنهان می‌باشد. پیش از آنکه خود برای ظهور زمانی را برگزیند از جستجوی او نهی شده است، زیرا پیروانش حیات او و خودشانرا در یافتن او به خطر می‌اندازند. علی‌رغم غیبت، تعداد کمی از پیروان مورد اعتمادش می‌توانند با او تماس حاصل کنند.^۴

۱. اطلاعات نوبختی درباره این فرقه مبهم است، در حالیکه قمی و مفید مطالب را روشنتر ارائه کرده‌اند (نوبختی. فرق، ص ۸۵-۸۸، قمی. مقالات، ص ۱۱۴-۱۱۵، الفصول المختاره، ص ۲۶۰).

۲. الغیبه، ص ۶۰

۳. الفصول المختاره، ص ۲۶۰

۴. قمی. مقالات، ص ۱۲۰-۱۲۴، ابوسهل نوبختی، کتاب التنبیه، به نقل از کمال، ص ۸۸ و الانصاف، به نقل از کمال، ص ۶۱

این گروه اساساً مجادلات خود را علیه فرقی که از امامت جعفر یا محمد حمایت می‌کند جهت می‌دهند. با پیروان محمد چنین استدلال می‌کنند که امامت به اعقاب محمد نمی‌تواند برسد، که او در حیات پدر در گذشته است، و نه به وصی او، همچون برادرش یا شخص دیگری، زیرا هیچ دلیلی بر قبول امامت پسری که قبل از پدر مرده وجود ندارد. شاید همین استدلال نیز علیه نفیسیه بکار گرفته شود.

احتمالاً با جعفر به اینگونه بحث کرده‌اند که امامت نمی‌تواند پس از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام از برادر به برادر برسد، و امامت باید به پسر ارشد امام قبلی برگردد. امام یازدهم حضرت عسکری علیه السلام با وصایت پدر تعیین شد. از اینرو، امامت باید به فرزندش برسد^۱. آنان می‌گویند مؤمنان را نرسد که امامی بر خود انتخاب کنند. برخداوند است که امام را منصوب کند و او را در زمان مقتضی ظاهر سازد^۲.

این فرقه اکثریت امامیه، که امامت حضرت عسکری علیه السلام را پذیرفته‌اند، همچون ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی، حسن بن موسی نوبختی، سعد بن عبدالله اشعری قمی (مؤلف کتاب المقالات والفرق) عثمان بن سعید عمری و پسرش محمد، تشکیل می‌دهد^۳. این گروه اصیل‌ترین و مستندترین اعتقاد را داشته و بطور یقین از تمام فرقه‌ها به حقیقت اسلام و شیعه اثنی عشریه سالمترین نظریات و روایات را با اسناد محکم بیان می‌دارند و صحیح‌ترین طرز تفکر و اندیشه را پیرامون «موعود قائم» ابراز می‌دارند.

۱. الانصاف، به نقل از کمال، ص ۵۵-۵۶.

۲. نوبختی، فرق، ص ۹۱-۹۰.

۳. ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۲۵، تهران، ۱۹۷۲، کمال، ص ۴۸۲، قمی، مقالات، ص ۱۰۶.

انشعاب پنجم: انقطاع امامت

این گروه معتقد بودند که از زمان رحلت امام عسکری علیه السلام دیگر امامی وجود ندارد. نوبختی، مفید و شهرستانی این گروه را بصورت یک فرقه می‌نگرند، در حالیکه سعد قمی احتمالاً بصورت دقیقتر، آنها را به دو فرقه تقسیم می‌کند^۱، زیرا پیروان این انشعاب در رحلت امام عسکری علیه السلام و انقطاع امامت متفق القولند، در حالیکه در عقیده به قائم مهدی به شرح زیر اختلاف دارند:

۱. نخستین گروه را عقیده بر آن است که احادیث متواتر این نکته را تأیید می‌کند که امام عسکری علیه السلام بدون جانشین از دنیا خواهد رفت. به همین دلیل پس از امام عسکری علیه السلام دیگر امامی نخواهد بود و امامت منقطع می‌شود. چون انقطاع نبوت پس از رحلت حضرت محمد صلی الله علیه و آله وجود دارد، به نظر آنها انقطاع امامت نیز معقول و ممکن خواهد بود. آنان آئین خود را بر حدیثی منسوب به امام ششم حضرت صادق علیه السلام بنیان نهادند که می‌گوید زمین از حجت خالی نمی‌ماند مگر آنکه خداوند از گناهان بندگان به خشم آید و حجت را تا زمانی که اراده کند از آنها نگه دارد. این گروه معتقد به قیام قائم، مهدی نبودند^۲.

۲. گروه دوم همان آئین فرقه قبلی را داشتند، اما در عقیده به قائم مهدی از آنها متمایز می‌شوند. اینان می‌گویند چون امام عسکری علیه السلام بدون جانشین از دنیا رفت، امامت متوقف شد تا آنکه خداوند، قائم را از میان امامان درگذشته همچون امام عسکری علیه السلام یا از میان هر یک از

۱. ملل، ص ۱-۱۳۰، نوبختی. فرق، ص ۸۸-۹.

۲. قمی. مقالات، ص ۸-۱۰۷.

اعقاب او به قیام خواند. بعلاوه قیام قائم مهدی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود زیرا در احادیث متواتر تأیید شده است. این گروه دوره بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام و قیام قائم را بعنوان فاصله زمانی فترت نبوت و امامت، همچون دوره بین عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌نگرند.^۱

نتیجه‌گیری

بررسی تاریخی و اعتقادی حاکی از آن است که در رحلت امام عسکری علیه السلام، امامیه درگیر مسائلی شدند که مانند آن پس از رحلت امام هفتم موسی کاظم علیه السلام پیش آمد. اینان به واقفه، محمدیه، جعفریه و قطعیه منشعب شدند. احتمالاً این انشعابات به علل ذیل می‌باشند:

الف - گرچه بخش عظیمی از امامیه امامت حضرت عسکری علیه السلام را پذیرفتند، لکن زمینه‌های فرهنگی و فرقه‌ای خود را محفوظ داشتند. بعنوان مثال، امام عسکری علیه السلام به پیروان خود اجازه داد تا احادیثی که بنو فضال، از واقفه امام موسی کاظم علیه السلام، روایت می‌کنند را بپذیرند، ولی آنان را برآن داشت تا آئین ایشان را رد کنند. نفوذ حاصله از تعلقات فرهنگی در استدلالات روایتی پس از رحلت امام عسکری علیه السلام را می‌توان مورد توجه قرار داد، استدلالاتی که به قیام واقفه درباره امام عسکری علیه السلام و تحریض جعفریه رهنمون شد.

ب - علی‌رغم آنکه سازمان امامت^۲ (وکالت) بصورت نظامی بسط

۱. قمی. مقالات، ص ۱۰۸-۹، الغیبه، ص ۱۴۷.

۲. لازم به تذکر است که سازمان امامت و شیعه به کلیه فرقی که تحت عنوان شیعه (امامیه، زیدی، اسماعیل و ...) فعالیت می‌کردند. اطلاق شده است.

یافته بود، لکن وصایت امام عسکری علیه السلام را در رابطه با جانشین خود در میان عموم و هیئتهای اعزامی و تبلیغی پائینتر بطور گسترده‌ای منتشر نکرد. از اینرو، هیچ جانشینی آشکارا توسط امام عسکری علیه السلام، اعلام نشد و هیچ شخص معروفی به‌عامه امامیه معرفی نگردید. به‌همین دلیل امامیه که چیزی درباره وصایت حضرت عسکری علیه السلام نمی‌دانستند به احادیث مورد قبول اکثریت امامیه متوسل شدند تا تعیین نمایند امام دوازدهم چه کسی است. تفسیر این احادیث دیدگاههای مختلفی را بوجود می‌آورد که به‌نوبه خود به تقسیمات کوچکتر در میان قطعیه و محمدیه منجر می‌شود.

ج - علت سوم که در این انشعابات سهم بسزائی دارد جاه‌طلبی شخصی برادر امام عسکری علیه السلام موسوم به جعفر می‌باشد که در حیات آن حضرت نیز مدعی امامت شد. جعفر پس از رحلت برادر، اقتدار بیشتری یافت، زیرا فطحیه و بویژه بنوفضال در کوفه او را تحریض می‌کردند تا آئین آنان را توجیه کند. در عین حال موفقیت جعفر چندان دوام نیافت، زیرا پیروانش در کیفیت امامت او با هم اختلاف نظر داشتند، و نیز به این دلیل که استدلالات آنان در زمینه احادیث ضعیف‌تر از قطعیه بود.

از اینرو، مفید و طوسی (ره) اظهار می‌دارند که تمام این اختلافات و انشعابات بتدریج محو می‌شود، جز قطعیه که در قرن چهارم، بصورت اثنی‌عشری باقی می‌ماند^۱.

فصل ۷

بازتاب تصویر «جعفر کذاب» در تحلیل روائی-تاریخی

روایات تاریخی پرده از روی چهره «جعفر» برداشته و او را عنصری نامطلوب از خاندان اهل بیت معرفی می‌کند:

امام سجّاد علیه السلام در مورد نقش شوم و منفی جعفر چنین می‌فرماید:
كَأَنِّي بِجَعْفَرِ الْكَذَّابِ، وَقَدْ حَمَلَ طَاغِيَةَ زَمَانِهِ عَلَى تَفْتِيشِ أَمْرِ
وَلِيِّ اللَّهِ، وَالْمُغَيَّبِ فِي حِفْظِ اللَّهِ، وَالْمَوْكَلِّ بِحَرَمِ أَبِيهِ، جَهْلًا مِنْهُ
بِوَلَادَتِهِ وَجِرْصًا مِنْهُ عَلَى قَتْلِهِ إِنْ ظَفَرِيهِ، وَطَمَعًا بِمِيرَاثِ أَبِيهِ
حَتَّى يَأْخُذَهُ بِغَيْرِ حَقِّهِ!.

: «گوئی با چشم خود می‌بینم که جعفر کذاب (برادر امام حسن
عسکری) طاغوت زمانش را وادار کرده که به جستجوی ولی خدا (عج)
بپردازد و آن غایب از دیده‌ها، در حفظ و حراست الهی است و حفاظت
خانه پدر به‌عهده اوست. و این از باب جهالت جعفر به‌ولادت
آن حضرت و طمع در کشتن اوست اگر دست بیابد، و به‌طمع گرفتن

میراث پدرش به ناحق است». [منتخب الاثر ۲۴۳، اعلام الوری ص ۳۸۵ و الزام الناصب ص ۶۷].

بعد از بیش از یکصد و پنجاه سال، امام هادی علیه السلام نظر قاطع خود را اعلام می‌کند، و اولین نشانی که از این شخص می‌بینیم نظریه پدر گرامیش امام هادی علیه السلام نسبت به او است، در آغاز تولدش همه خانواده خوشحال بنظر می‌رسیدند جز امام هادی علیه السلام پدر گرامی «جعفر». زنی از خانواده، علت را می‌پرسد، حضرت می‌فرماید: آرام باش بهمین زودی خلق کثیری بوسیله او (این بچه) گمراه می‌شوند. [کشف الغمه ج ۳، ص ۱۷۵].

کم‌کم رشد کرده و جوان می‌شود و شانه از زیر بار تعالیم اسلام و راهنمایی‌های پدر گرامی و امام واجب التکریم خود خالی کرده، و راه لهو و مشروب‌خواری و شب‌نشینی پیش می‌گیرد، و راه اکثر اجتماع منحرف آن روز را می‌پیماید، از اینرو پدر گرامیش اصحاب خود را از معاشرت و آمیزش با او شدیداً منع کرده و می‌فرماید: او از تعالیم دین خارج، و زیر بار فرمان من نیست.

«جعفر» برادر امام و پسر امام است، که به‌هنگام ولادت او آثار شادی و سرور در سیمای امام هادی علیه السلام ظاهر نشد.

یکبار دیگر امام هادی علیه السلام در این رابطه فرمود:

«تَجَنَّبُوا ابْنِي جَعْفَرَ. فَإِنَّهُ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ نَمْرُودَ مِنْ نُوحِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ: قَالَ نُوحٌ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي قَالَ اللَّهُ: يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ. إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ».

: «از پسر جعفر دوری کنید که او برای من به‌منزله نمرود (پسر

نوح) است نسبت به حضرت نوح [الزام الناصب، ص ۱۱۴]. که قرآن کریم در حق او می‌فرماید: نوح گفت: پسر من از کسان منست. خدا فرمود: «ای نوح! او از کسان تو نیست. که آن عملی است غیر صالح». [هود / ۴۵].

قرآن کریم چنین استدلال می‌فرماید که اگر فرزندی راه حق و حقیقت پیمود و درستکار بود او را می‌توان (اهل) خود حساب کرد و گرنه گرچه در ظاهر از این شخص است ولی در حقیقت عمل غیر صالح و ناشایست است و نباید او را از اهل خود حساب نمود.

جریان نوح با فرزندش «نمرود» عیناً مانند داستان حضرت هادی علیه السلام و فرزندش «جعفر» است. امام علیه السلام روش طرد «جعفر» را از خود آن چنان بسط و گسترش داده که بدین روش شهرت یافته است تا جایی که «احمد بن عبیدالله بن خاقان» فرزند وزیر از امام علیه السلام جو یای حال «جعفر» می‌شود حضرت می‌فرماید: جعفر علناً معصیت خدامی کند، فاجر است و مشروب خور، پست‌ترین مردی است که من دیده‌ام، کسی است که خود را خوار و سبک کرده و خیلی بی‌شخصیت است. [کمال الدین شیخ صدوق]

ولی با تمام این انحرافات و بدیهائی که داشت، امام عسکری علیه السلام به عناوین مختلف می‌کوشید که او را وادار سازد که دست از معاصی و انحرافات خود بردارد، گاهی با او کنار می‌آمد و مصاحبت می‌کرد، گاهی برای او پیش دولت وساطت می‌نمود.

امام یازدهم در حق او می‌فرمود:

«ما مثلي ومثله إلا مثل هابيل وقابيل ابني آدم. حيث حسد هابيل قابيل على ما أعطاه الله. ولو تهياً لجعفر قتلني لفعلي، ولكن الله

غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ».

: «مَثَلُ مَنْ وَ مَثَلُ مَنْ وَ هَمَانْدُ مَثَلِ هَابِيلَ وَ قَابِيلَ، دُو فِرْزَنْدِ حَضْرَتِ
 آدَمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتِ، كِه قَابِيلَ بَه هَابِيلَ حَسَدِ وَرَزِيدِ كِه چِرَا خَدَاوَنْدِ أَنْجَنَانِ
 بَه آوَ عَطَا فَرْمُودَه اسْتِ. اِگَر جَعْفَرِ بَتَوَانْدِ كِه مَرَا بَكْشَدِ هَرْگِزِ دَرِيغِ
 نَمِي كَنْدِ. وَلَكِنْ خَدَا بِرْتَمَامِ كَارِهَائِشِ پِيْرُوزِ اسْتِ». [الزَّامِ النَّاصِبِ، ص
 ۱۱۴].

تلاشهای امام عسکری علیه السلام در رهائی او از چنگال ابلیس بدلیل
 اصرار «جعفر» در تبهکاری و ادامه مسیر انحراف مؤثر واقع نگردید، حتی
 مصاحبت و تلاش نجات بخش امام در او تغییری حادث نکرد زیرا زمینه
 رشد فکری و روحی او توسط دستگاه «زور» و «زور» از میان رفته بود.
 در زمان «معتد» هر دو برادر به زندان افتادند، روزی معتد شخصی را
 می فرستد تا آزادی امام عسکری علیه السلام را بهوی ابلاغ نماید، وقتی مأمور
 می رسد می بیند دم در زندان الاغی با زین و افسار آماده است و امام هم
 کفش و لباس خود را پوشیده و منتظر است. مأمور، رسالت خود را ابلاغ
 می کند، همین که امام علیه السلام سوار می شود می ایستد، مأمور می پرسد که چرا
 ایستاده اید؟ حضرت می فرماید منتظرم که «جعفر» بیاید. وی می گوید من
 فقط مأمور آزادی شما هستم، نه جعفر! حضرت می فرماید برو و به او
 «معتد» بگو که من و جعفر از یک خانه به زندان آمده ایم و اگر من بروم و
 او با من نباشد خود می دانی که چه می شود؟ مأمور رفته و بر می گردد و
 می گوید: خلیفه گفته است، که جعفر را هم بخاطر شما آزاد کردیم زیرا ما او
 را بخاطر بدی که بر شما و برخویش کرده بود، زندان کردیم. جعفر هم آزاد
 می شود و بدون این که حضرت با وی حرفی بزند راه خود را گرفته و با هم

به منزل می روند. [تاریخ سامراء ج ۲، ص ۲۵۶].

ولی متأسفانه تمام این خوشرفتاریها در «جعفر» مؤثر واقع نگشت و نتوانست از شدت انحرافات وی بکاهد، و می بینیم که به مجرد اینکه روح از قالب امام عسکری علیه السلام خارج می شود، «جعفر» درست مانند یک شکارچی که کمین کرده باشد تا شکاری را بدام اندازد، خود را آماده ر بودن مقام امامت و به چنگ آوردن اموال امام علیه السلام می نماید ولی خدا نخواست، و برخلاف انتظار وی، نور خود را تمام نمود.

ملقب شدن او به «کذاب» از نشانه های نبوت و بهترین گواه راستگوئی امامان معصوم است که سالها پیش از ولادت «جعفر» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، کذاب بودن او را نقل کرده اند:

امام زین العابدین علیه السلام بیش از یکصد و پنجاه سال پیش از ولادت جعفر از او خبر داده، از اسم و لقب او سخن گفته است و دو قرن بعد از آن چنان که فرموده تحقق یافته است.

آیا برای کسی که از مرکز وحی الهام نگرفته باشد چنین جرأت و شهامت هست که بگوید بعد از تقریباً دو قرن برای من چنین نواده ای به دنیا خواهد آمد و دارای چنین اوصافی خواهد بود!!

البته این علم غیب نیست، بلکه اعتماد کامل و ایمان راسخ است به آنچه از منبع وحی گرفته اند، که آنها را رسول اکرم صلی الله علیه و آله توسط پیک وحی از ذات اقدس الهی گرفته است.

هنگامی که جعفر از تولد حضرت بقیة الله (عج) آگاه شد، آنچنان حیران و سرگردان شد که یادآور پیشگونی های امامان معصوم علیهم السلام در طول دو قرن اول اسلام است. که همچون پیش بینی امام سجاد علیه السلام از شنیدن تولد حضرت

قائم (عج) سراسیمه به پیش خلیفه رفته، از او می‌خواهد که خانه امام حسن عسکری علیه السلام را محاصره و تفتیش کند. آنگاه نزد پلیس رفته از هیچگونه فتنه انگیزی و ماجراجوئی دریغ نمی‌ورزد. تأمل در این اوضاع و رفتار غیرانسانی «جعفر» برای اثبات حقانیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام کافی است.

در اثر فتنه انگیزی جعفر، خلیفه دودمان امامت را محاصره کرده، اعضاء خانه امام حسن عسکری علیه السلام را به سیاه چالهای زندان منتقل نمود. [غیبت شیخ طوسی ص ۷۴ و ارشاد شیخ مفید ص ۳۲۵].

آنگاه برای تصاحب غیرمشروع اموال برادرش به خانه آن حضرت هجوم کرده، زنها و خدمتگزاران دودمان امامت را به ترس و وحشت انداخت.

تحریکات جعفر، خلیفه را برآن داشت که همچون مراقبت فرعون از تولد موسی، دودمان امامت را همواره زیر نظر گرفته، جاسوسهای فراوانی براهل منزل بگمارد. حتی گروهی از کنیزان را به احتمال حامله بودن به زندان بردند.

یکی از داستانهای جالبی که به هنگام محاصره خانه امام حسن عسکری علیه السلام روی داده، داستانی است که گروهی از افراد پلیس خلیفه نقل کرده‌اند:

چون سپاهیان وارد سرای حضرت عسکری شدند، از سرداب مقدس صدای قرائت قرآن شنیده شد. همگی سرداب را محاصره کردند و دم در سرداب اجتماع کردند تا همه سپاه آنجا جمع شود و همگی وارد سرداب شوند.

در این میان حضرت مهدی (عج) در برابر دیدگان سپاهیان از سرداب خارج شد و از برابر فرمانده سپاه عبور کرد. چون از دیده‌ها پنهان شد، فرمانده سپاه گفت:

همگی وارد سرداب شوید. یکی از افراد سپاه گفت:

مگر ما به دنبال کسی نیستیم که از جلو تو عبور کرد؟

گفت: پس چراها کردید؟ من که کسی راندیدم

گفتند: ما همگی دیدیم و خیال کردیم که شما نیز دیدید^۱

آری اخبار رسیده از پیشوایان معصوم به روشنی گواه صدق مقولات است که در هر زمینه هرچه گفته‌اند، دقیقاً انجام یافته است، که یک نمونه آن صفات بارزی است که دو قرن پیش از تولد جعفر کذاب با اسم و وصف در حق او گفته‌اند و مو به مو انجام پذیرفته است. و اگر یک جمله از این پیشگوئی‌ها برخلاف گفته آنان واقع می‌شد، دشمنان دودمان امامت که همگی در ردیف فرعون و نمرود بودند و با خدا و پیامبرش به نبردی بی‌امان برخاسته بودند، به اعتراض و انکار برمی‌خاستند، ولی آنچه از پیک وحی توسط پیامبر امین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پیشوایان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام رسیده است، بدون کوچکترین فرق و تخلف، انجام یافته، خود دلیل روشنی بر صدق گفتار آنها شده است.

امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید:

«إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ، نَحَانَا عَنْ جِوَارِهِمْ».

: «هنگامی که خدای تبارک و تعالی بر مردمان خشمگین شود،

ما را از مجاورت آنها دور می‌سازد»^۲.

۱. الامام المهدی ص ۱۴۰، غیبت شیخ طوسی ص ۱۶۰ و سفینه البحار، ج ۲، ص ۷۰۴.

۲. اصول کافی جلد ۱، ص ۳۴۳ و بحار الانوار جلد ۵۲، ص ۹۰.

فصل ۸

تلاش‌های مذبوحانه و ضداسلامی «جعفر»

آنچه از روایات استنباط می‌شود می‌توان گفت که «جعفر» سه نوع فعالیت بر علیه امام و اسلام داشته است:

۱- ادعای امامت:

بعد از برادر خود امام حسن عسکری علیه السلام ادعای امامت کرد و برای رسیدن به هدف، نقشه‌هایی طرح کرد که دو نمونه از نقشه‌های وی را بررسی کردیم. اول: خود را در معرض تسلیت مردم و تبریک بر امامت خود قرار داد. دوم: خود را آماده نماز خواندن بر جنازه برادر کرد تا بلکه از این راه منصب رسمی (امامت) را به چنگ آورد و نقشه دیگر این بود که دست به دامن رژیم شد تا او را به جای برادرش گذاشته و زعامت شیعیان را به وی واگذار نماید. ولی در تمام این نقشه‌ها بازنده اصلی او بود و جز رسوائی چیزی بدست نیاورد.

۲- انکار وراثت:

جعفر منکر وارث شرعی امام عسکری علیه السلام و امامت حضرت مهدی علیه السلام شد، و به همین دلیل مدعی استحقاق تَرَکَه و وارث منحصر به فرد امام عسکری گردید، و اتفاقاً به کمک دولت توانست اموال و ماترک امام عسکری علیه السلام را تصرف کند، ولی بعداً امام مهدی علیه السلام بصورتی عجیب و مرموز در این باره با وی به مبارزه برخاست.

۳- تحریک رژیم:

وقتی که می‌بیند حضرت مهدی علیه السلام در جریان نماز بروی احتجاج کرده و رسوایش می‌نماید، شیطان صفت می‌رود و دولت را بر علیه مهدی علیه السلام و وجود او تحریک می‌کند و در نتیجه دولت دوباره به خانواده و خانه امام عسکری علیه السلام یورش کرده و حمله می‌نماید و به دنبال حضرت مهدی علیه السلام می‌گردد ولی دسترسی پیدا نمی‌کند و در این باره لاطائلات و اراجیفی بهم می‌بافد که بعداً خواهیم شنید.

این حرکت زشت و ننگینی که از وی سر زده است، در روایات به (کَشْفَ مَا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ كِتْمَانَهُ وَبِسْرِهِ) تعبیر شده است، یعنی: آنچه خدا بر او واجب کرده بود که کتمان کرده و بپوشاند، پرده از روی آن برداشت. در اینجا ناگزیریم که این سه نوع فعالیت‌های ضددینی وی را تعقیب کرده و در نتیجه به خط مشی (جعفر) و همچنین به فعالیت‌های امام مهدی علیه السلام بر علیه وی آگاهی بیشتری پیدا کنیم.

تشریح ابعاد ضدیت با ولایت و رهبری

۱- ادعای امامت بعد از برادرش: امور متعددهای زمینه ادعای بیجا و پوچ «جعفر» را در ظاهر فراهم می ساخت.

اول: در ظاهر رقیبی را برای خود نمی دید که علناً ادعای امامت کند، و پیداست که وقتی محیط و جو تا این اندازه بی سر و صدا باشد، اشخاص منحرف می توانند از آب گل آلود به نفع خود ماهی بگیرند.

دوم: همانطور که قبلاً گفتیم، برای امام عسکری علیه السلام امکان نداشت که وجود حضرت مهدی علیه السلام را به عموم مردم اعلام نماید، از این رو، مسئله وجود و یا میلاد مهدی علیه السلام در اذهان توده اجتماع مجمل و بسیار پیچیده بود، این خود دومین زمینه مساعد برای ادعای امامت «جعفر» بود.

سوم: طرح نقشه نماز خواندن بر جنازه امام عسکری علیه السلام که جعفر طرح کرد، گرچه نتوانست نماز را بخواند، ولی در عین حال به نظر توده اجتماع که در آنجا حاضر نبودند، چنین می نمود که «جعفر» امام است، زیرا از نظر اسلام مسلم است که بر جنازه امام باید امام بعدی نماز بخواند. و این خود امتیاز بزرگی بود که «جعفر» می توانست برای خود بدست آورد.

چهارم: متوسل شدن جعفر به دولت، تا او را در منصبی که برادرش امام عسکری علیه السلام بود جایگزین سازد و در مقابل سالی، بیست هزار دینار به دولت بپردازد.

ملاحظه می شود که جعفر انتظار چه سودی از مقام موهومی دارد که سالی بیست هزار دینارش را حاضر است به دولت بدهد، تا در اشغال پست

امامت به‌وی کمک کند؟

از این جا می‌توان فهمید که «جعفر» از رقم‌های سنگین اموالی که از گوشه و کنار ممالک اسلامی برای پدر و برادرش می‌رسیده، اطلاع داشته است و می‌دانسته که رقم و میزان قابل توجهی است، و لذا دندان را برای ربودن آن اموال تیز کرده است غافل از این که اگر این اموال برای پدر و برادر گرامیش فرستاده می‌شد، روی جهت دیگری بود که آنها این اموال را در راه مصالح و مصارف اجتماعی خرج می‌کرده‌اند، نه مصارف شخصی.

شکست و ناکامی جعفر در توطئه براندازی امامت

در تمام این تلاشها برای «جعفر» روی عواملی جز خواری و نکبت چیزی بدست نیامد.

عامل اول: «جعفر» به فسق و فجور و لهو و لعب و گستاخی شهرت یافته تا جایی که شنیدیم «ابوالادیان» درباره او چه نظریه‌ای داده و گفته است (اگر این امام باشد، باید فاتحه امامت را خواند و اصلا امامت دروغ است) و از طرفی تمام افراد جامعه اسلامی و مخصوصا ارکان و بزرگان رژیم و طرفداران امام می‌دانند که باید امام، نمونه عالی انسانیت و فضائل باشد، و در غیر این صورت کسی حاضر نیست که به‌هیچ وجه از امام پیروی نماید، زیرا خداوند متعال درباره «ابراهیم علیهِ السَّلَام» چنین می‌فرماید:

که من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم «ابراهیم علیهِ السَّلَام» تقاضا می‌کند که امامت را در ذریه من هم قرار ده، خداوند پاسخ می‌فرماید: که عهد من شامل حال ستمگران نمی‌شود^۱.

و مسلم است که انحرافات و تبهکاری‌های «جعفر» ظلم است، روی این جهت کسی حاضر نیست از وی پیروی کند.

عامل دوم: شرایط زمان بعد از شهادت امام عسکری علیه السلام و وقت شهادت و پیش از آن کاملاً تغییر کرده و فرق می‌کرد، آن شرایط بسیار دشوار بود، بطوری که «عثمان بن سعید» اولین وکیل حضرت مهدی علیه السلام و «عقید» غلام و خدمتگزار امام عسکری علیه السلام با این که کاملاً از جریان آگاهی داشته و به وجود و امامت مهدی علیه السلام یقین داشتند، ولی در عین حال زمانی که جعفر می‌خواهد نماز بخواند، هیچ‌گونه اعتراضی نمی‌نمایند ولی اکنون هرچه از زمان می‌گذرد، پرده از روی اسرار بیشتر عقب رفته و راه، پرپیچ و خم‌تر و فعالیت ارادتمندان که در رأس آنها «عثمان بن سعید» است در راه برافراشتن پرچم حق، زیادتر می‌شود، گرچه گفتیم که فکر وجود مهدی علیه السلام در اذهان توده مردم مجمل و مبهم بود، ولی یک عده برگزیدگانی که امام عسکری علیه السلام آنها را برگزیده و فرزند گرامش را به آنها معرفی کرده بود و مضافاً آنهایی که بوسیله توقیعات و نامه‌ها برای رفع احتیاجات شخصی و اجتماعی خود با حضرت آشنا شده بودند، هیچ‌گونه شکی در وجود حضرت مهدی علیه السلام نداشتند و جان به کف آماده دفاع از هرگونه فعالیت ضد مهدی علیه السلام بودند، و اول کسی که راه دفاع از حق را باز کرد، خود حضرت مهدی علیه السلام بود که اجازه نداد «جعفر» امام جماعت شیعیان و یاران گردد، و «جعفر» را عقب زده و او هم بدون چون و چرا عقب‌نشینی می‌کند.

و عیناً همین شیوه مجادلات درباره امامت جعفر از طرف شیعیان و دوستان حضرت مهدی علیه السلام انجام می‌گرفت، و مجاهدات پیگیری ادامه

داشت، تا کم‌کم خطامشی جعفر را محو کرده و فکر وجود مهدی علیه السلام را در ذهن توده مردم رسوخ داده و جایگیر سازد.

عامل سوم: بیانی است که شخص امام مهدی علیه السلام در نفی امامت عموی خود بیان فرموده است جریان از این قرار است که «جعفر» نامه‌ای به یکی از دوستان و شیعیان امام مهدی علیه السلام می‌نویسد که قیّم و امام بعد از برادرم من هستم و علم حلال و حرام و تمام علوم نزد من است. وقتی نامه به دست طرف می‌رسد ناراحت شده و در مطالب آن مشکوک می‌شود، لذا نامه را برداشته و نزد «احمدبن اسحاق اشعری» می‌رود و می‌داند که وی از اصحاب خاص امام عسکری و از مقربین آن حضرت بوده و جریان را به وی می‌گوید. «احمدبن اسحاق» هم نامه‌ای نوشته و نامه «جعفر» را هم در جوف می‌گذارد و به وسیله وکیل امام «عثمان بن سعید» به خدمت حضرت مهدی می‌فرستد، در پاسخ «احمدبن اسحاق» نامه‌ای از طرف امام مهدی علیه السلام صادر می‌شود؛ نامه بسیار تند و با عالیت‌ترین برهان و دلیل و لحن بسیار شدید، امامت «جعفر» را مردود اعلام فرموده است، که برای رعایت اختصار از آوردن متن نامه معذوریم ولی به نکات حساس آن اشاره می‌نمائیم:^۱

بطلان ادعاهای پوچ جعفر کذاب

امام مهدی علیه السلام با برهان قاطع و استدلال منطقی «جعفر» را محکوم می‌کند:

۱- اشاره به غلط‌های املائی در نامه «جعفر»

۱. احتجاج ج ۲، ص ۲۷۹ بیعد.

۲- اشاره «به این که خداوند متعال پدران گرامش را که امام بودند، نسبت به برادران و عموهای خود امتیاز داده و فرق ممتازی بین آنها قرار داده است. آنها را از گناه محفوظ - از هر عیبی پاک - از هر پلیدی منزّه ساخته، و آنان را از خازنان علم، و به ودیعت سپرده شدگان حکمت، و محل اسرار خویش قرار داده است، و اگر غیر از این بود، همه مردم یکسان بودند و هر کسی حق داشت دعوی امر الهی (امامت) نماید، و حق و باطل و علم و جهل از یکدیگر متمایز نمی شد.»

۳- ادعای «جعفر» را که (عالم به حلال و حرام است) تکذیب و ردّ فرموده و می فرماید: بلکه نماز و وقت و حدود آنرا هم نمی داند، این ادعا را به منظور چشم‌بندی و جادوگری نموده است.

۴- گناهان و جامهای شراب «جعفر» را یادآوری فرموده و می فرماید: آثار گناهان او در بین توده مردم هنوز معروف و مشهور است.

۵- با او به مبارزه برخاسته و از او دلیل و برهان و حجت می طلبد و می فرماید اگر دلیلی دارد بیاورد و گرنه دعویش باطل خواهد بود.

۶- از راه علمی وارد شده و به «احمد بن اسحاق» می نویسد که وی را آزمایش کن و تفسیر آیه‌ای از قرآن را از وی بخواه، و یا از نمازی بپرس تا حدود و وضع و احکامش را برای تو بگوید، پس اگر نتوانست پاسخ گوید، حقیقت روشن می شود.

۷- می فرماید: (امامت) در دو برادر، جز برای حسن و حسین علیهما السلام جمع نخواهد شد، و سپس نامه را با جمله زیر پایان می دهد.

(واذا اذن الله لنا في القول، ظهر الحق و اضمحل الباطل و انخسر عنكم)

یعنی: اگر خدا به ما اذن سخن گفتن بدهد، آن وقت است که حق روشن و باطل مضمحل و نابود و حقیقت برای شما کشف خواهد شد.

طرد «جعفر» توسط رژیم و انزوای سیاسی او

عامل چهارم: از عواملی که موجب رسوائی و شکست جعفر شد، این است که دولت احساس کرد که نمی‌تواند به‌خواسته جعفر پاسخ مثبت بدهد، زیرا جعفر می‌گوید: مرا بجای برادرم رهبر و زعيم شيعيان كنيد تا من سالی بيست هزار دينار به شما (عبيدالله بن خاقان - وزير) بدهم غافل از اين كه عقائد، تحميلي نيست، و نمی‌توان آنرا با مال خريداري كرد، و يا با زور سر نيزه و اسلحه و يا غيره بدست آورد، برای جلب عقیده مردم راهی جز براهین قاناک و توفیقات خدائی بر امامت و پیشوائی راه دیگری نیست. اگر اینها تحقق یابد به آسانی امامت و زعامت، در کنار انسان می‌آید و در غیر این صورت برای رسیدن به مقام امامت راهی نخواهد بود.

تجربه برای وزیر (عبيدالله بن خاقان) ثابت کرده که شیعیان و دوستداران اهل بیت عليه السلام علی‌رغم فشارها و تبعیدها و دور کردن آنها از صحنه‌های سیاسی و اجتماعی، و دست به‌گریبان بودن با فقر و مرض و انزوای سیاسی و اجتماعی، روز به‌روز بر ولایت و تقرب آنها به‌ائمه اطهار عليه السلام افزوده و در عقیده خود راسخ‌تر و پابرجاتر می‌شوند. لذا رژیم چگونه می‌تواند یک امام تازه و جعلی و انتصابی برای شیعیان علم کرده و در دل مردم جای دهد، آن هم امامی که شیعیان از او دل‌پر داشته و سینه‌ها پر از حقد و کینه او است.

به‌همین لحاظ می‌بینیم که وزیر (عبيدالله بن خاقان) با نظر حقارت به جعفر نگریسته و رسماً پرده از روی حقیقت برداشته و به‌وی می‌گوید:
يا احمق. السلطان اطال الله بقائه. جرد سيفه في الدين
زعموا ان اباك و اخاك ائمه ليردهم عن ذالك، فلم يتهياء له
ذالك فان كنت عند شيعة ابيك و اخيك اماما، فلا حاجة بك

الی سلطان یرتیک مراتبهم، و لاغیر سلطان، و ان لم تکن
عندهم بهذه المنزلة لم تنلها بنا...

ای احمق خلیفه شمشیر خود را در بین کسانی که طرفدار امامت
پدر و برادرت هستند، برهنه کرد و خواست که با شمشیر آنها را از این
عقیده برگرداند، ولی موفق نشده، پس اگر تو واقعاً در نظر شیعیان
امام باشی احتیاجی نیست که خلیفه یا غیر او تو را به این منصب
منصوب کنند، و اگر هم این وجهه را پیش آنها نداری با کمک ما به آن
مقام نخواهی رسید^۱.

بعد نیز جعفر را خوب تحقیر و سرزنش کرده و دستور می دهد که دیگر
با من تماس مگیر، و بعد از این هم دیگر اجازه دیدار و ملاقات بهوی
نمی دهد تا از دنیا می رود.

وقتی «جعفر» این خفت و خواری و یأس و نومیدی را از وزیر می بیند،
قدم بالاتر گذاشته و خود را به شخص خلیفه می رساند، شاید بتواند به هدف
برسد، زیرا جعفر خوب می داند که مصالح دولت چنین اقتضا می کند که
بین شیعیان در امر امامت اختلاف انداخته، و لذا خدمات جان نثارانه خود را
برای این هدف به دولت عرضه می دارد تا وی را نامزد این پست حساس و
مجری اهداف دولت کنند، نه به خاطر اینکه از دولت پولی بگیرد، بلکه
حاضر است خدمت بکند و پول هم بپردازد! شگفتا چه خدمتگزار مخلص!
ولی در پیشگاه خلیفه (معمد) هم با همان صحنه ای روبرو می شود که
با وزیر روبرو شده بود، و معتمد بهوی می گوید:

(اعلم ان منزلة اخیک لم تکن بنا، انما کانت بالله عزوجل. و

نحن كنا نجتهد في حط منزلته والوضع منه. و كان الله عزوجل يابى، الا ان يزيد كل يوم رفعة، لما كان له من القيامة و حسن الصمت و العلم و كثرة العبادة. فان كنت عند شيعة اخيك بمنزلته فلاحاجة بك اليها، و ان لم تكن عندهم بمنزلته، و لم يكن فيك ما كان في اخيك لم تغن عنك في ذلك شيئاً.

بدان که مقام و منزلت برادرت به دست ما نبود، بلکه از ناحیه خداوند بزرگ بود، ما هم هرچه کوشیدیم که از مقام وی بکاهیم و او را به زمین بزنیم، نشد. و خدا از آن امتناع داشت و نتیجه‌ای نگرفتیم جز اینکه هر روز بر مقام و رفعت وی افزوده می‌شد، چون وی دارای صفات نیک صیانت و خودداری و خوشنامی و علم و عبادت فراوان بود. اگر توهم پیش شیعیان برادرت چنین وجه‌ای داری احتیاج به مانداری، و اگر نداری و آن صفات نیکی که در برادرت بود در تو نیست، کاری از دست ما ساخته نیست و نمی‌توانیم برای تو کاری بکنیم^۱.

ملاحظه می‌فرمائید از بیان معتمد چنان که قبلاً هم گفتیم کاملاً واضح است که شخص خلیفه در باطن حق را شناخته و امام عسکری علیه السلام را خوب می‌شناخت، و تنها برای ریاست دنیا و حب جاه و مقام و منافع شخصی خود بود که به حقیقت گروش پیدا نمی‌کرد، این‌جا که حقیقت را برای «جعفر» می‌گوید به این جهت است که نه کشف حقیقت برای جعفر تازه‌گی دارد و نه جعفر از افسران ارتش است که وی از او بترسد، و لذا صرفاً برای طرد «جعفر» و رفع مزاحمت او از سر خود، حقیقت را بیان نموده و می‌گوید که ماکاری از دستان بر نمی‌آید.

انصراف از باطل و بازگشت به حق و حقیقت

ناچاریم برای حفظ حقیقت تذکر دهیم که «جعفر» بعد از آن که مدتها فعالیت‌های خصومت‌آمیز خود را نسبت به امام مهدی و عائله آن حضرت ادامه می‌دهد و برای رسیدن به هدف دست به دامن دستگاه‌های حکومتی می‌شود، از پیروزی و موفقیت خود مایوس شده و چهره تابناک حقیقت بر وی تجلی می‌نماید، از این رو بانفس خود به مبارزه پرداخته و رفتار خود را ترک نموده و دست از کژراهه و انحراف خود برمی‌دارد و توبه می‌نماید.

در این موقع است که توقیعی از طرف حضرت امام مهدی علیه السلام مبنی برگذشت و صرف‌نظر از تقصیر و گناه وی به مضمون آیات شریفه: (فمن تاب من بعد ظلمه و اصلح فان الله يتوب عليه، ان الله غفور رحيم)^۱. و آیه شریفه (و انى لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا، ثم اهتدى)^۲ صادر می‌شود، این توقیع وسیله (محمد بن عثمان عمری) در پاسخ سئوالات و استفتاءاتی که (اسحاق بن یعقوب) از امام مهدی علیه السلام کرده بود صادر می‌شود که حضرت درباره قسمتی که درباره جعفر سؤال شده بود چنین می‌نویسد:

(و اما سبیل عمی جعفر و ولده، فسبیل اخوه یوسف
علیه السلام)

: یعنی راه عمویم جعفر و فرزندش، مانند روش برادران یوسف
علیه السلام است.^۳

و با این جمله حضرت اشاره می‌فرمایند که همانطور که برادران یوسف پس از آن که

۱. سوره مائده آیه ۳۹. ۲. سوره طه، آیه ۸۲.

۳. کمال الدین، چ تهران، ج ۲، ص ۱۵۹-۱۶۰.

در برابر یوسف به مخالفت برخاستند و بعد پشیمان شده و توبه کردند و خدا هم توبه آنها را قبول فرمود، «عمویم جعفر» هم چنین است.

خداوند درباره برادران یوسف می‌فرماید:

(تالله لقد أترك الله علينا و ان كنا خاطئين، قال لا تشریب

عليكم اليوم، يغفر الله لكم - و هو ارحم الراحمين)

: برادران یوسف به یوسف گفتند که به خدا قسم، خدا تو را بر ما

برگزیده و برتری داده است، گرچه ما خطا کاریم، یوسف هم

می‌گوید: امروز بر شما ملامتی نیست، خدا شما را می‌آمزد، او

ارحم الراحمین است.

از این بیان استفاده می‌شود که همانطور که توبه «برادران یوسف» پذیرفته

شد، توبه «جعفر» هم مقبول درگاه الهی واقع شده است. (ظاهراً در توبه کردن

تشکیک شده است چون صحه مستند آن مورد گفتگو و بحث است). متأسفانه تاریخ

دقیق صدور این تویح از ناحیه آن حضرت معلوم نیست، همین اندازه مسلم است که

در زمان وکیل دوم امام علی^{علیه السلام} (محمد بن عثمان) شرف صدور یافته است، تاریخ

وفات (محمد بن عثمان) سال ۳۰۵ هـ. است اما تاریخ انتصاب آن مرد بزرگ

به وکالت بعد از پدرش از نکات مجهول تاریخ است، زیرا تاریخ وفات (عثمان بن

سعید) یعنی پدر بزرگوار محمد بن عثمان نامعلوم می‌باشد.

فصل ۹

درگیری‌های رژی‌م خلافت با حوادث غیرمترقبه

روایت، چهار حادثه مهم را مرقوم می‌سازد که دولت معتمد با آنها روبرو و دست به گریبان بوده است. [کمال‌الدین صدوق، ج ۲، ص ۱۵۰].

۱- حادثه ونهضت «یعقوب‌لیث صفاری» ۲- مرگ ناگهانی «وزیر» (عبیدالله بن خاقان) ۳- بیرون رفتن دستگاه حکومت از سامرا ۴- شورش «صاحب زنج» در بصره.

شرح ماجرا به‌طور خلاصه

۱- «یعقوب‌لیث صفاری» پس از آن‌که فعالیت‌های خود را در اطراف و جوانب و فارس گسترش و حاکم فارس «حسن بن زید علوی» را شکست داد (۲۶۲)، «معتمد» فهمید که نمی‌تواند با وی مقاومت کند، لذا نامه‌ای به‌وی نوشت و او را وعده امارت و حکومت خراسان داد، ولی او نپذیرفت و خلیفه را تهدید به گرفتن مقر خلافت کرد. از این‌رو «معتمد» ترسید و به بغداد رفت و از آنجا خود را آماده جنگ و مقابله با صفاریان کرد، و جنگ

از فارس به بغداد کشیده شد، «یعقوب» با هفتاد هزار نفر حرکت کرد و به طرف بغداد آمد، «معمد» برادر خود «موفق» را با تمام لشکریان و ارتش به جنگ او فرستاد، «موفق» توانست صفاریان را شکست داده و ثروت هنگفتی به دست آورد و یعقوب هم شکست خورده به فارس برگشت^۱.

«موفق» با اینکه در سال ۲۵۸ مأمور جنگ با «صاحب زنج» شده بود، ولی تا روزی که با صفاری روبرو می‌شود کاری از پیش نبرده و این بار سنگین را به دوش افسران دیگر انداخته بود، تا بعدها که افسران عجز و ناتوانی خود را نشان دادند، در آن هنگام «موفق» برای شکست «صاحب زنج» رسماً قیام کرده و او را شکست می‌دهد.

۲- بیرون رفتن حکام و فرمانروایان و سران دولت از سامرا.

۳- مرگ ناگهانی «عبیدالله بن خاقان» که معتمد از آغاز خلافت خود (۲۵۶) او را به وزارت برگزیده بود، او از اسب به زمین خورد و خونریزی مغزی کرد و در حال جان سپرد^۲ (سال ۲۶۳ هـ).

۴- نهضت «صاحب زنج» و مشکلاتی که او برای دولت ایجاد کرد.

سر آغاز نظام مستوری یا غیبت

۱- برای آغاز غیبت حضرت مهدی علیه السلام مبدائی در دست نمی‌باشد که بتوان به آن اشاره کرده و بگوئیم که از فلان روز مثلاً غیبت حضرت آغاز شده است، بلکه جریان همانطوری که دانستیم چنین بوده که از حین ولادت، آن حضرت در یک کتمان و خفاء مخصوصی بوده است، و پدر گرامیش هم اصرار داشته که نگذارد سر و

۱. کامل، ج ۶، ص ۸۷ و عبر، ج ۲، ص ۲۴.

۲. کامل، ج ۶، ص ۵۵ و تاریخ طبری.

صدای این مولود در خارج و محدوده دستگاه حکومتی بلند شود، و جز به اصحاب خاص خود، آن حضرت را نشان نمی‌داده است. و همین روش بعد از شهادت امام عسکری علیه السلام هم بین سفرا و اصحاب معمول و مجری بوده است. و هرچه از نظر زمان جلوتر می‌رود و اصحاب عادت می‌کردند، حضرت خود را از آنها مخفی‌تر می‌کرده تا پایان زمان غیبت صغری، تا هنگامی که دیگر اراده مقدس و تام الهی تعلق گرفت که غیبت کبری آغاز شود. اگر آغاز غیبت صغری را همان ابتدای تولد امام بزرگوار (یعنی سال ۲۵۵ هـ. ق) بحساب آوریم تا سال ۳۲۹ یعنی تا رحلت آخرین سفیر حضرت، مدت غیبت صغری ۷۴ سال تمام می‌شود و برخی از کتب «غیبت» چنین مکتوب و مرقوم داشته‌اند. و اگر آغاز غیبت را سال ۲۶۰ هـ. ق) محاسبه کنیم تا ۳۲۹ هـ. ق)، ۶۹ سال می‌شود که اکثراً به همین مدت اشاره ورقم زده‌اند.

و اما مسئله این که می‌گویند «حضرت» از سرداب، غیبتش آغاز شده، جز یک امر خرافی و موهومی بیش نیست و فقط در این باب یک روایت مجهول بیشتر نیست، و هیچ‌گونه نمی‌تواند سندیت تاریخی داشته باشد، با این که در همان روایت ذکر شده که «حضرت» از سرداب بیرون آمد و از جلو چشم آنهایی که برای تفتیش در خانه ریخته بودند از خانه بیرون رفت و کسی او را ندید. به علاوه حادثه سرداب نوزده سال بعد، یعنی در سال ۲۷۹ به دست «معتضد» عباسی پیش آمده است و آن وقت سردابی نبوده است مضافاً بر این که اعتقاد به این مطلب که آغاز غیبت از سرداب بوده است، مستلزم آن است که بگوئیم قبلاً حضرت مخفی نبوده و هرکسی می‌توانسته است که آن حضرت را ببیند و بطلان این عقیده

کاملاً از بیانات گذشته روشن و مسلم است.

۲- شخص «حضرت مهدی علیه السلام» با تعیین سفارت و وکالت، غیبت خود را رسماً اعلام و به نام «غیبت صغری» نامیده است. (وقتی که با هیئت و جمعیت شیعیان قمی تماس گرفت و شفاهاً به آنها فرمود:

که برای خود سفیری انتخاب می‌کنم و بعد از این کارهای خود را به وسیله او در بغداد انجام دهید.) مسئله سفارت و وکالت در ذهن توده موالی و شیعیان امر تازه‌ای نبوده، زیرا از زمان امام هادی علیه السلام به بعد عادت کرده بودند.

تنها چیزی که جلب توجه می‌نماید این است، که حضرت به جمعیت قمی‌ها شفاهاً می‌فرماید:

که بعد از این اموال خود را به بغداد بیاورید و برای شما سفیری از طرف خود تعیین می‌کنم که بین مردم باشد و رفع گرفتاریهای مردم بنماید، ولی نامی از وکیل خود نمی‌برند، علت آن بوده که احتیاجی به نام نبوده است، زیرا معمولاً هر گروه و جمعیتی سالی یکبار از هر شهری می‌آید و این جمعیت تا سال آینده که خواهند آمد می‌توانند نام وکیل حضرت را بپرسند و عده‌ی زیادی آنها را راهنمایی کنند، فعلاً آنچه لازم است این است که فکر عدم احتیاج به روبروشدن با خود حضرت باید در اذهان، گسترش پیدا کند و حضرت هم در مقام این بهره‌گیری هستند.

و اما راجع به نام وکیل «عثمان بن سعید» اثباتش نیاز به بیانی دیگر دارد که در بخش دیگر این کتاب خواهیم گفت که بیانات زیادی در این باب از «امام عسکری علیه السلام» و «حضرت مهدی علیه السلام» صادر گردیده است.

۳- با این که سامرا پایتخت است، ولی با اشاره امام مهدی علیه السلام مرکز و اداره فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بزرگان ملت شیعه از

سامرا به بغداد منتقل می‌شود، و تا زمانی که «معتد» زنده است تا آخر عمر او یعنی ۱۹ سال، - تا سال ۲۷۹ - و همچنین پس از او که حکومت هم به بغداد منتقل می‌شود و معتضد عباسی آنجا را مقرر خلافت قرار می‌دهد، بغداد مرکز فعالیت‌های شیعیان است، و «عثمان بن سعید» فعالیت‌های خود را در بغداد ادامه می‌دهد و اموال شیعیان به سوی او سرازیر و توقیعات از سوی او صادر می‌شود. بغداد را مرکز قرار دادن، دارای رمزی است که پوشیده نیست، زیرا تا اندازه‌ای از چشم‌انداز حکومت و طبقه اشراف پایتخت‌نشین (ترکها و غیره) که در طول خط‌مشی و کادر رهبری دولت کار می‌کنند و گام بر می‌دارند، به دور است. اگر می‌بینیم که (عسکرین عليه السلام) در پایتخت زندگی می‌کردند، روی حساب جبر بود و امری ویژه آن دو بزرگوار بوده است، ولی اکنون که تا اندازه‌ای سیاست انحرافی و خشونت حکومت نرم‌تر شده و سیاست وی نزدیک است که در جا زند و به جای خود بنشیند، لازم است که وکلای حضرت مهدی عليه السلام در جایی دور از فشارها و در محیطی نسبتاً آزاد با توده ارادتمندان مواجه شوند، تا بتوانند در محدوده وسیع‌تری فعالیت‌های خود را گسترش دهند، مخصوصاً که وکلای «حضرت» به عنوان این سمتی که دارند اگر می‌خواستند، در چشم‌انداز نزدیک حکومت (سامرا) باشند، با مشکلات زیادی روبرو می‌شدند. گرچه در بغداد هم آن آزادی کافی و واقعی نبود، ولی یک آزادی نسبی بود، و گرچه سیاست طرد شیعیان از صحنه‌های اجتماعی و اقتصادی و سختگیری‌های گسترده در بغداد و سامرا فرقی نمی‌کرد.

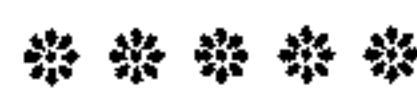
بهر صورت وکیل حضرت، (عثمان بن سعید) از این آزادی نسبی استفاده کرد و در خلال این نوزده سال، «وکلا» توانستند توجه توده مردم را

جلب کرده گروه بسیاری را به دور خود گرد آورند، درحالی که اگر «سامرا» بودند و یا دستگاه خلافت همان روزهای اول غیبت به بغداد منتقل شده بود، چنین امکانی برای «وکلا» قطعاً نمی‌بود.

عدم آگاهی و جهل رژیم خلافت

رژیم خلافت از این وضع مسبوق نبود، و نمی‌توانست که به فعالیت‌های سزای و رمزی وکلا دست پیدا کند، و از این رو طبعاً برای دولت ممکن نبود که سیاست پیشین خود را درباره آنها اجرا نماید.

ولی فعالیت‌های ضد «مهدی علیه السلام» از طرف حکومت حداقل بیست سال ادامه داشت، حتی بعد از انتقال خلافت به بغداد هم هنوز از وجود «مهدی علیه السلام» مأیوس نشده بود، گرچه از وجود قانونی وارث آن حضرت مأیوس بود. و چیزی که عزم دولت را بر فعالیت‌های ضد مهدی علیه السلام راسخ‌تر کرده و تحریک می‌نمود این بود که بطور غیرمستقیم از فعالیت‌های وکلا و سفرای حضرت خبردار شده و فهمیده بود که توده زیادی به وجود حضرت عقیده‌مندند، ولی نمی‌توانست بر آنها دست یابد و یا بشناسد و با این رسوائی و بدبختی تا ابد هم دست به گریبان خواهد بود.



مؤسسين و پرچمداران حوزه علمیه نجف در استمرار تفکر مهدویت اصیل اسلامی

اندیشه مهدویت از آغاز رسالت نبی اکرم ﷺ مورد توجه مقام معظم نبوت و عنایت ویژه پروردگار بوده است. دلیل چنین مدعائی آیات متعددی است که در قرآن از سوی خداوند به نبی مکرم اسلام وحی شده است.

امام معصوم و نخستین مسلمین، مولای متقیان علی علیه السلام نیز در استمرار این اندیشه الهی - نبوی، همواره بر آن تأکید داشته و فرزندان پاکش نیز در گسترش این آرمان الهی بسی کوشیدند تا بالاخره این نهال پرثمر در عصر آخرین امام (عج) تنومند و نیرومند و مصون از گزند حوادث و تندبادهای قرون و اعصار گردید.

اما به حق باید اذعان داشت که باور به این آرمان مقدس در گرو تعهد اصحاب، تابعین و یاران صدیق و همگامان راستقامتان معصوم اسلام بوده است؛ مفسرین پیرو مکتب تشیع، شهدای معظم کربلا، شهدای فتح و تمامی شهدای راستین پیرو علی علیه السلام و حسین علیه السلام؛ آموزگاران شهادت و ایثار و جوانمردی و ثبات، محدثین، مورخین بی غرض، فقهاء و علمای باورمند شیعه علوی، پرچم سرخ شهادت و استمرار مهدویت را تا عصر حاضر بدوش کشیده‌اند. در این مجموعه، برآنیم تا به گوشه‌هایی از حیات بارور علمای شیعه به‌ویژه آنان که پس از وکلای خاصه و نواب اربعه امام عصر (عج) که، در تأسیس قانونمندی و تنظیم یک سازمان فقهی، تحت عنوان حوزه مقدسه نجف نقش اساسی داشته‌اند و به‌ارشاد و اشارت حضرت مهدی (عج) به این مهم حیاتی کمر همت بستند، پردازیم.

لذا سعی بر آن داریم تا در مقاطع مختلف، تلخیصاً به گوشه‌هایی از زندگی و تلاشهای فرهنگی، علمی، سیاسی و عقیدتی آنها اشاره کنیم تا در هر مجموعه با چند نفر از اعضای مهم کادر رهبری فقاقت شیعه از صدر تا عصر حاضر، آشنائی مختصری پیدا کنیم، چرا که بدون شناخت این بزرگواران، نهضت پوینده اندیشه مهدویت و استمرار آن در طول تاریخ، مبهم، نارسا، گنگ و نامفهوم خواهد بود. از این رو برخورد لازم، بل

واجب می‌دانیم تا گامی هرچند کوتاه و مختصر در حوزه شناخت این پیشگامان باورمند و محقق و حاملان رسالت عظیمای نبوی و ناقلان گزارشات سلیم شیعی در گستره فقه و حدیث و تاریخ و کلام و تفسیر و... فراپیش نهمیم. و چون در این مجموعه با اسامی بزرگانی همچون کلینی، ابن بابویه، شیخ صدوق (پدر و پسر)، مسعودی، ابن قولویه، صاحب بن عباد، شیخ مفید، سید رضی، سید مرتضی و شیخ طوسی، محقق حلی، علامه حلی، مقدس اردبیلی، شیخ حر عاملی، شیخ بهاء، علامه مجلسی و برخی دیگر از اعظام و افاضل علوم اسلامی، برخورد می‌کنیم به ترتیب اهمیت از شرح حال این اسوه‌های بزرگوار یادی و ذکری به میان آوریم.



پس از رحلت رسول اکرم ﷺ و ظهور پیروان راستین علوی با نام «شیعه» تا اوایل قرن چهارم هجری شیعیان از وضع ناگوار و موقعیتی سخت برخوردار بودند که علت مهم آن سلطنت خلفای اموی و عباسی بود که از مخالفان سرسخت شیعه بوده و از ارتباط شیعیان با ائمه اطهار علیهم‌السلام جلوگیری می‌کردند و مانع از نفوذ ائمه به سطح جامعه می‌شدند. در سراسر ممالک اسلامی از آفریقا گرفته تا روم شرقی همه در زیر سلطه این خلفای مستبد بوده و شیعیان توسط مزدوران این خلفاء و سنی‌های افراطی مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتند تا اینکه در قرن چهارم هجری به خاطر بعضی حوادث، شیعیان کمی استقلال یافته و ابراز وجود کردند که این حوادث یکی ظهور خلفای فاطمی در مصر بود که شیعه اسماعیلی بودند بخصوص هشتمین خلیفه فاطمی المستنصر که پیروانش را برضد قائم، خلیفه عباسی تحریک کرد و به وسیله یکی از پیروانش به نام ارسلان

بساسیری خلیفه را از بغداد راند و دیگری وجود «سيفالدوله حمدانی» و امرای آن خاندان که شیعه و در شام بودند و از جانب دیگر قیام طاهریان و صفاریان و حکمرانان علوی بر ضد خلفای منفور عباسی بود که از قدرت عباسیان کاسته و آنها را در مرحله سرنگونی قرار دادند و حادثه آخر که مهمتر از همه حوادث است ظهور دولت شیعی آل بویه بود که در احترام و حمایت از شیعیان همتی عظیم داشتند بخصوص سلطان مقتدر، عضدالدوله دیلمی. این حوادث دست به دست هم داده و موجب شدند شیعیان وحدت و عظمت از دست رفته خود را باز یابند و به کسب علوم الهی و معارف حقه اسلامی پردازند و مهاجرت علمای بزرگی مانند شیخ صدوق و شیخ کلینی دو مقتدای بزرگ شیعه به بغداد و اقامت در آنجا و بعد ظهور شیخ مفید و سپس سیدمرتضی علم الهدی در بغداد باعث پیشرفت علمی شیعیان شدند. شیخ مفید مکتب درسی خود را در محله کرخ بغداد که مرکز اقامت شیعیان بود قرار داد ولی تا آن زمان هیچ حوزه علمی رسمی اسلامی تشکیل نشده بود.

شیخ مفید(ره) را بهتر بشناسیم

محمدبن محمدبن نعمان که نزد شیعه مشهور به شیخ مفید (ره) و در نزد اهل تسنن معروف به «ابن معلم» می باشد، در روز یازدهم ذی قعدة سال ۳۳۶ هجری قمری در قریه «عکبر» از نواحی بغداد بدنیا آمد و در شب جمعه سوم رمضان سال ۴۱۳ هجری قمری در شهر بغداد از دنیا رفت و «سیدمرتضی» که از بزرگترین شاگردان او بوده، در بزرگترین میدانهای بغداد که به میدان «اشنان» معروف بود، بر جنازه اش نماز خواند، در حالیکه جمعیت نمازگزارانی که از سنی و شیعه با سید در میدان مذکور بر جنازه اش

نماز خواندند، به مراتب از اندازهٔ وسعت میدان، بیشتر بود. و بعضی نقل کرده‌اند که هشتاد هزار نفر از شیعه و سنی بر جنازه‌اش نماز خوانده و تمامی دوست و دشمن برمرگش گریه کردند. او در پائین پای امام هفتم علیه السلام جنب استادش ابن قولویه به خاک سپرده شد. شیخ مفید فردی، پر استعداد، دارای حافظهٔ قوی و اندیشهٔ رسا و سریع، خوش بیان، و در عین حال، عابد و زاهد، دارای لباسی خشن و زندگانی بسیار ساده بوده و از نظر علمی نیز بر همهٔ اقران و همدیفان مذهبی و غیرمذهبی برتری داشته و ریاست «شیعهٔ امامیه» در آن عصر در دست او قرار داشت.

مقام علمی شیخ مفید (ره)

از هنگامی که در کشور اسلامی، خلفای بنی عباس، به قدرت رسیدند، از راههای مختلف، در گسترش فنون دانش و تشویق به تألیف و تصنیف و ترجمهٔ کتاب، در رشته‌های مختلف علوم، سعی و کوشش کردند و حتی تشکیل مجالس بحث و مناظره، در مذاهب و عقائد و مسائل مختلف را نیز اجازه داده و از آن تشویق می‌کردند و گاهی در محضر خود نیز این گونه مجالس را تشکیل می‌دادند. و این روش و سیرهٔ مرضیه که شاید هدف آن پرورش باطل بود، موجب شد که در کشور اسلامی خصوصاً شهرهای بین‌النهرین، مذاهب متعدد و فرقه‌های علمی مختلف، به ظهور رسد و آنچه مذهب و عقیدهٔ علمی و فلسفی و یا دینی‌ای که در کشورهای خاور دور و نزدیک و یا در اروپا، از قرن‌ها پیش، در حال ضعف بوده و یا اصلاً فراموش شده بود، زنده گردد. و علاوه بر آن آراء و عقائدی که از بحثها و مناظره‌ها، تولد پیدا کرده بود، خودنمایی کرده و چه بسا طرفدارانی داشته باشد.

قهرأ شیععه نیز از این تعدد آراء و عقائد، مصون نمانده و در اکثر مسائل دینی و غیر دینی دارای فرقه‌های مختلف و آراء متعدد گردیدند. و بغداد، همان‌گونه که در این عصر، پایتخت سیاسی دولت بنی‌عباس بود، پایتخت علمی و یا بهتر بگوئیم نمایشگاه همه این عقائد و آراء نیز بود.

لیکن اختلاف و نزاعی که از همه این نزاعها در این عصر دائرتر و بحثی که از تمامی این بحثها داغ‌تر بود بلکه تمام اختلاف آراء دیگر، در تحت عنوان یکی از آن دو، مطرح می‌شد، اختلاف شیعه و سنی بود که در تحت این اختلاف، خونها ریخته و سرمایه‌ها به یغما برده می‌شد. و در این نزاع و اختلاف بیشترین تلفات را شیعه می‌داد. شیخ مفید (ره) در چنین زمانی و در چنین شهری پای به عرصه علم و دانش گذاشته است.

از همان ابتدا که شیخ مفید (ره) در حوزه‌های درس حاضر شد ستاره اقبال او در آسمان علم و دانش درخشیدن گرفت، شیعه نیز محترم‌تر و بیشتر از پیش مطرح گردید و آبروی او در انظار مخالفانش، روز بروز بیشتر می‌شد، بخاطر این که در هر مجلس درس یا بحث و مناظره‌ای که پا می‌گذاشت از آن مجلس بیرون نمی‌آمد مگر در حالیکه استاد و مدرس و یا مناظره‌کنندگان آن مجلس را، با بیانات شیرین و مستدل، مقهور و محکوم کرده بود. و به قدری از قدرت بیان و فکر دقیق و سرعت ذهن او، مخالفان در بحثها به تنگ آمده بودند که هنگامی خبر فوتش به «شیخ ابی‌القاسم خفاف» معروف به «ابن نقیب» سنی مذهب رسید آن قدر خوشحال شد که دستور داد منزلش را زینت کنند و به طرفداران و دوستان خود اعلام کرد که به دیدنش آمده و به او تبریک بگویند و گفت: حالا مرگ بر من گوارا شد. خطیب بغدادی که از بزرگان اهل سنت است، می‌گفت که اگر «ابن معلم» بخواهد ستونی را که از چوب است ثابت کند که از طلا است، می‌تواند.

خلاصه اینکه در مقامات علمی و فلسفی و کلامی مورد توجه قرار گرفت که پس از اندک مدتی، خود، محور بحث و تدریس شده و دانشجویان و محققین فرقه‌های مختلف مذهبی و غیرمذهبی و متخصصین رشته‌های دینی و غیردینی، در مجلس درس او حاضر گردیده و از افکار علمی بلند و محققانه او استفاده می‌کردند و اندک‌اندک آوازهٔ رشد علمی او به‌همهٔ شهرهای اسلامی رسید و سیل پژوهشگران علمی و سیاسی به‌طرف خانهاش سرازیر گردید.

«ابن کثیر شامی» در کتاب «البدایة والنهائة» طبع مصر، ج ۱۲، ص ۱۵ می‌نویسد: «همهٔ پادشاهان اسلامی به‌وی عقیده داشتند زیرا شیعه در این زمان مورد توجه قرار گرفته بود و دانشمندان زیادی از فرقه‌های مختلف مذهبی و غیرمذهبی در مجلس بحث و صحبت او حاضر می‌شدند» به‌فرموده مرحوم «علامهٔ امینی» (در کتاب الغدیر ج ۳، ص ۲۴۵): این گفته بیانگر این حقیقت است که شیخ مفید نه‌تنها مرجع علمی و سیاسی شیعه بوده بلکه مرجع علمی و سیاسی تمام امت اسلامی نیز بوده است و نیز نقل کرده‌اند که بارها «عضدالدوله دیلمی» پادشاه وقت به‌زیارتش می‌رفت.

از نوجوانی در مکتب ابن قولویه، شیخ صدوق، ابوغالب رازی و ابن جنید سالها بهره‌مند بود و در سنایه کوشش و تحقیقات خود به‌مقام علمی و سمت استادی نائل آمد و از مکتب مهم او در شهر بغداد افرادی مانند: «سیدمرتضی»، «سیدرضی»، «شیخ طوسی»، «ابوالفتح کراجکی»، «نجاشی» و اعلامی دیگر از صاحب‌مذاهب مختلف بهره‌مند بودند. در عصر مفید بغداد مرکز علوم اسلامی بود و در پایگاه خلفای عباسی فقه مذاهب اربعه تدریس می‌شد و در کنار مکاتیب، مکتب

شیخ مفید با جلوه خاصی و از رونق بیشتری برخوردار بود در زمان شیخ مفید شیعیان جهان از آزادی بیشتری برخوردار شدند و تا حدودی نفس آزادی می کشیدند. حتی بعضی امرا و سلاطین در گوشه و کنار جهان مشوق و کمک کار اندیشه‌های این‌گونه علما بودند (به‌خلاف قرون گذشته در عصر امویان و عباسیان حتی جرأت اظهار مذهب نداشتند).

و سلاطین جور عثمانی و علمای مذاهب دیگر (که اهل منطق بودند) مزاحمتی برای «ارشاد» و انتشار مذهب «مفید» نداشتند. «مفید» در عصر خویش از مبتکرین علم کلام و فقه استدلالی است. در زمان شیخ صدوق بطریقی ساده با استفاده از آیات و اخبار به دستورات دینی عمل می‌شد ولی زمان وی دانشمندان فرق اسلامی با استفاده از مبانی علم کلام و اصول فقه استدلالی قصد پیشرفت داشتند که «جناب مفید» با استفاده از افکار «ابن عقیل» ها و دیگر دانشمندان مکتب خود، مؤسس و پایه‌گذار علم کلام و اصول فقه استدلالی و منطقی گردید در حقیقت راهی که اعلام مذاهب مختلف در صدد پی‌ریزی بودند در کرسی درس و بحث مفید به‌مراحل نهائی خویش رسیده بود شهرت علمی و مناظرات منطقی و مستدل او بین علمای خاص و عام حتی در گوش سلاطین و امرا چنان عظمت و ابهتی به مکتب «مفید» داده بود که دوست و دشمن، خاص و عام در مکالمات و تألیفات خود وی را به‌عنوان یکی از دانشمندان متکلم و متبحر اسلامی معرفی می‌نمودند، نقل قول علمای مختلف در مورد این شخصیت، موجب اطاله کلام است. حضرت ولی عصر علیه السلام درباره او ضمن توقیعی خطاب به او می‌فرماید: شیخ السدید و مولی الرشید الاخ الولی الناصر لنا...: شیخ محکم و استوار، دوست رهیافته و برادر بزرگواری که یار و یاور ماست.

شیخ طوسی که خود از بزرگترین چهره‌های درخشان اسلام است

درباره او می‌نویسد: ابو عبدالله مفید معروف به «ابن معلم» از متکلمان طایفه امامیه است که در فقه و کلام بر همه مقدم، فکرش عالی و ذهنش دقیق و حاضر جواب بود. ریاست شیعه در آن زمان به وی منتهی شد...

علامه طباطبائی مشهور به سید بحرالعلوم که یکی از بهترین یادگارهای پیامبر اسلام در رأس قرن سیزدهم هجری بود در توصیف این شیخ بزرگوار فرموده:

(تمام فضائل و جمیع محاسن علمی و عملی و بصیرت و دانائی و حلم و تواضع و بردباری در وجود او متمرکز بود در عین حال به موقع حاضر جواب و احاطه کامل به تمام شئون و مسائل مختلف در علوم مختلف از فرق مسلمین را دارا بود که باعث استبصار دوست و دشمن گردید و همگان اعتراف به فضل و دانش او داشتند).

در جلسات مختلف از طریقی نیکو، اهل هر عقیده و مذهب را محکوم نموده و قانع می‌ساخت لقب «مفید» را دانشمندان بزرگ اهل تسنن بعد از یک سلسله مناظرات به او داده‌اند. که مباحثات او در اغلب کتب تراجم علما بطور مشروح بیان شده است.

افکار علمی شیخ مفید (ره)

می‌توان گفت که هیچ رشته‌ای از علوم معمول در بین پیروان ادیان آسمانی وجود ندارد که شیخ بزرگوار در آن تبخّر و ورزیدگی کامل نداشته و یا در آن کتابی ننوشته باشد. و این مطلب از مراجعه به کتابهای وی کاملاً معلوم و آشکار است وی علاوه بر آگاهی کامل از علوم رسمی اسلامی، به تاریخ عمومی و بشری احاطه دارد. می‌توان ادعا کرد که آراء و نظریات فقیه تاریخ‌دان، با فقیه‌ی که از تاریخ عمومی هیچ‌گونه اطلاعی نداشته

باشد، تفاوت فاحش دارد، همان‌گونه که آراء و عقائد دینی و مذهبی شخص تاریخ‌دان، با شخص ناآگاه از جریانات تاریخی، به کلی از یکدیگر متمایز است و لذا اگر نظریات علمی و اعتقادی شیخ مفید (ره) را، از لابلای کتابهای فقهی و اعتقادی، با دقت ملاحظه و بررسی کنند معلوم خواهد شد که چه اندازه نظریات علمی و دینی این دانشمند رشید، محققانه بوده و از روی فکر روشن و اندیشه آزاد، سرچشمه گرفته است. کافی است که فرد آگاه و آزاد به کتاب «اوائل المقالات» و «الجمل فی حرب البصرة» و بعضی از رسائل دهگانه‌اش مراجعه کند تا حقیقت این امر را دریابد.

باعث تأسف است که تعداد بسیاری از کتابهای مهم و حساس شیخ مفید (ره)، در دسترس نیست و دست جهل و نادانی، آنها را از بین برده و یا به کتابخانه‌های «لیدن» و «لندن» و «برلن» و امثال آنها سپرده است. غیر از کتب «مفیدش» آثاری سودمند نیز از خویش بجا گذاشته و تعداد تصنیفات و تألیفات او را تا «دویست جلد» نوشته‌اند بعضی آنها که تاکنون باقی مانده و اغلب به چاپ رسیده عبارتند از: ارشاد، اختصاص، اعلام، افتخار، اقناع، ایضاح، افصاح، انتظار، اطراف، اشراف، آمالی، ایمان، ابیطالب، امامت امیرالمؤمنین، انتصار، انسان، اعجازالقرآن، اصول فقه، بیان، نکت، کلام، تمهید، تقریب الاحکام، تفضیل ائمه بر ملائکه، فصول، مقنعه، هدایه، تفضیل امیرالمؤمنین بر سایر اصحاب، مسارالشیعہ، کشف السرائر، باهر معجزات، شرح اعتقادات صدوق، نقض‌ها و ردیه‌ها و رسائل مفید.

در میان شاگردان شیخ والامقام که عده زیادی هستند و تمامی آنها از افتخارات شیعه و از فقهای بزرگ آن و مورد اعجاب و تحسین غیرشیعه

نیز بوده‌اند، افرادی که می‌توان گفت آزاداندیشی و روشنفکری این نابغه بزرگ را به ارث برده‌اند: «سیدمرتضی» و «سیدرضی» دو برادر بسیار روشن و دانشمند علوی هستند. هیچ دلیل طبیعی و صحیحی برای افکار روشن و دقیق این دو دانشمند بزرگ اسلامی، در مسائل علمی و مذهبی نمی‌توان پذیرفت مگر همان چیزی که درباره استاد والامقامشان بیان شد و آن احاطه کامل آنان بر تاریخ بشری به خصوص تاریخ اسلامی است و این مطلب از مراجعه به کتابهای «شافی» و «خصائص» و «تنزیه الانبیاء» و بعضی از کتابهای فقهی سیدمرتضی به وضوح آشکار می‌شود.

شایان ذکر است؛ حال که سخن از شیخ مفید (ره) به میان آمد اشکالات و شبهاتی را که احیاناً درباره غیبت مهدی علیه السلام طرح شده یا می‌شود، بصورت سؤال و جواب با بهره‌گیری از کتاب بسیار ارزشمند «الفصول العشره فی الغیبة» تألیف اسلام‌شناس جامع‌الشرایط مرحوم «شیخ مفید» را ترجمه و در دسترس قرار دهیم. کتاب «الفصول العشره فی الغیبة» جامع انتقادات علمی و شبهات مربوط به غیبت حضرت مهدی علیه السلام، از گذشته‌های بسیار دور تا عصر حاضر است و دیگر اینکه به منظور قدرشناسی از زحمات عالم و مفسر و فقیه عظیم‌الشان یعنی «شیخ مفید» که حق بزرگی برگردن همه علمای شیعه دارد، و بالاخره عالم بزرگوار و معتبر شیعه را به افراد فهیم و محقق معرفی کرده باشیم، از طرح مسائل آن بهره‌مند گردیم.

فصل ۱۰

طرح انتقادات و شبهات و پاسخ آنها

شیخ بزرگوار مفید (ره) در فصول دهگانه پیرامون مسأله غیبت مسائل را مطرح و پاسخ آنها را بسیار مستدل ایراد می‌فرمایند و ما نیز در کلیه نوشته‌ها و فصول کتاب حاضر و سایر مجلدات به تناسب بحث یک یا چند سؤال را مطرح و پاسخ آن را درج می‌کنیم:

پرسش اول و پاسخ آن

اما این شبهة انتقادکنندگان که می‌گویند: پنهان بودن تولد «مهدی پسر حسن بن علی علیه السلام» از افراد خانواده و از سایر مردم، و ادامه پنهان بودنش برخلاف عرف و عادت است. بسیار سست و بی‌اساس است.

بخاطر اینکه چنین کاری، هیچ‌خارج از متعارف و یا مخالف عادت نیست. بلکه عقل و برهان چنین عملی را در پاره‌ای از اوقات ممکن می‌داند و تاریخ، امثال آن را در فرزندان «پادشاهان» و «دولتمردان» بخاطر پاره‌ای از مصالح حیاتی، تأیید می‌کند.

مثلاً گاهی ممکن است، انسان از زن غیررسمی خود دارای فرزندی شود و نمی‌خواهد زن رسمیش بداند که او با زنی غیر از او ازدواج کرده تا حسادت زن رسمیش تحریک شده و موجب کینه و دشمنی گردیده و زندگیش را به فساد و تباهی بکشاند و بهمین جهت خبر ولادت بچه را از همه خویشاوندان خود پنهان نگه می‌دارد تا زمانی که هراسش از بهم‌پاشیدگی زندگی برطرف گردد و چه بسا این امر را تا زمان مرگش مخفی نگه دارد و تنها در هنگام مرگ رازش را آشکار کند تا نسب فرزندش مجهول نماند و حقوق مالیش تضییع نگردد، و چه بسا اتفاق می‌افتد که «پادشاهی» دارای فرزندی می‌شود آن «پادشاه» اجازه افشای تولد فرزندش را نمی‌دهد، تا زمانی که بزرگ شده و بصورت جوان تنومندی درآید، کما این که این امر درباره عده‌ای از پادشاهان «ایران» و «روم» و «هند» نقل گردیده است.

مورخین نوشته‌اند که: «وسفافرید» دختر «افراسیاب» پادشاه «ترک» که زن «سیاوش» بود «کیخسرو» را به دنیا آورد و او را مدت‌ها از جدش «کیکاوس» که پادشاه «بابل» و بیشتر سرزمین مشرق بود پنهان داشت و «کیکاوس» تا مدت‌های زیادی از حال او اطلاعی نیافت و حال این که چندین سال برای پیدا کردنش جستجو می‌کرد. این خبر در کتابهای تاریخ بطور مشروح نقل شده و تاریخ‌نویسان «فارس» علت پنهان نگه‌داشتن ولادتش و مخفی کردن شخص او را ذکر کرده‌اند. و «محمدبن جریر طبری» در کتاب تاریخش این قصه را نیز نقل کرده است. و این قصه مانند قصه «مهدی» است که کوتاه‌بینان، پنهان بودن آن را انکار می‌کنند در حالی که نظائر این قصه را در لابلای تاریخ می‌پذیرند.

گاهی ممکن است که پاره‌ای از افراد، دارای فرزندی شوند و آن فرزند را تا مدتها از خویشان خود پنهان نگه دارند، به این جهت که اگر خویشاوندان وی از وجودش آگاه شوند، ممکن است به خاطر طمع در ارث آن فرد، فرزندش را نابود سازند، تا پس از مرگش «خود» اموال او را به اختیار درآورند، و او هنگامی وجود فرزندش را آشکار می‌کند که اطمینان پیدا کند که کسی نمی‌تواند به او گزندی برساند. گاهی ممکن است که انسان زن‌گرفتن و یا دارای فرزند شدنش را پنهان نگه دارد تا با زنی که با مرد صاحب فرزند ازدواج نمی‌کند ازدواج کند و ما این مطلب را در میان مردم به چشم دیده‌ایم.

در جهان سیاست نیز این مطلب مشهود است که بعضی از پادشاهان، به خاطر ملاحظه مصالح مملکتی فرزند خود را از مردم مملکت مخفی نگه داشته‌اند. مثلاً گاهی مردم کشوری عقیده داشته‌اند که کسی که از نسل پادشاه کشور نباشد، حق جانشینی او را ندارد و پادشاه نیز، ولادت فرزندش را پنهان کرده تا بداند که آیا ارتش و افراد ملت از اطاعتش خارج خواهند شد یا نه و همواره این کار را ادامه داده تا پس از مدتی که امور مملکت استقرار یافته، فردی لایق مورد نظر را به جانشینی خود نصب کرده و پس از جانشین شدن این عمل «فرزندش» را ظاهر ساخته است.

گاهی پادشاهی به خاطر ملاحظه پاره‌ای از مصالح، خود را مخفی کرده و یا شایعه مرگ خود را در بین مردم کشورش پخش کرده تا بداند آیا مرگ وی در افراد ملت از نظر امنیت و یا امور دیگری تأثیر می‌کند یا نه و حتی امثال این امور در بین مسلمین نیز زیاد اتفاق افتاده است. چقدر ما فرزندان را سراغ داریم که مدتها بعد از مرگ پدر، انتساب وی به پدرش

ثابت شده و در این مدت هیچ فردی او را نمی‌شناخته و تنها بوسیله دو شاهد مسلمان این مطلب به اثبات رسیده است و این کار به این جهت بوده است که پدر وصیت کرده که نسبت فلان فرزند با وی را افشا نکنند چرا که انتساب آن فرزند با وی تنها از جهت فراش بوده که شرع اسلام آن را مصلحتاً عامل انتساب می‌داند نه حقیقتاً. و ما اگر به تاریخ بنگریم امثال این انگیزه‌ها را برای پنهان کردن و یا اظهار مرگ فرزند در بین پادشاهان و غیر آنان زیاد خواهیم دید. (مثالها به نقل از کتاب الفصول العشره شیخ مفید).

و نیز تمام تاریخ‌نویسان اسلامی و غیراسلامی بطور کلی نقل کرده‌اند که ولادت «ابراهیم خلیل» از ترس کشته شدن به دست پادشاه زمانش به گونه‌ای انجام شد که احدی از خویشان او بر آن آگاهی نیافت^۱. همان‌گونه

۱. درباره وطن اصلی «ابراهیم» بین تاریخ‌نویسان اختلاف است بعضی گفته‌اند که اهل «سوس» از نواحی اهواز بوده و بعضی می‌گویند محل تولدش در «بابل» و پاره‌ای نواحی «کوئی» و پاره‌ای «ورکاء» که شهری از اطراف «کسکر» بوده و بعضی «هران» می‌دانند که این که درباره پادشاه زمان ابراهیم خلیل اقوال تاریخ‌نویسان مختلف است بعضی می‌گویند پادشاه زمان او شخصی بنام «نمرود بن کنعان بن کوس بن سام بن نوح» بوده که از طرف «ضحاک» استاندار بوده است و بعضی دیگر می‌گویند که «نمرود» خودش پادشاهی مستقل و اسم اصلیش «زهری بن طهاسفان» بوده و قبل از فارسیان پادشاهی داشته و سلطنتش بر مشرق و مغرب زمین گسترش داشته است.

علت این که ولادت ابراهیم مخفی انجام گردید و وجودش از افراد تا مدت‌ها پنهان نگه داشته می‌شد، این بود که نزدیک ولادت ابراهیم «ستاره‌شناسان» دربار «نمرود» به او خبر دادند که: ما در علم ستاره‌شناسی خوانده‌ایم که بزودی در شهر تو پسری بنام «ابراهیم» متولد خواهد شد که مخالف دین و روش شما خواهد بود و همه بت‌های شما را در تاریخ معین از بین خواهد برد.

هنگامی که سال تولد ابراهیم که «منجمین» خصوصیات آن را بیان کرده بودند فرا رسید، نمرود دستور داد که تمام زنهای آبستن را به زندان افکنده و زیر نظر بگیرند ولی مادر ابراهیم که چون هنگام ازدواج با پدر ابراهیم، (دراینکه پدر ابراهیم از او یا

که ولادت «موسی بن عمران» نیز از ترس کشته شدن به دست «فرعون» پنهانی انجام گرفت و قرآن صریحاً بیان می کند که «مادر موسی» او را در میان صندوقی نهاده و به میان دریا انداخت و از طریق وحی اطمینان پیدا کرده بود که فرزندش سالم خواهد ماند و مادر وی این کار را بخاطر حفظ مصالح موسی علیه السلام انجام داد^۱.

→ «تاریخ» بوده بین اهل تاریخ اختلاف است و پاره‌ای از روایات شیعه اولی را بشدت رد نموده و با کمال تأکید دومی را تأیید می کند (دختر نوری بوده و ابراهیم اولین ثمره این ازدواج بوده است، آثار حمل در وی چندان نمایان نگردیده بود. در این سال هر فرزندی که متولد می گردید به دستور نمرود کشته می شد. هنگامی که مادر ابراهیم احساس درد زایمان نمود مخفیانه به غاری که نزدیک شهر بود پناه برد و در آن غار ابراهیم را به دنیا آورد و سپس او را تمیز کرده و لباس پوشاند و در غار گذارده و در آن را بست و به خانه اش برگشت و در اوقات لازم به او سر می زد و هر وقت که به دیدنش می رفت می دید که انگشت ابهام خود را می مکد. بعضی می گویند که خداوند غذای او را از همان انگشت قرار داده بود. روزی آزر، از مادر ابراهیم سؤال کرد که حمل خود را چه کردی؟ مادرش جواب داد که نوزادم پسر بود و پس از این که به دنیا آمد وفات کرد. آزر سخنش را قبول کرده و دو مرتبه در این باره چیزی از او سؤال نکرد. مادرش تا مدت‌ها برای خبرگیری از ابراهیم به غار می رفت و به او رسیدگی می نمود، تا این که ابراهیم بزرگ شده و بحدّ رشد رسید.

نقل می کنند که وی در غار که بود بسرعت رشد می کرد به حدی که هفته‌ای براو به اندازه ماهی و ماهی به اندازه سالی می گذشت تا این که پس از مدتی مادرش او را از غار خارج کرده و به شهر آورد و در بین مردم به مرآوده و رفت و آمد واداشت. در این زمان بود که ابراهیم به مطالعه تکوینی پرداخته و درباره ماه و خورشید و ستارگان فکر می کرده و درباره آنها مناظره می نمود همان گونه که قرآن نقل کرده است. (این قصه به نحو دیگری نیز ذکر شده، علاقمندان «بتاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۲۱-۱۲۰» مراجعه کنند).

۱. درباره «موسی بن عمران» قرآن کریم بیش از هر پیغمبری سخن گفته و شرح زندگانی او را مبسوط‌تر از شرح زندگانی دیگران بیان نموده در این رابطه به سوره‌های طه، شعراء، انبیاء، اعراف، انعام و نیز به کتابهای تاریخ مراجعه شود.

پس از توجه به مطالب فوق، آیا انتقادکنندگان می‌توانند امکان پنهان نگه‌داشتن «حسن بن علی» ولادت فرزندش را از خویشاوندان و دوستان، انکار کرده و این عمل را خلاف عقل و عادت بدانند؟ و حال این‌که عوامل پنهان ولادت «مهدی» از عوامل پنهان شدن ولادت افراد یاد شده، آشکارتر و بی‌اشکال‌تر و طبیعی‌تر است.

ولادت مهدی علیه السلام قطعی است

و اما این ادعا که هیچ‌کس از وجود پسری برای «حسن بن علی» خبر نداده، مطلبی است بسیار نادرست و مخالف با واقع، بلکه اطمینان به وجود فرزندی به نام «مهدی» برای «حسن بن علی»، بیشتر از اطمینانی است که درباره وجود سایر فرزندان افراد از راههای متعارف حاصل می‌گردد. به‌خاطر این‌که اثبات ولادت فرزند برای انسان از چندین راه ممکن است. اول - به این طریق که قابله و یا زن دیگری در هنگام ولادت حاضر شود و در حضور مردم به فرزندبودن مولود، برای شخص مورد نظر، تصریح کند.

دوم - صاحب فراش اعتراف کند که صاحب فرزندی گردیده است.

سوم - دو نفر مسلمان عادل شهادت دهند که پدر، اقرار به وجود فرزند کرده است.

در مورد «مهدی» همه این راهها به اثبات رسیده است.

→ تاریخ‌نویسان می‌گویند زمانی که موسی به پیغمبری برگزیده شد هشتاد ساله بود و در این مدت از فرعون پنهان بود «طبری، ج ۱، ص ۱۹۸-۱۹۹».

به این گونه که گروه زیادی از اهل فضل و علم و از مردان و زنان متدین و با خدا، همواره از «حسن بن علی» نقل کرده‌اند که شخص وی به وجود فرزندی به نام «مهدی» اعتراف نموده و در حضور آنان به امامتش بعد از خود تصریح کرده است و به پاره‌ای از آنان «مهدی» را در حال طفولیت و به بعضی دیگر در حالی که به صورت جوان نوری بوده نشان داده است.

و نیز این مطلب به اثبات رسیده که شخص «مهدی» پس از پدرش، پرسشهای شیعیان را پاسخ می‌داده و به آنان امر و نهی می‌کرده و شیعیان وجوه مالی خود را به نمایندگان وی تسلیم می‌کرده‌اند و من نامهای عده‌ای از افراد مورد اطمینان که این مطالب را از «حسن بن علی» نقل کرده و همواره در حضورش بوده‌اند و نیز اسامی بیشتر کسانی که پس از «حسن بن علی» به خدمتش می‌رسیده‌اند در کتابهایم خصوصاً در کتاب «الارشاد فی معرفة الله علی العباد» و کتاب «الایضاح فی الامامة والغیبة» نقل کرده‌ام کسانی که طالب آگاهی بیشترند به آنها رجوع کنند.

پرسش دوم و پاسخ آن

انتقادکنندگان می‌گویند: «جعفر بن علی» تولد فرزندی برای برادرش را شدیداً انکار کرده و به همین جهت پس از مرگ امام «حسن» اموالش را تصاحب کرده و پادشاه وقت را به توقیف کنیزان و زنان و به جستجوی از آستن بودن آنان واداشت و ریختن خون کسانی که ادعای پسری برای برادرش می‌کرده‌اند جایز

می‌شورد.

این انتقاد کاملاً بی‌اساس بوده و از چندین جهت مردود است.

اول - استدلال به عمل فردی بر صحت آن عمل در صورتی صحیح و پذیرفته است که آن شخص از خطا و اشتباه به‌دور بوده و هرگز گناهی از او سر نزنند، و همه امت‌های اسلامی در این امر اتفاق دارند که «جعفر بن علی» چنین مقامی را نداشته و فرزند امام‌بودنش این مقام (عصمت از گناه) را برایش ممکن نمی‌کرده. تأیید بر این مطلب آنکه در گذشته افراد زیادی بوده‌اند که فرزند پیامبر بوده‌اند و گناهان بزرگی مرتکب شده‌اند.

قرآن صریحاً نقل می‌کند که پسران «یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الرحمن عَلَيْهِ السَّلَام» با اینکه پیغمبرزاده بودند، در حق برادر خود «یوسف» ظلم کرده و با آن تعهد و پیمان شدیدی که «یعقوب» در حفظ یوسف از آنها گرفته بود باز فریب شیطان خورده و او را با آن وضع دلخراش در چاه افکندند و مدت‌ها «یعقوب» را به‌اندوه و غصه فراق «یوسف» مبتلا کردند و برای بی‌گناه جلوه‌دادن خود در نزد یعقوب، به‌دروغ متوسل شده و گفتند که پسرت را گرگ خورده و بر این دروغ نیز سوگند خوردند. و هنگامی که «پیغمبرزاده گانی» همچون پسران یعقوب با علم به نادرستی اندیشه و کار خود چنین اعمالی مرتکب شوند آیا بعید خواهد بود که نظیر چنین اعمالی از کسی که مقامش از آنها به‌مراتب پائین‌تر است از روی علم و آگاهی صادر شود؟!

دوم - انکار «جعفر» نسبت به فرزند برادرش، با این که علم به وجود آن داشته، بسیار طبیعی و برطبق انتظار است. بخاطر این که اسباب طبیعی‌ای که جعفر را در آن زمان وادار کرد که فرزند برادرش را انکار کند

بسیار بود، اولاً «حسن بن علی» دارای اموال زیادی بود که اگر به دست «جعفر» می‌رسید می‌توانست به وسیله آن به تمام خواسته‌های نفسانی و آرزوهای مادی خود برسد ثانیاً «حسن بن علی» در انظار شیعیان دارای آن‌چنان مقام ارجمند و والائی بود که شیعیان او را در همه امور شخصی و اجتماعی، بر خود مقدم داشته و در برابر او مطیع و فرمانبردار بودند. رضای او را رضای خداوند و غضب او را غضب خداوند می‌دانستند.^۱

۱. ذکر این قصه در اینجا بی‌مناسبت نیست. شیخ مفید (ره) در کتاب «ارشاد» نقل می‌کند که: روزی در مجلس «احمد بن عییدالله خاقان» که از طرف «المعتز بالله» و «المستعین بالله عباسی» رئیس دارائی قم بود صحبت از امام ما شیعیان به میان آمد. «احمد» با اینکه مذهب «اهل تسنن» داشت و با «اولاد علی» بسیار دشمن بود، فصل کاملی در فضائل و کمالات و اخلاق «حسن بن علی بن محمد بن الرضا» بیان کرده و گفت: من در «سامرا» که بودم از نظر وقار و احترام و پاکدامنی و بزرگواری هیچ‌کس را مانند «حسن بن علی» ندیدم حتی این‌که پیرمردان بسیار محترم و فرماندهان ارتش و وزرای کشوری نیز همواره او را احترام کرده و او را در مجالس بر خود مقدم می‌داشتند.

روزی در مجلس پدرم نشسته بودم که پیشخدمتی وارد شده و با صدای بلند گفت «ابو محمد ابن الرضا» در دم خانه است. پدرم تا شنید فریاد زد: اجازه دهید. من از این‌که کسی را در محضر پدرم به کنیه نام بردند بسیار تعجب کردم چون بنا نبود که در محضر او کسی را به غیر از اسم نام ببرند جز «خلیفه» یا «ولی عهد خلیفه» و یا کسی را که خلیفه دستور دهد.

پس از دقائقی دیدم که شخصی گندم‌گون، خوش قد و بالا، نیکو صورت، در سن جوانی و با هیبت و وقار خیره‌کننده‌ای وارد شد. هنگامی که چشم پدرم به وی افتاد، بی‌اختیار چند قدمی به استقبالش شتافت و او را در آغوش گرفت و صورت و سینه او را بوسید و دستش را گرفته و برجای خود نشانید در حالیکه هرگز چنین برخوردی با هیچ‌کس از «بنی هاشم» و فرماندهان ارتش و وزرا نمی‌کرد. پس از چند دقیقه‌ای پیشخدمتی خبر داد که «موفق عباسی» که از فرزندان خلیفه بود در راه است: و همیشه رسم این بود که هر زمان که «موفق» بر پدرم وارد می‌شد، قبل از او، پیشخدمتان و اطرافیان او وارد می‌شدند و از در اطاق تا جایگاه نشستنش به صف می‌ایستادند تا هنگامی که خارج شود. پدرم همچنان با «حسن بن علی» صحبت می‌کرد تا زمانی که

→ پیشخدمتان خصوصی «موفق» وارد شدند. در این هنگام پدرم به «حسن» گفت: فدایت شوم، اگر می‌خواهی برو و سپس او را بدرقه کرد و به پیشخدمتان دستور داد تا او را مخفیانه از در دیگری که چشم موفق به او نیفتد خارج کنند.

من از این برخورد پدرم با «حسن» بی‌نهایت در شگفت بودم تا این که در شب پس از نماز عشاء به خدمتش رفتم و گفتم آن مردی که امروز صبح به او آن همه احترام کردی و فدایت شوم می‌گفتی چه کسی بود؟ گفت: او «حسن بن علی» معروف به «ابن الرضا» امام «رافضیان» است و پس از ساعتی سکوت گفت: پسرم اگر امامت از خلفای «بنی عباس» بیرون رود هیچکس از «بنی هاشم» بجز او استحقاق این مقام را ندارد چون بسیار مرد دانشمند و پرهیزگار و با صلاحیتی است و پدرش نیز بسیار مرد دانشمند و محترمی بود.

احمد می‌گوید من از گفتار پدرم به فکر فرو رفته و تصمیم گرفتم که درباره او جستجو کنم از هر فردی از «بنی هاشم» یا ارتشیان و قضاة و فقهاء و غیر آنان که درباره او پرسش نمودم دیدم از وی تعریف نموده و به او فوق العاده احترام می‌گذارند و او را برهمگان مقدم می‌دارند.

روزی بعضی از «اشعریها» از پدرم درباره «جعفر» برادر «حسن» سؤال کردند، پدرم پاسخ داد «جعفر» فردی نیست که قابل پرسش باشد و یا با «حسن» مقایسه گردد. «جعفر» مردی است که فسق می‌کند، شراب می‌نوشد، لشی و لودگی می‌کند و هیچ احترامی برای خود قائل نیست.

روزی پس از وفات برادرش در محضر پدرم از او صحبت‌هایی شنیدم که گمان نمی‌کردم تا این اندازه شخص پست و فرومایه‌ای باشد، و آن این که از پدرم خواهش می‌کرد که مقام و رتبه برادرم را برای من قرار ده و من در عوض هر سال بیست هزار دینار به تو می‌دهم پدرم از شنیدن این کلمات به غضب آمده و به‌وی گفت ای نادان! خلیفه دائماً به پیروان پدر و برادرت شدیداً فشار وارد آورده و همیشه بر فرق آنها کوبیده است به این مقصد که آنها را از دوستی و پیروی آن دو باز دارد و موفق به چنین کاری نشده است، اگر تو در انظار پیروان پدر و برادرت آن مقام را داشته باشی هیچ احتیاجی به کمک و یاری خلیفه و غیر او نخواهی داشت و اگر در نزد آنان چنین مقامی نداشتی تبلیغ و یاری ما هیچ تأثیری برایت نخواهد داشت سپس، به او بی‌اعتنائی نموده و دستور داد که دیگر به او اجازه ورود به خانه را ندهند تا این که پدرم از دنیا رفت و من هنگامی که از «سامرا» خارج شدم او نیز بر همین حال بود و خلیفه نیز همیشه به دنبال فرزند «حسن بن علی» می‌گردید ولی اثری از او نمی‌یافت. و پیروان «حسن بن علی» نیز همواره عقیده دارند که «حسن» از خود پسری گذاشته

و ثالثاً «حسن بن علی» در زمان خود مرجع و مسئول امور مادی و معنوی شیعیان بود و همه افراد شیعه خمس و زکوة اموال خود را به عنوان یک وظیفه الهی به او و یا به وکیل او تقدیم می کردند تا او به افرادی که استحقاق استفاده از آنها را دارند برساند و جعفر می دانست که شیعیان این عمل را پس از «حسن بن علی» نسبت به جانشینی او انجام خواهند داد. آیا پس از این همه انگیزه های تحریک کننده ای که برای انکار «مهدی» از طرف جعفر وجود داشته، باز هم انتقادکنندگان می توانند به انکار چنین شخصی استدلال کرده و انکارش را شاهی بردرستی مدعای خود بدانند؟!

در حقیقت استدلال این دسته به انکار جعفر مانند استدلال پاره ای از یهود و نصاری بر نفی پیامبری «محمد ﷺ» به انکار «ابولهب» عموی پیغمبر اسلام و انکار «اکثر قریش» و «بنی امیه» و جنگ کردن آنها با وی می باشد. با اینکه «ابولهب» در حالی رسالت «محمد» ﷺ را انکار می کرد که دلیل واضح و آشکار «معجزه» بر پیغمبری وی وجود داشت و شب و روز در پیش چشمش علائم و نشانه های نبوت وی ظاهر می گشت. و حال این که کشف حقیقت برای جعفر و کسانی امثال او که از حقیقت امر برای مصالحی به دور نگه داشته می شدند چندان آسان نبود.

خلاصه کسانی که در انکار این گونه مطالب به انکار «جعفر بن علی» و یا انکار «ابی جهل» و «ابی لهب» استدلال کنند نمی توان آنها را در ردیف دانشمندان بی طرف و یا از فقهای اسلام شمرد بلکه در حقیقت جزو عوام و

→ است که در «امامت امت» جانشین او است و در حال غیبت بسر می برد و پس از مدت درازی ظهور خواهد نمود و دنیا را از ظلم و جور خواهد رهانید.

«الارشاد، طبع مشهدی اسدی، ص ۳۶۳ - ۳۶۶»

نادانان محسوب خواهند شد.

سوم - تاریخ‌نویسان شیعه و آن دسته از غیرشیعیان که نسبت به سرگذشت افراد و افکار آنها و اموری که انگیزه ظهور آراء و نظریات آنها می‌گردد توجه و دقت خاصی دارند، پاره‌ای از وضع اخلاقی و زندگانی «جعفر بن علی» و عواملی را که موجب انکار وی نسبت به «مهدی» فرزند برادرش گردیده و او را وادار کرده که خلیفه وقت را نسبت به جانشین امام حسن و شیعیانش تحریک کند نقل کرده‌اند که اگر من آنها را بیان کنم حقیقت امر واضح شده و سوءنیت جعفر را درک خواهند نمود و لیکن اموری چند، مرا از این کار باز می‌دارد که یکی از آنها این است که از اولاد «جعفر» افراد زیادی وجود دارند که حقیقت را دریافته و به وجود «مهدی» و مقام والای او اعتراف می‌کنند و خوش ندارند که به جدشان نسبت خاصی داده شود بلکه آن مقدار که من در این زمان دقت کرده‌ام هیچ‌کس از اولاد جعفر را ندیده‌ام که در این مسئله برخلاف «امامیه» اعتقادی داشته باشد بلکه همه آنها قائل به «زنده‌بودن» او بوده و منتظر «ظهور مهدی علیه السلام» هستند و مقتضای اخلاق انسانی و اسلامی این است که من نیز قلوب آنها را جریحه‌دار نکرده و از گذشته آنها ذکری به میان نیاورم.

وانگهی با همین مختصر که بیان شد جواب همه کفته‌فکرانی که فرزند «حسن بن علی» را انکار می‌کنند، مانند «معتزله»، «حشویه»، «زیدیه»، «خوارج» و «مرجئه» داده می‌شود و نیازی به ذکر احوال «جعفر» وجود ندارد. [برای آگاهی بیشتر به احوالات جعفر معروف به کذاب به فصل‌های گذشته رجوع کنید.]

مکاتبِ یادشده در متن سؤالات

در اینجا لازم است واژه‌ها و مکاتبی که در اسلام ناب محمدی براساس انحراف و کژراهه‌های فکر افراد سودجو و احياناً طرفداران کژاندیش در مقابل مکتب اصیل تشیع علوی که همان اسلام ناب محمدی رویده‌اند، همانگونه که در متن کتاب آمده با بهره‌گیری از «فرهنگ فرق اسلامی» بطور اجمال توضیح داده شود.

معتزله

مشهور بین «متکلمین» اسلامی دربارهٔ به وجود آمدن «معتزله» این است که هنگامی که «واصل بن عطاء غزال» جزو اصحاب «حسن بصری» بود، بحث بسیار حساسی بین «خوارج» که عدهٔ زیادی بودند و در عین حال در عقائد خود بسیار سرسخت و قشری برخورد می‌کردند و بین «حسن بصری» که مرد بسیار باهوش و انتقادکننده‌ای بود، آغاز شد و آن بحث این بود که آیا کسانی که مرتکب گناهان کبیره می‌شوند کافرند یا مؤمن؟ «خوارج» می‌گفتند این افراد، کافرند و احکام کفر را باید بر آنها جاری کرد. «حسن بصری» و شاگردان وی می‌گفتند که این افراد، مؤمن‌اند و احکام ایمان را باید بر آنها جاری ساخت.

پس از بحث‌های زیاد «واصل بن عطاء» که از شاگردان مهم و دانشمند «حسن» بود، اعتقاد پیدا کرد که این دسته از افراد، نه کافرند و نه مؤمن، بلکه آنها فاسقند و این عقیده را به المنزلة بین المنزلتین، عقیدهٔ حد وسط نام نهاد و سپس از مجلس درس «حسن بصری» کناره‌گیری کرده

و با عده‌ای از اهل مجلس حسن بصری جلسه جداگانه‌ای تشکیل داد و بعد از مدت اندکی «عمرو بن عبید» نیز به‌وی ملحق شد. بعضی نقل کرده‌اند که حسن آنها را از مجلس درس خود بیرون کرد. در هر حال به این جهت آنان به «معتزله» مشهور شدند، یعنی کسانی که از مجلس درس حسن «عزلت» گزیده و عقیده جداگانه‌ای نسبت به «خوارج» و «حسن» انتخاب کردند.

در بعضی از کتابهای معتبر، علت نامگذاری آنها به این اسم، چیز دیگری بیان شده است. «حسن بن موسی نوبختی» در کتاب «فرق الشیعة» و «سعد بن عبدالله اشعری قمی» در کتاب «المقالات والفرق» گفته‌اند، هنگامی که «عثمان» کشته شد، تمام مردم با «علی علیه السلام» بیعت کردند، اما پس از اندکی اختلاف پیدا کردند یک دسته بربیت علی علیه السلام باقی ماندند. دسته دیگر با عده‌ای از سرشناسان اصحاب پیغمبر (ص) مانند «سعد بن ابی وقاص»، «عبدالله بن عمر بن خطاب»، «محمد بن مسلمة انصاری» و «اسامة بن زید بن حارثة کلبی» از بیعت «علی علیه السلام» عزلت گزیده و نه در جنگ با علی و نه در جنگ با مخالفان او شرکت نکردند و گفتند که جنگ با هیچکدام از این دو دسته جایز نیست. و به همین جهت آنان به «معتزله» نامیده شده و برای همیشه بنیان‌گذاران «معتزله» گردیدند و بعضی از آگاهان نوشته‌اند که پس از مدتی «احنف بن قیس تمیمی» با عده‌ای از «بنی تمیم» نیز از علی جدا شده و گفت که من به این جهت از جنگ کناره‌گیری کردم که جان و مال من حفظ شود نه به خاطر اینکه اعتقاد به کناره‌گیری داشته باشم.

دکتر جواد مشکور، در کتاب «فرهنگ فرق اسلامی» می‌گوید:

«گولدزیهر» علت نامگذاری آنها را به این اسم این می‌داند که: آنان در اول امر جزو زهاد و افراد گوشه‌گیر و اعراض‌کننده از دنیا بوده‌اند و «واصل بن عطا» نیز از این دسته بوده است.

در حالات وی نقل شده که از دنیا رفت در حالی که یک دینار یا درهمی از او باقی نماند. حتی این که ما در قرن چهاردهم هجری بعضی از افراد را می‌بینیم که بر آنها عنوان «پیرمردی از پارسایان معتزله» اطلاق می‌کنند.

ولی آنچه که نظریه مشهور را تأیید می‌کند تصریح شیخ مفید است به این که: معتزله از زمانی که «واصل بن عطا» از حسن جدا شد به وجود آمده‌اند. «شیخ» در کتاب «اوائل المقالات ص ۶» پس از نقل نظریه مشهور می‌گوید:

«ولم یکن قبل ذلک یعرف الاعتزال و لا کان علماً علی فریق من الناس»

: یعنی قبل از این گروهی بنام «معتزله» و یا حرکتی بنام «اعتزال» شناخته نگردیده بود.

و نظر «شیخ» از این جهت نیز قابل توجه است که وی با بعضی از بزرگان معتزله مانند «ابی القاسم بلخی» و «قاضی عبدالجبار رازی» و «ابی سعید استخری» و «ابی الحسین بصری» همزمان بوده است.

در هر حال چه علت نامگذاری معتزله آن باشد که مشهور در میان «اهل کلام» باشد و چه علت آن، یکی از دو مطلبی باشد که نقل کردیم این امر مسلم است که آنان به عنوان یک گروه بسیار مهم و دارای عقائد خاصی در تاریخ مسلمین مطرح شده‌اند. آنان در مسائل اعتقادی و عملی

اسلام دارای عقائد مخصوصی هستند و «عبدالکریم شہرستانی» در کتاب «ملل و نحل» مفصلاً عقائد آنان را ذکر کرده که مختصری از آنها را نقل می‌کنیم:

معتزله می‌گویند: عقل در مسائل دینی می‌تواند حکومت کند و عقل را یکی از مسائل رسیدن به حقیقت می‌دانند و این عقیده در زمان «مأمون» تا زمان «متوکل عباسی» مورد تأیید دستگاه حکومتی بوده و از اصول عقیدتی «دولت عباسی» در این مدت بوده است.

می‌گویند: تشخیص حسن و قبح افعال را فقط «عقل» می‌تواند بدهد و «شرع» حکم آن را بیان می‌کند.

و آنان خلقت اصلح را بر خداوند واجب می‌دانند.

و همچنین معتقدند صفات خداوند زائد بر ذات او نیست بلکه آنها را جزو ذات او می‌دانند و می‌گویند که صفت «قدیم»، ویژه خداوند است و بر هیچ موجود دیگر نمی‌تواند اطلاق شود.

و قرآن را مخلوق و آفریده خدای دانند. و در دنیا و آخرت خداوند را قابل دیدن نمی‌دانند. و ملاحظه حکمت و مصلحت را در افعال خداوند واجب می‌دانند. و پاداش نیکو دادن به بندگان مطیع و فرمانبردار و مجازات کردن مرتکب شونندگان گناهان کبیره را بر خداوند واجب می‌دانند.

این نکته را یاد آور می‌شویم که از نظر اعتقادی «معتزله» نسبت به مذهب «شیعه» نزدیکترین مذاهب اسلامی است و به همین جهت با شیعه، در تمام عقائد یادشده، توافق کامل دارند.

حشویه

«حشو» در لغت به چندین معنا آمده است:

۱- چیزهایی که داخل تشک یا لحاف می‌گذارند مانند پنبه و یاریزه‌های پارچه.

۲- اشیاء حقیر و بی‌مقدار یا مردم حقیر و پست.

۳- چیزهایی که از نظر جسم کوچک و خرد باشد و شاید از همین جهت

به اطرافیان شخص مهم و موجه، حواشی و حاشیه می‌گویند، آنان اگر بی‌مقدار و

حقیر و بی‌شخصیت نباشند اطرافیان افراد نمی‌شوند.

و در اصطلاح به معنای چیز زائدی است که هیچ فائده‌ای نداشته باشد و

از همین جهت در میان اهل کلام به عده‌ای از صاحب‌نظران اسلامی

«حشویه» می‌گویند زیرا آنان برخی از روایات پیامبر و امامان را که با عقل

و منطق و روایات مسلمة و آیات محکمه قرآن سازگار نیست تنها به این

سبب که جزو روایات حساب می‌شود صحیح و معتبر دانسته و آنها را نقل

می‌کنند و در حقیقت آنان همان طایفه «اخباری» هستند که گاهی از آنان

بنام «حشویه» و گاهی بنام «بتریه» یاد می‌شود و سردسته آنان افرادی از

اهل سنت‌اند، مانند «سفیان ثوری»، «شریک بن عبدالله»، «ابن

ابی لیلی»، «محمد بن ادریس شافعی»، «مالک بن انس»، «حسن بن

صالح بن حی»، «کثیرالنوا»، «سالم بن ابی حفصه»، «حکم بن عین»،

«سلمة بن کهیل» و غیر آنان.

«حشویه»، در باب اعتقادات اسلامی دارای عقاید و نظریات خاصی

هستند که ما بعضی از آنها را نقل می‌کنیم:

حشویه می‌گویند: انسان در انجام اعمال خیر و شر مجبور و بدون اختیار است.

آنان معتقدند «خداوند» از نظر خلقت شبیه انسان است و خداوند مانند انسان

دارای نفس و بدن و گوش و چشم و دست می باشد و در این باره به ظاهر آیات قرآن استدلال می کنند، و همین طور هر روایتی را که فرد دانشمند و مورد اعتمادی از پیغمبر نقل کند و سلسله راویان آن را بطور مشخص ذکر کند آن روایت حجت و معتبر خواهد بود.

از دیگر عقاید آنان این است که معتقدند «علی» و «طلحه» و «زبیر» و «عایشه» در جنگ با یکدیگر خطا کردند و کسانی که به هیچ کدام از آنان کمک نکرده و ساکت نشستند راه درست رفته و عمل صحیح انجام دادند و جنگ آنان با یکدیگر مورد تأیید ما نیست ولی خودشان را دوست داریم و از سایر اعمالشان پیروی می کنیم و خوب و بد آنها را به خدا و امانی گذاریم.

همچنین آنان می گویند: «علی» از تمام مردم افضل و اعلم است ولی «امامت» او از هنگامی محقق شد که مردم با او بیعت کرده و «خلافت» را به دست او سپردند و قبل از آن امام نبود. برای آگاهی بیشتر به کتابهای «فرق الشیعه نوبختی» و «المقالات والفرق» و «ملل و نحل» رجوع شود.

زیدیه

«زیدیه» گروهی هستند که ادعای پیروی و هواخواهی از «زید» فرزند «امام چهارم شیعیان علی بن الحسین» معروف به «زین العابدین» و «زید پسر حسن بن علی» می کنند. در تاریخ ملتهای اسلامی نسبتهایی به «زید» داده اند که این نسبتها از نظر روایاتی که از پیشوایان شیعه درباره وی به ما رسیده به کلی مردود است.

در شأن «زید» همین بس که امام هشتم شیعیان «علی بن

موسی الرضا علیه السلام « دربارہ وی بہ «مأمون عباسی» می گوید: «عمویم زید» یکی از دانشمندان «آل محمد» بود، برای خدا بہ خروش آمد و بہ خاطر او با دشمنانش بہ جہاد پرداخت تا اینکه در راہ او بہ شہادت رسید، بہ خدا سوگند کہ «زید» از اہل این آیہ بود:

«وجاہدوا فی اللہ حق جہادہ ہو اجتہدکم»

: و در راہ خدا آنگونہ کہ شایستہ جہاد است جہاد کنید او شما را

برگزیدہ است.

«امام جعفر بن محمد» نیز قریب بہ ہمین مضمون در مدحش سخن گفتہ است و انگیزہ قیام مسلحانہ او علیہ «ہشام بن عبدالملک» خلیفہ اموی، چیزی جز امر بہ معروف و نہی از منکر و شنیدن دشنام بہ پیغمبر اسلام در مجلس وی نبودہ است. بلکہ می توان گفت کہ اکثر قیامہائی کہ از طرف «سادات بنی الحسن» انجام گرفتہ برپایہ حق و بہ عنوان دعوت بہ امام برحق و مورد اعتماد «امامان شیعہ» بودہ و شعار تمام آنان، دعوت بہ امام برحق و مورد قبول خدا و خلق «الرضا من آل محمد» بودہ است، و در بعضی از مواقع تصریح بہ آن می کردہ اند، همانگونہ کہ «یحیی بن عمر» نیز در گرماگرم جنگ با قدرت حاکم وقت این مطلب را اعلام کرد، و آنچه کہ بہ نام «مذہب زیدیه» در تاریخ نقل گردیدہ، چیزی است کہ از طرف ہواخواہان و طرفداران فدائی او بہ وقوع پیوستہ و ہیچ ارتباطی بہ شخص «زید» ندارد. بنابراین آنچه کہ «شہرستانی» در کتاب «ملل و نحل» دربارہ وی، از اعتقادش دربارہ خلیفہ اول و دوم نقل کردہ و او را در ردیف شاگردان «واصل بن عطا» رئیس «معتزلہ» پنداشتہ و ادعا می کند کہ شیعیان کوفہ بہ خاطر عقائد خاص وی او را از خود راندند و «امام محمدباقر» برادرش با وی دربارہ این عقائد بارہا مناظرہ کردہ، ہمگی

بی اساس بوده و هیچ پایه‌ای ندارد.

زیدیه چندین دسته هستند مانند: «جارودیه»، «صاحبه»، «یعقوبیه»، «بتریه»، و «سلیمانیه». راجع به عقائد آنان مطالب ضد و نقیضی نقل شده که ما در مقام بررسی و تحقیق آنها نیستیم، فقط آنچه را که در کتابهای تاریخ از آنان نقل کرده‌اند، ذکر می‌کنیم:

عده‌ای از «زیدیه» عقیده دارند که «علی بن ابی طالب»، پس از پیغمبر اسلام افضل مردم بوده است و در عین حال مردم حق داشتند که غیر از او را انتخاب کنند و ولایت و حکومت کسی را که مردم از روی رضایت انتخاب کردند، به حق بوده و اطاعت مردم از او نیز واجب است. و اگر امت اسلامی بر مردی غیر از او اجتماع کردند امامتشان ثابت می‌شود و هر کس از «قریش» و «بنی هاشم» حتی اگر آن کس «علی» باشد با فرد منتخب مردم، مخالفت کند کافر و گمراه خواهد بود. و انتخاب «ابی بکر» از روی حکمت و دوراندیشی بوده، زیرا اکثریت مردم مسلمان با «علی بن ابی طالب»، به خاطر جنگها و مبارزاتی که انجام داده و نیز به خاطر حق طلبی‌هایی که همواره در طی زندگی، از او به ظهور رسیده بود، موافق نبوده و از او اطاعت نمی‌کردند. و اصولاً توده مردم به فرد عدالتخواه و قاطع چندان تمایلی نشان نداده و از چنین فردی استقبال نمی‌کنند و همواره به افراد سازگار و معتدل بیشتر میل نموده و نزدیکتر می‌شوند! حتی هنگامی که «ابی بکر»، «عمر» را انتخاب کرد، فریاد مردم بلند شد که «ابی بکر» مرد بی‌رحم و سختگیری را بر ما به خلافت گماشته است ولی «ابی بکر» برخلاف برخی دیگر پیرمردی ملایم و معتدل بود که کسی را نکشته و با کسی در نیفتاده بود و به همین خاطر همه مردم از او راضی بوده و اطاعت می‌کردند. (البته این گفته‌ها و عقیده‌ها و امثال اینها همه از اهل

تسنن عنوان شده است نه از امامیه).

عده‌ای از آنان می‌گویند: «علی علیه السلام» پس از پیغمبر افضل مردم است. و کسانی که مقام خلافت را از علی علیه السلام گرفتند، کافر گردیده و آن دسته از امت پیغمبر که از آنها پیروی کردند کافر شده‌اند، و امامت بعد از علی حق حسن و بعد از حسن حق حسین بوده و پس از حسین علیه السلام، امام باید از اولاد حسن و حسین انتخاب شوند به شرط این که اولاد در بین اولاد آن دو به نحو شورائی و انتخابی انجام گیرد و ثانیاً کسی که انتخاب می‌شود باید قیام مسلحانه نموده و حکومت تشکیل دهد ولی کسی که در خانه بنشیند و پرده بر روی خود کشیده و هیچ دعوتی نکند دارای مقام امامت نخواهد بود. و هر فرد از فرزندان حسن و حسین که بطور انحصاری ادعای خلافت کند و این حق را برای فرزندان دیگری قائل نباشد، بدون شک امامتش باطل و پیروی از او گمراه کننده است

عده دیگری از آنان، رجعت و بازگشت امامان شیعه را به دنیا قبول ندارند.

در اینجا سه نکته را یاد آور می‌شویم. اول آن که: طبق نقل اهل اطلاع، زیدیه از نظر اصول عقیدتی و افکار مذهبی از معتزله پیروی می‌کنند ولی از نظر احکام و فروع عملی غالباً پیرو مذهب «ابوحنیفه» هستند. دوم این که: از لابلائی تاریخ زندگانی زیدیه و از مجموع حرکت‌های مسلحانه آنان چنین استنباط می‌شود که آنان هر کدام از دو مسئله خلافت و امامت را بطور جداگانه مورد توجه قرار داده‌اند و قیام مسلحانه و انتخاب مردم یا انتخاب فرزندان حسن و حسین را تنها در مسأله خلافت و حکومت شرط می‌دانسته‌اند و اما مسئله امامت را فقط درونی و الهی دانسته و در انتخاب امام، ابداً چنین شروطی را لازم ندانسته‌اند. برای کشف این نکته به کتاب‌های «المقالات والفرق اشعری» و «فرق الشیعه نوبختی» و «بحار

مجلسی» رجوع شود.

سوم این که: زیدیه در ادوار تاریخ در بعضی از سرزمینهای اسلامی، حکومتهایی نیز بنام خود تشکیل داده‌اند. یکی از دولت‌های آنان بوسیله اولاد «امام حسن مجتبی علیه السلام» در سالهای ۲۹۱-۹۲۶ میلادی در شمال آفریقا تشکیل شد که به نام دولت «ادریسین» مشهور گشت. و دیگری نیز به وسیله اولاد امام حسن مجتبی علیه السلام در سالهای ۸۶۳-۹۲۸ میلادی در «طبرستان، مازندران» تأسیس گردید و دولت دیگر، در «یمن» تشکیل گردید که تا این اواخر وجود داشت و سپس منقرض شد.



خوارج

لفظ «خوارج» از نظر لغت بر هر فرد و یا گروهی اطلاق می‌شود که از اطاعت و فرمان حکومت وقت شانه خالی کرده و بر علیه آن قیام مسلحانه کند و از نظر اصطلاح تاریخ اسلام، مقصود آن دسته از افرادی هستند که در جنگ «صفین» از لشکر «علی بن ابی طالب علیه السلام» جدا شده و به بهانه این که «علی» به «حکمین» رضایت داده، بر علیه او شوریدند و ما این واقعه را به نحو اختصار بازگو می‌کنیم:

هنگامی که در صفین جنگ بین «علی علیه السلام» و «معاویه» مغلوبه شد، و نزدیک بود که لشکر معاویه به وسیله «مالک اشتر نخعی» شکست بخورد و ارتش وی از هم بپاشد، «عمرو عاص» مشاور مخصوص «معاویه» به خاطر این که طرفداران علی را فریب دهد و آنها را وادار کند که دست از جنگ بکشند و بدین وسیله از ورود ضربه نهائی بر پیکر معاویه جلوگیری بعمل آورد، دستور داد تا اهل شام «قرآن» بر سر نیزه کنند و

اعلام دارند که آنها به مصالحه شرافتمندانه‌ای که قرآن تصدیق کند و بهر طرفی که قرآن حق را به آن طرف بدهد حاضر به تسلیم‌اند. اهل شام نیز چنین کردند و این حيله کاملاً کارگر شد، به این معنی که در اولین دقیقه‌ای که این عمل انجام گردید، «اشعث بن قیس کندی» و «مسعربن فدکی تمیمی» و «زیدبن حصین طائی» به ندای آنان لبیک گفته و به محضر علی آمده و گفتند که بعد از این، جنگ جایز نیست، چون که آنها، ما را به حکم قرآن دعوت کرده‌اند و تو ما را به شمشیرزدن بر آنها دعوت می‌کنی. علی در پاسخ آنها گفت: این افراد دروغ می‌گویند و این کارشان فریبی بیش نیست و آنها چون در جنگ شکست خورده‌اند ناچار ادعای مصالحه می‌کنند، آنان در پاسخ علی گفتند: یا به «مالک اشتر» بگو دست از جنگ بردارد و یا با تو آن خواهیم کرد که با «عثمان» کردیم پس علی ناچار دستور داد تا مالک از جنگ دست کشیده و به قرارگاه برگردد و سپس بنا بر این شد که طرفین جنگ، دو قاضی تعیین کنند تا آن دو قاضی از روی قرآن تعیین کنند که حق با کدام یک از دو طرف است. علی علیه السلام «عبدالله بن عباس» را برای این کار معین نمود، ولی آن افراد قبول نکرده و گفتند که او از خویشان تو بوده و قهراً به نفع تو حکم خواهد کرد و سرانجام بدون توجه به رأی علی علیه السلام «ابوموسی اشعری» را برای قضاوت معین نمودند و معاویه هم «عمرو عاص» را تعیین کرد و آن دو در مکانی بنام «دومة الجندل» جمع شده و به قضاوت پرداختند و نتیجه این شد که عمرو عاص، ابوموسی را فریب داده و معاویه را به خلافت منصوب نموده و علی علیه السلام را از خلافت خلع کرد و این دسته هنگامی که دیدند نتیجه قضاوت آن دو، به چنین افتضاح سیاسی منتهی شد، باز بر علی علیه السلام

شوریدند به این بهانه که چرا به حکمین رضایت دادی و در دین خداوند نظریه مردم را پذیرفتی پس تو کافر شدی چون حکم فقط منحصر به خدا است. و عاقبت قریب دوازده هزار نفر، به سرکردگی «عبدالله بن کواء» و «عتاب بن اعور» و «عبدالله بن وهب راسپی» و «عروة بن جریر» و «یزید بن ابی عاصم» و «ذوالثدیه» در موضعی به نام «حروراء» نزدیک کوفه جمع شده و با «عبدالله بن وهب» بیعت کردند و به عنوان شورش بر علیه علی علیه السلام و معاویه مشغول قتل و غارت و آشوب شدند و عاقبت علی علیه السلام با آنها جنگ نموده و اکثریت قاطع آنها در این جنگ کشته شده و نه نفر آنها فرار کردند، دو نفر به «عمان» و دو نفر به «کرمان» و دو نفر به «سیستان» و دو نفر به «حجاز» و یک نفر به «یمن» رفته و در این نواحی آشوبهایی برپا کردند و بدعتهایی در دین اسلام گذاردند.

خوارج چندین گروهند که مهمترین آنها «محکمه»، «بیهسیه»، «ازارقه»، «نجدیه»، «صفریه»، «اباضیه» و «عجارده» هستند.

اساس تفکر و تکیه گاه اصلی «خوارج» چون بر جهل توأم با تقدس بوده، یعنی همان چیزی که اگر در هر قومی پیدا شود باعث بدبختی و عقب افتادگی آنها شده و عامل استثمار و استحمار آنان به دست شیادان دغل کار می گردد، به همین خاطر، آراء و نظریات گوناگون و چه بسا متناقضی از آنان به ظهور رسیده است. ولی آنچه که همه آنها به آن معتقد بوده و نقطه مشترک آنان قرار دارد این است که:

۱- علی علیه السلام را بوسیله پذیرفتن «تحکیم» یعنی حکمیت در «صفین» در دین خدا بدعتگذار می دانند.

۲- علی علیه السلام و عثمان را مستوجب لعن و نفرین دانسته و از آن دو تبری می جویند و برائت جستن از آن دو را بر هرگونه بندگی و طاعتی مقدم می دارند.

زن گرفتن و زن دادن را نیز بر قبول این امر قرار داده‌اند.

۳- کسانی را که مرتکب گناه کبیره می‌شوند کافر می‌دانند.

۴- می‌گویند که در صورتی که امام یا خلیفه از حدود قانون اسلام خارج شود و برخلاف سنت پیغمبر عمل کند برامت واجب است که علیه او قیام کرده و براو بشورند.

۵- تمام مخالفان خود را مشرک یا کافر شمرده و کشتن زنها و کودکان نابالغ آنها را مباح می‌دانند.

کسانی که طالب آگاهی بیشترند می‌توانند به کتابهای «المقالات» و «فرق الشیعة» و «ملل و نحل» و غیر آن مراجعه نمایند.

مُرَجَّه

«مرجئه» در اصل از لغت «ارجاء» بوجود آمده ولی از نظر استعمال گاهی به معنای «تأخیر» استعمال گردیده مانند این آیه «وقالوا ارجه واخاه»: گفتند که بتأخیر بینداز و مهلت بده او را» و گاهی به معنای «امید دادن» استعمال شده، مانند این آیه «والمرجون لامرالله: امیدواران بخشش خداوند»

و در اصطلاح تاریخ‌دانان اسلامی، به آن دسته از مسلمین و شیعیان اطلاق می‌شود که پس از کشته شدن «علی علیه السلام» بخاطر راحت بودن و در امنیت زندگی کردن و از نعمت دنیا بهره‌مند گردیدن، به «معاویه» رو آورده و او را به رسمیت شناختند و برای موجه جلوه دادن کار خود، فلسفه‌ای درست کرده و گفتند که اهل قبله و کسانی که شهادتین را بر زبان جاری کنند مؤمن بوده و امید است که خداوند از گناهان آنان بگذرد. و می‌گفتند

که با ایمان قلبی، هیچ گناهی ضرر نمی‌رساند همانگونه که با کفر قلبی نیز هیچ طاعتی فائده ندارد.

آنان از این نیز فراتر رفته و عقائد قبلی خود را نسبت به خلافت «ابی بکر» و «عمر» و «عثمان» تخطئه کرده و گفتند که خلافت «ابوبکر» به حق و راستی انجام گرفته است!

پرسش سوم و پاسخ آن

انتقادکنندگان می‌گویند: «حسن بن علی (حضرت عسکری) علیه السلام» در مرض مرگ، مادر خود «حدیث، ام‌الحسن» را وصی و سرپرست جمیع اوقاف و اموال خود قرار داده و اختیار تصرف در آنها را به او واگذار نمود و این خود، دلیل بر این است که «حسن بن علی» فرزندی نداشته است؟

این انتقاد نیز سست و بی‌اساس بوده و چیزی نیست که بتوان به آن درانکار فرزند «حسن بن علی» اعتماد و اطمینان کرد، بخاطر اینکه وصیت حسن به مادرش، مؤید این مطلب است که وی می‌خواسته ولادت و وجود فرزند خود را پنهان داشته و از ریختن خونس به دست آنان که چنین کاری را حلال می‌دانسته‌اند جلوگیری کند. و اگر در وصیت، نامی از فرزند خود می‌برد و یا شخصاً به او وصیت می‌کرد، بدون تردید نقض غرض می‌شد و مقصود عالی و هدف نهائی که حفظ کردن «مهدی» برای زمان لازم و مناسب است، به دست نمی‌آمد، خصوصاً که حسن بن علی مجبور گردید، اسامی درباریان مخصوص خلیفه، مانند «مولای واثق» و «مولای محمد بن مأمون» و «فتح بن عبدربه» و غیر آنان از شهود معروف زمان

را، در وصیت‌نامه درج کند، تا این‌که وصیت از نظر دولت عباسی معتبر شده و موجب حساسیت آنها نسبت به فرزندش نشده، و سبب کوشش آنها برای پیدا کردنش نگردد و ضمناً شیعیان را از تهمت اعتقاد به وجود فرزندی برای خود و نیز از اعتقاد به امامتش برهاند.^۱

از بیانات گذشته واضح شد که اگر فردی وصیت «حسن بن علی» به مادرش را، دلیل بر بطلان اعتقاد «امامیه» دانسته و شاهی بر نبودن فرزندی در پنهان برای «حسن» بداند چنین فردی را دارای فهم و بینش نمی‌توان دانست، بلکه فردی خواهد بود که به روش عقلا در تدبیر امور مهمه آشنائی نداشته و از سیره عرف و عادت انسانها، در جریان کارهای سیاسی آگاه نبوده است.

منصور، وصی امام ششم می‌شود

تمام مورخین شیعه می‌نویسند که «جعفر بن محمد» امام ششم شیعیان، هنگام مرگش که خواست وصیت کند چهار نفر را وصی خود قرار

۱. «احمد بن ابراهیم» می‌گوید که در سال ۲۶۲ با «حکیمه» دختر «امام جواد» خواهر «امام هادی» از پشت پرده سخن گفتم، و از او راجع به امام هر زمان پرسیدم، وی همه آنان را نام برد تا این‌که به آخرین امام رسید و چنین گفت: دوازدهمین آنان «حجة بن الحسن بن علی» می‌باشد. به‌وی گفتم: آیا او را شخصاً دیده‌ای یا این امر را از طریق خبر دریافت کرده‌ای؟ گفت: بلکه خبری است که «حسن بن علی» به مادرش نوشته است. گفتم: فرزند «حسن» کجا است، گفت: در پنهان بسر می‌برد. گفتم که شیعیان در امور دینی خود باید به چه کسی رجوع کنند؟ گفت به مادر حسن بن علی. گفتم: آیا من به کسی بگروم که به زنی وصیت می‌کند. گفت: حسن در این کار به جدش «حسین بن علی» اقتدا کرده، چون «حسین» نیز در ظاهر امر به خواهرش «زینب» وصیت کرد، ولی فرامین و دستوراتی که در ظاهر از زینب صادر می‌شد، در حقیقت از «علی بن الحسین» می‌رسید و این کار پوششی بود که در زیر آن جان «علی بن الحسین» محفوظ بماند.

داد، اول «منصور» خلیفه مقتدر وقت، دوم «ربیع» وزیر دربار خلیفه، سوم همسرش «حمیده بربری»، چهارم پسرش «موسی» و این چهار نفر را بر همه اموال و اوقافش مسلط کرد^۱.

و علت این که ذکری از فرزندان دیگر خود نیاورد این بود که می دانست، بعضی از آنها پس از او مدعی جانشینی وی خواهند گردید و اگر نامی از آنها را در وصیت نامه ببرد، این خود شاهد کافی بر صدق ادعای آنها خواهد شد. و اگر «موسی» در میان مردم مشهور به فضل و کمال و زهد و پارسائی و رشد رهبری نبود و مانند فرزند «حسن بن علی» گمنام و غیر معروف بود، بدون شک امام اسم او را در ردیف اوصیاء خود نمی آورد و علت این گونه وصیت «امام جعفر» این بود که از «موسی» که وصی حقیقی و جانشین راستین او بود، دفع ضرر کرده و حساسیت «منصور» را نسبت به او از بین ببرد.

این قصه شاهد دیگری است بر این که هدف «حسن بن علی» انحراف و انصراف اذهان طرفداران رژیم حاکم آن زمان از «مهدی علیّه» بوده است.

پرسش چهارم و پاسخ آن

انتقادکنندگان می گویند: اگر «حسن بن علی» فرزند خود را، بخاطر ترس از کشته شدن پنهان نگه داشته و هیچ گونه خبری از ولادت و زندگانی او برای مردم بیان نکرده است مسلماً این امر باید به طریق اولی درباره امامان قبل از او انجام می گرفت.

۱. «شیخ طوسی» روایت کرده که «امام جعفر صادق» به پنج نفر وصیت کرده است که عبارتند از «حمیده بربری، همسرش» «منصور خلیفه» «محمد بن سلیمان والی مدینه» «عبدالله و موسی دو پسر امام علیّه» ولی «ابن شهر آشوب» در «مناقب» نقل کرده که آن حضرت تنها به «منصور» و «عبدالله» و «موسی» وصیت نموده است، به کتاب «بحار، ج ۱۱، احوال جعفر بن محمد» مراجعه شود.

به علت این که اضطراب و ترسی که امامان شیعه از خلفای زمان خود داشتند و فشار و تهدیدی که از ناحیه آنها نسبت به شیعیان و امامانشان انجام می گرفت به مراتب شدیدتر و هراس انگیزتر بود، برخلاف زمان «حسن بن علی» و فرزندش که شیعیان در آن زمان به مراتب بیشتر و ثروتمندتر بودند.

این انتقاد نیز کاملاً بی اساس است. بخاطر این که آنچه که «حسن بن علی» را وادار کرد که ولادت فرزندش و ادامه حیات او را مخفی داشته و حتی اجازه ذکر نام و اشاره به او را به شیعیان نداد، این بود که خلفا و پادشاهان زمان امامان پیشین می دانستند که آنان همواره از برخورد با زمامداران قدرت و خلافت و از دخالت در امور سلطنت پرهیز نموده و قیام مسلحانه علیه آنان را تجویز نمی کنند. و این مطلب را نیز به پیروان خود، در تحت عنوان «لزوم تقیه» توصیه می کردند. حتی این که گاهی بعضی از خویشان خود را که به مبارزه مسلحانه علیه آنان دست می زدند شدیداً توبیخ کرده و عمل آنان را محکوم می نمودند و می گفتند که قیام مسلحانه تا هنگامی که چند قضیه واقع نشود، امکان پذیر نیست.

اول - «رکود خورشید» هنگام ظهر. دوم - شنیدن «صدائی از آسمان» که نام «مرد مخصوصی» را اعلام کند. سوم - «لشکری در بیداء» به زمین فرو رود. در این هنگام خواهد بود که آخرین پیشوای حق، قیام مسلحانه را آغاز کند، تا دولتهای ستمگر و باطل پرور را نابود سازد. به همین خاطر خلفای آن زمان، عنایت زیادی به وجود «امامان شیعه» و ظهور آنان و به کسانی که برای آنان تبلیغ می کردند، نمی دادند. و علاوه بر این، شیعیانی که هوای قیام مسلحانه در سر می پروراندند و یا به چنین دعوتی پاسخ مثبت می دادند، در آن روزگار بسیار اندک بودند.

اما پس از مرگ «حسن بن علی» طبق پیشگوئی همان امامان زمان پیشین، وجود کسانی که نبرد مسلحانه را تجویز نمی‌کردند، سپری گردید و زمان وجود کسی که این عمل را تجویز می‌کند و حتماً رهبری این کار را به عهده خواهد گرفت فرا رسید. و این امر موجب شد که جستجو، برای دستگیری و نابودی وی، شدیدتر گردید و تصور می‌کردند که اگر «فرزند حسن» را گرفته و نابود سازند، این قیام مهم و خطرناک را خنثی کرده و زمینه آن را از بین خواهند برد^۱.

وانگهی ما شیعیان عقیده داریم که وضع داخلی و خارجی امامان راستین شیعه و خط دقیق حرکت‌های مهم اجتماعی و سیاسی آنان همواره با الهام و دستور مستقیم خداوند تعیین می‌شود بنابراین بطور قطع و یقین

۱. درباره شدت فشار و اختناق که در این زمان از طرف «خلفای عباسی» نسبت به شیعیان و خویشان «امام حسن» اعمال می‌گردید، وقایع عجیبی در تاریخ نقل کرده‌اند. منجمله «کلینی» در کتاب «کافی» نقل کرده که «عبدالله بن سلیمان» وزیر خلیفه، تصمیم گرفت که همه وکلا و نمایندگان «حسن بن علی» و فرزندش «مهدی» را دستگیر کند، خلیفه گفت: راه این کار این است که افراد ناشناسی را مأمور کنید، تا به عنوان این که می‌خواهند وجوه اموال شرعی خود را به امام خود برسانند، به افراد مظنون نزدیک شوند. و افرادی که آنها را دریافت کنند، فوراً دستگیر نمایند.

از طرف دیگر «امام» به عموم وکلا و نمایندگان خود دستور داد که تا اجازه بعدی از هیچ فردی «وجوه شرعی» دریافت نکنند و خود را در رابطه با ما معرفی ننمایند. و نمایندگان نیز از هیچ فردی وجوه شرعی نمی‌پذیرفتند.

و نیز در «کافی» نقل می‌کند که از طرف «مهدی علیّه السلام» به تمام «شیعیان» دستوری صادر شد که از این پس به زیارت کربلا و قبرستان «قریش»، (قبرستان قریش جایی بود که اکثر شیعیان در آنجا دفن می‌شدند) نروند. و بلافاصله فرمانی از طرف خلیفه صادر شد که هر فردی که به زیارت این دو مکان برود فوراً دستگیرش کنند. [«کافی»، «حالات مهدی»،] «عثمان بن سعید» که یکی از نمایندگان مخصوص «مهدی» است به «عبدالله بن جعفر حمیری» گفت: خانواده آن حضرت در سختی بسر می‌برند و هیچ فردی جرأت نمی‌کند که به آنها کمکی کند و یا به آنها اظهار دوستی

خداوند می‌دانست اگر امامان پیشین ظاهر شوند از کشته‌شدن در امان خواهند بود برخلاف «مهدی» که اگر ظاهر شود کشته خواهد شد و اگر یکی از پدران «مهدی علیه السلام» کشته می‌شد حکمت و تدبیر الهی اقتضا می‌کرد که امام دیگری بجای او نصب گردد ولی اگر «مهدی» کشته شود مصلحت و تدبیر امور انسانها اقتضا نمی‌کرد که خداوند امام دیگری را بجای وی نصب نماید.

این خلاصه‌ای بود از ایرادات و شبهاتی که معاندین و مغرضین مطرح می‌کنند در آینده نیز ضمن ارائه بحث‌های دیگر، شبهات احتمالی دیگری نیز مطرح و پاسخ خواهیم گفت. ان شاء الله.

دعای عهد

از حضرت صادق علیہ السلام منقولست میر کہ چهل صباح

این عهد را بخواند از یاد او ران قائم ما باشد و اگر پیش از

ظهور آنحضرت بمیرد خدا او را از قبر بیرون آورد

و در خدمت آنحضرت باشد حقیقتاً سالی بهر کلمه هزار

حسنه او را کرامت فرماید و هزار گناه را از او

محو کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ رَبَّ التَّوْرِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ الْكُتُبِ الرَّفِيعِ وَرَبَّ الْبَحْرِ الْمَجْرُورِ وَمُنْزِلَ التَّوْرَةِ
وَالْإِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَرَبَّ الظِّلِّ وَالْمَحْرُورِ وَمُنْزِلَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ الْمَلَكَةِ
الْمُقَرَّبِينَ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِينَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْعَكْرِمِ وَبِنُورِ
وَجْهِكَ الْمُنِيرِ وَمُلْكِكَ الْقَدِيمِ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ
بِهِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ وَبِاسْمِكَ الَّذِي يَصْلَحُ بِهِ الْأَوْلُونَ وَالْآخِرُونَ
يَلْحِقًا قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ وَيَا حَيًّا بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ وَيَا حَيًّا حِينَ لَا حَيَّ يُلْحِقُ الْمَوْتُ وَيُحْيِي
الْأَحْيَاءَ يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَانَا الْإِمَامَ الْهَادِيَ الْمَهْدِيَّ الْقَائِمَ
بِأَمْرِكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ عَنْ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا سَهْلَيْهَا وَجَبَلَيْهَا وَبَرِّيَّهَا وَبَحْرِيَّهَا وَعَنِّي وَعَنْ آلِيَّ
مِنَ الصَّلَوَاتِ زِينَةَ عَرْشِ اللَّهِ وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ وَمَا أَحْصَاهُ عَلَيْهِ وَأَحَاطَ بِهِ كِتَابُهُ
اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَهُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَمَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي عَهْدًا وَعَقْدًا
وَبَهْجَةً لَهُ فِي عُنُقِي لَا أَحُولُ عَنْهَا وَلَا أَزُولُ أَبَدًا اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَ
أَعْوَانِهِ وَالذَّابِتِينَ عَنْهُ وَالْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قِصَاءِ حَوَائِجِهِ وَالْمُتَسَلِّينَ لِأَمْرِهِ

وَالْحَامِينَ عَنْهُ وَالشَّائِقِينَ إِلَىٰ إِرَادَتِهِ وَالْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ اللَّهُمَّ إِنَّ
 حَالَ بَنِي وَبَيْتِهِ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلَىٰ عِبَادِكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا فَأَخْرِجْنِي مِنْ
 قَبْرِ مُؤْتَزِرَا كَفَنِي شَاهِرِ اسْمِي مَجْرَدَ أَقْنَابِي مُلْتَبِيًّا دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ
 وَالْبَادِي اللَّهُمَّ أَرِنِي الظَّلْمَةَ الرَّشِيدَةَ وَالْفُرْقَةَ الْحَمِيدَةَ وَالْحُلَّ نَاطِرِي بِنَظَرَةٍ
 مِنِّي إِلَيْهِ وَعَجَلُ فَرْجِهِ وَسَهْلُ مَخْرَجِهِ وَأَوْسَعُ مَنَهَجِهِ وَأَسْلُكَ بِي مَحَجَّتَهُ
 وَأَنْفِذْ أَمْرَهُ وَأَشْدُدْ أَزْرَهُ وَاعْمُرِ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَأَخِي بِهِ عِبَادَكَ فَإِنَّكَ
 قُلْتَ وَقَوْلِكَ الْحَقُّ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ
 فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَلِيَّتِكَ وَابْنَ بَيْتِ نَبِيِّكَ الْمُتَمِّئِي بِاسْمِ رَسُولِكَ حَتَّىٰ لَا
 يَطْفَرِ بَشِيءٌ مِنْ الْبَاطِلِ الْأَمْرَقَةِ وَبِحَقِّ الْحَقِّ وَجُحُوقِهِ وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ
 مُفْرَعًا لِمَظْلُومِ عِبَادِكَ وَنَاصِرًا لِلْمَنِيعِ لَا يَجِدُ لَهُ نَاصِرًا غَيْرَكَ وَتُجَدِّدًا لِمَا
 عُظِّلَ مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ وَمُسْتَدِيمًا لِمَا وَرَدَ مِنْ أَغْلَامِ دِينِكَ وَسُنَنِ
 نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مِمَّنْ حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ الْمُعْتَدِينَ
 اللَّهُمَّ وَسُرَّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرُؤُوسِهِ وَمَنْ تَبِعَهُ عَلَىٰ
 دَعْوَتِهِ وَارْحَمِ اسْتِكَانَتَنَا بَعْدَهُ اللَّهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْغُمَّةَ عَنْ هَذِهِ
 الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَعَجَلْ لَنَا ظُهُورَهُ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا
 بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

پس مرتبه دست بران راست خود میرنی و در هر مرتبه بگوئی: اَجَلُ الْعَجَلُ يَا مُؤَلَّاهِ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ